



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



پیشینه
تاریخچه
جدول

۱

پس از آنکه در این کتاب
زبان فارسی و کتب معتبره و سایر کتب معتبره

قرآن شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن شناسی

نویسنده:

محمد علی رضایی اصفهانی

ناشر چاپی:

انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
قرآن شناسی	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
اشاره	۱۰
فهرست مطالب	۱۶
درآمد	۲۷
فصل اول: درباره قرآن	۲۹
اشاره	۲۹
الف) مبانی و روش های تفسیری	۳۱
اشاره	۳۱
تفسیر و تأویل قرآن به چه معناست؟ و تفاوت آن ها چیست؟	۳۱
تفاوت تأویل با تفسیر چیست؟	۳۴
آیا تفسیر و تأویل قرآن جایز است یا خیر؟	۳۵
شرایط مفسر قرآن چیست؟	۴۰
منابع تفسیر قرآن چیست؟	۴۶
مقصود از روش های تفسیری چیست؟	۵۹
تفسیر به رأی با تفسیر عقلی و تفسیر اجتهادی چه تفاوتی دارد؟	۶۱
آیا بین تفسیر عقلی و اجتهادی تفاوتی وجود دارد؟	۶۴
روش تفسیر قرآن به قرآن را با مثال توضیح فرمایید؟	۶۶
روش تفسیر روایی چیست؟	۶۸
روش تفسیر علمی چگونه است؟	۶۹
روش تفسیر اشاری را معرفی نمایید؟	۷۱
آیا «روش های تفسیری» با «مکاتب تفسیری» تفاوت دارند؟	۷۲
آیا از گرایش های تفسیری هم مثل روش های تفسیری، می شود تعداد خاصی نام برد یا این که هرگزایشی ممکن است مکتب تفسیری خاصی ایجاد کند؟	۷۳
چند منبع برای مطالعه روش های تفسیری وجود دارد؟	۷۴
تفاوت تفسیر به رأی با تدبر و تعقل در قرآن چیست؟	۷۵
هرمنوتیک به چه معناست و تفسیر قرآن و هرمنوتیک چه ارتباطی با یک دیگر دارند؟	۷۷
رابطه قرآن با فرهنگ زمانه آن چیست؟ آیا قرآن کریم کاملاً تحت تاثیر فرهنگ زمانه قرار گرفته و فرهنگ عرب جاهلی در آن بازتاب پیدا کرده است؟ یا با فرهنگ زمانه عرب جاهلی کاملاً مخالفت کرده است؟	۹۲
روش برداشت از قرآن یا منطق تفسیر قرآن چیست؟	۹۸
ب) درباره قرآن	۱۱۱
اشاره	۱۱۱
استخاره چیست و آیا استخاره با قرآن صحیح است؟	۱۱۱
آیا استخاره با قرآن، یا تقال با قرآن، نوعی تفسیر به رأی نیست؟!؟	۱۱۴
چرا خداوند قرآن را آخرین کتاب قرار داد مگر نمی شد از اول خلقت آدم، قرآن کتاب بشریت باشد؟	۱۱۵
آیا قرار دادن قرآن به عنوان آخرین کتاب الهی به حفظ قرآن از تحریف ارتباطی ندارد؟ مثلاً اگر در آن ابتدا قرآن به عنوان کتاب جاویدان قرار داده می شد مثل کتاب های دیگر تحریف می شد؟	۱۱۸
آیا قرآن در شب قدر و یک جا نازل شد، یا با توجه به شأن نزول های آیات، طی ۲۳ سال نازل شده است؟	۱۱۹
آیا می توان قرآنی تدوین کرد که به ترتیب نزول سوره ها باشد؟	۱۲۰
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» با کدام سوره بر پیامبر نازل شد و آیا اولین آیه بود که بر پیامبر نازل شد و یا این که یک شعار دینی بود که حضرت رسول نامه های خود به پادشاهان را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می کردند؟	۱۲۳
مقصود از آیات محکم و متشابه چیست؟ و چگونه باید آن ها را شناخت و معنا کرد؟	۱۲۵

در مورد این که قانون خداوند نسخ شده باشد به همان معنای اول، آیا در خود قرآن هم آیات منسوخ داریم یا خیر؟	۱۳۲
برخی از آیات قرآن مانند آیات مربوط به میهمانان حضرت ابراهیم در چند سوره از قرآن تکرار شده است یا عبارت (وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) زیاد تکرار شده؟ این همه تکرار به چه علت است؟	۱۳۳
معنای جزء، حزب و رکوع در قرآن چیست؟	۱۳۶
ملاک مشخص شدن سوره ها و آیات قرآن چگونه بوده است؟	۱۳۸
فصل دوم: بیش ها	۱۴۱
اشاره	۱۴۱
الف) خداشناسی	۱۴۳
اشاره	۱۴۳
خداوند متعال در قرآن می فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و از این آیه بر می آید که خداوند قابل دیدن نیست و از طرفی در آیات دیگری مانند (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ...) می فرماید خداوند نور است و با در دعای کمیل آمده «یا نور و یا قدوس» در حالی که نور قابل دیدن چرا بیش تر صفاتی که در قرآن کریم، یا در احادیث و دعاها، از خداوند یاد می شود مذکور است؟	۱۴۷
اعتقاد ما بر این است که خداوند باقی است «هوالباقی» و از طرفی آیاتی داریم که می فرماید انسان ها در بهشت و یا جهنم به صورت جاودانه هستند؟ اگر هر دو جاودانه هستند چه تفاوتی بین این دو است؟	۱۴۸
در سوره لقمان می فرماید: «فقط خداوند در داخل رحم ها خبر دارد» در حالی که امروزه با سونوگرافی و امثال آن می توان از داخل رحم ها با خبر شد و هم چنین «هتقش پدر و مادر در تعیین جنسیت»، چگونه با این آیه سازگار است؟	۱۴۹
ب) راهمشناسی	۱۵۳
اشاره	۱۵۳
آیات اول سوره «عس»، سخن خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه وآله است و یا شخص دیگر که وارد شده بود؟	۱۵۳
در قرآن کریم خداوند می فرماید: (وَ قَالَتُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ) از این آیات فهمیده می شود که انبیا را به حق می توان کشت و این با عصمت انبیا منافات دارد؟	۱۵۵
ج) امام شناسی	۱۵۶
اشاره	۱۵۶
آیه سوم سوره مائده با روز غدیرخم که حضرت علی علیه السلام به امامت منصوب شدند چه ارتباطی دارد؟	۱۵۶
وقتی پیامبر در حج مطالب را بیان کردند و از مردم اقرار گرفتند که آیا من همه مطالب را گفتم و مردم گفتند: بله شما گفتید و مردم شهادت دادند و پیغمبر سه بار از مردم اقرار گرفت! حال سوال اول این است چرا ده روز بعد پیغمبر در رابطه با مولی علی می فرماید که «من کنت موا این که در بعضی از روایات گفته شده که اهل بیت قرآن ناطق هستند و قرآن، قرآن صامت است چگونه قابل توجه است؟	۱۶۲
بعضی از آیات قرآن شفاعت را رد می کند مثل آیات ۴۸، ۱۲۳ و ۲۵۴ از سوره بقره، و در سوره زمر آیه ۴۴ شفاعت را در اختیار خدا می داند آیا اصلاً شفاعتی داریم یا این که شفاعت فقط در این دنیا هست و هم چنین با توجه به آیه ۱۸ سوره بونس و آیه ۳ سوره زمر که ظاهراً شفع آیا در روایات نیز این دو قسم شفاعت بیان شده است؟	۱۶۶
شرایط شفاعت را توضیح دهید؟	۱۶۷
بیان شد که شفاعت دو نوع است شفاعتی که با اذن خداوند است، و شفاعتی که بدون اذن خداوند است، آن شفاعت که مورد تأیید آیات قرآن است شفاعتی می باشد که با اذن خداوند است. آیا شفاعتی که مورد تأیید قرآن است و شامل گنه کاران می شود نوعی پارتی بازی نیست و؛ آیا شفاعت در روز قیامت شامل حال توبه کنندگان می شود یا نه اگر کسی گناه کرده باشد و به معصومین هم اعتقاد داشته باشد و فرصت توبه نیافته باشد باز هم ممکن است مورد شفاعت قرار بگیرد؟	۱۷۳
آیا اعتقاد ما به شفاعت، باعث رکود، سستی، تنبلی و واگذار کردن کارها به شفع نیست؟! -	۱۷۴
با توجه به آیاتی که ظاهراً شفع گرفتن را رد می کند آیا توسل به ائمه معصومین جایز است و فایده ای دارد یا خیر؟	۱۷۵
در سوره واقعه آیات ۱۲ و ۱۳ می فرماید: «سیاری از ائم پیشینان به بهشت می روند و عده قلیلی از متأخران» که برخی گفته اند منظورشان امت محمد صلی الله علیه وآله و مردم آخرالزمان است آیا واقعاً منظور این است که تعداد کمی از انسان های آخرالزمان به بهشت می روند چرا در قرآن بیش تر از حوریان مؤنث یاد شده آیا این بدین معنا است که زن ها کمتر به بهشت می روند؟	۱۸۰
قرآن کریم در سوره «ص» می فرماید: «شیطان از آتش آفریده شده» و در همان سوره، شیطان تهدید به آتش جهنم شده، چطور ممکن است شیطانی که از آتش آفریده شده به وسیله آتش عذاب شود؟	۱۸۲
فصل سوم: انسان و آفرینش	۱۸۵
اشاره	۱۸۵
هدف آفرینش جهان و انسان از دیدگاه قرآن چیست؟ آیا جهان هدفی دارد و یا بی هدف است؟	۱۸۷
اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است، خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟	۱۹۱
اگر هدف آفرینش، فقط پرستش باشد، چرا خداوند که موجودات دیگری مانند فرشتگان عبادتگر را آفریده بود، انسان فتنه گر و سرکش را خلق کرد؟	۱۹۳
در آیه (أَمْ لَمْ نَعْهَدْ لِإِنكُمُ يَا بَنِي آدَمَ) مقصود از عهد چه عهدی است؟	۱۹۵
این که قرآن می فرماید «ما از جنس خودتان زوج هایی برای شما آفریدیم» آیا به این صورت است که هر زنی از خمیر ماهه شوهر خود آفریده شده و اگر او راه خلاف یا صحیحی انتخاب کرد، آن هم از او تبعیت می کند، یا معنای آیه چیز دیگری است؟	۱۹۷
چرا در سوره «الرحمن» تعلیم قرآن قبل از آفرینش اسنان آمده است؟	۱۹۹
در عبارت «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» ؛ «خداوند بیان را به انسان آموخت» مقصود از «بیان» چیست؟	۲۰۰
آیا انسان می تواند خلق کند؟	۲۰۱

- ۲۰۳..... فرق بین خلق و ایجاد چیست ؟
- ۲۰۵..... آیا شبیه سازی جایز است ؟
- ۲۰۵..... این که سلولی را از حیوان یا انسانی بگیرند و یک حیوان یا انسان شبیه آن تولید کنند بدون این که جنس مخالف در کار باشد آیا جایز است ؟
- ۲۰۷..... فصل چهارم: نفس و پرورش
- ۲۰۷..... اشاره
- ۲۰۹..... الف: نفس
- ۲۰۹..... اشاره
- ۲۰۹..... آیا صفات ناپسند در ذات انسان است یا با گذشت زمان و نوع برخوردها شکل می گیرد.
- ۲۱۱..... مراتب نفس انسان کدام است ؟
- ۲۱۳..... ویژگی های انسان مومن چیست ؟
- ۲۱۶..... غفلت چیست و عوامل آن کدام است ؟
- ۲۱۹..... آیا دنیادوستی یا دوست داشتن فرزند باعث غفلت است ؟
- ۲۲۰..... راه درمان غفلت چیست ؟
- ۲۲۲..... چگونه می توان همیشه به یاد خدا بود؟
- ۲۲۳..... راهکارهای به یاد خدا بودن
- ۲۲۶..... آیا دوست داشتن دیگران با درجات عالی تقوا منافات دارد؟
- ۲۲۸..... راه های شناخت محبت های الهی
- ۲۳۰..... (ب) آرزوها
- ۲۳۰..... اشاره
- ۲۳۰..... مقصود از آرزوهای دراز (= طول امل) چیست ؟
- ۲۳۳..... رابطه مسائل معنوی یا آرزوهای دراز (طول امل) چگونه است ؟
- ۲۳۴..... راهکارهای مبارزه با آرزوهای دراز و ناپسند چیست ؟
- ۲۳۷..... اگر انسان امکان رسیدن به امکانات مادی را داشته باشد آیا آرزوی دراز (طول امل) بد نیست ؟
- ۲۳۹..... (ج) گناه
- ۲۳۹..... اشاره
- ۲۳۹..... من انسان گناه کاری هستم، وقتی به یاد گناهانم می افتم از خود مأیوس می شوم و بیش تر گناه می کنم راه چاره چیست ؟
- ۲۴۲..... آیا کسانی که گرفتار یأس باشند گناهشان بخشیده می شود؟ زیرا خداوند وعده بخشش همه گناهان را داده مگر شرک را، آیا یأس هم چنین است ؟
- ۲۴۳..... چه کنیم که از یأس و ناامیدی نجات پیدا کنیم ؟
- ۲۴۴..... آیا توبه کاملاً گناهان را پاک می کند یا فقط از شدت تأثیر آن ها کم می کند؟
- ۲۴۶..... در برخی آیات بعد از توبه اصلاح آمده مقصود از اصلاح کردن بعد از توبه چیست ؟
- ۲۴۸..... آیا ممکن است گناه، فردی باشد، ولی آثار وضعی اش باقی بماند؟
- ۲۴۹..... برخی می گویند توبه از گناه کاملاً صفحه ضمیرانسان را پاک نمی کند، مثل صفحه سفیدی که چیزی بر رویش نوشته شده باشد و بعد پاک شود، این چطور قابل توجیه است ؟
- ۲۵۰..... (د) پدر و مادر
- ۲۵۰..... اشاره
- ۲۵۰..... اگر والدین به فرزندان ستم کنند فرزندان چطور برخورد کنند، به طوری که هم موجب ناراحتی آن ها نشود و هم بتوانند آن ها را امر به معروف و نهی از منکر کنند و اگر نصیحت تأثیر نداشت چطور باید با آن ها برخورد کرد؟
- ۲۵۳..... در امر به معروف و نهی از منکر مراتبی داریم، نسبت به پدر و مادر تا چه مراتب را می شود عملی کرد و کدام را نمی شود؟!
- ۲۵۵..... پدر و مادرم در کارهای خیلی دخالت می کند می خواهم بدانم که تا چه حد باید تابع آن ها باشم ؟ حتی در امور مستحب و واجب و غیره ؟
- ۲۵۶..... گاهی پدر و مادر در مورد بخشش های مالی، برخی فرزندان را نسبت به بعضی مقدم می دارند و بین آن ها تبعیض قائل می شوند چگونه با آن ها برخورد کنیم !؟
- ۲۵۷..... آیا پدر و مادر می توانند ارث دختر و پسر را تغییردهند و دیگر این که آیا می توانند وصیت کنند که به یکی پیش تر و به دیگری کمتر بدهند؟
- ۲۵۹..... آیا صلح رحم با خویشاوندانی که دارای صفات ناپسند مثل نقامی و غیبت هستند جایز است ؟
- ۲۶۱..... (هـ) بانوان

- ۲۶۱..... اشاره
- ۲۶۱..... آیا در قرآن آیه ای در مورد رعایت حجاب داریم و چرا در مورد حجاب صحبت نمی شود و تذکر داده نمی شود؟
- ۲۶۵..... آیا رعایت حجاب اجر و پاداشی هم دارد؟
- ۲۶۸..... منظور از (تَبَيُّنُ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) در آیه ۳۳ سوره احزاب چیست ؟
- ۲۷۰..... آیا در قرآن تعدد زوجات مطرح شده است ؟ حکمت آن چیست ؟
- ۲۷۲..... در برخی آیات قرآن می بینیم که این شرطی که برای عدالت گذاشته اند اصلاً به طور کلی نفعی شده یعنی گفته شده شما اصلاً نمی توانید عدالت را در این زمینه رعایت کنید؟
- ۲۷۵..... آیا جوانی که یک بار دچار گناه زنا شده؛ او زناکار صدق می شود و مجبور است با زن زناکار ازدواج کند و یا فقط در مورد آن هایی است که متاهل اند و آن گناه را مرتکب می شوند؟
- ۲۷۷..... چرا قرآن ازدواج زنان آلوده و مردان آلوده را سخت گیری کرده است ؟
- ۲۷۹..... فصل پنجم: برپش های گوناگون
- ۲۷۹..... اشاره
- ۲۸۱..... الف) قرآن و پلورالیسم
- ۲۸۱..... اشاره
- ۲۸۱..... آیا قرآن براساس آیه ۶۲ سوره بقره پلورالیسم (تکثرگرایی دینی) را می پذیرد؟
- ۲۸۴..... ب) قرآن و سکولاریسم
- ۲۸۴..... اشاره
- ۲۸۴..... آیا قرآن کریم سکولاریسم (جدایی دین از دنیا و سیاست) را می پذیرد؟
- ۲۸۷..... ج) علمی
- ۲۸۷..... اشاره
- ۲۸۷..... آیا از نظر قرآن سیاراتی مانند کره زمین وجود دارد که مثلاً انسان هایی در آن زندگی کنند؟
- ۲۸۹..... چرا در بسیاری از آیات قرآن «سمع» مفرد آمده و «بصار و قلوب و افئده» به صورت جمع آمده است ؟
- ۲۹۱..... آیا عدد «هفت» در قرآن یک کلمه مقدس است ؟ زیرا عدد هفت، مکرر تکرار شده مانند هفت آسمان، هفت عضو بدن در سجده، هفت بار طواف خانه کعبه و هفت بار سعی صفا و مروه و... اگر مقدس نیست، چرا از عددهای دیگر استفاده نشده است ؟
- ۲۹۴..... آیا آیه ۱۰۹ سوره توبه با انفجار برج های دوقلو در آمریکا توسط هواپیماها در ۱۱ سپتامبر تناسب دارد؟! با توجه به تعبیر «جرف هار» که در آیه ۱۰۹ توبه می باشد و با نام خیابان «جردن هاردن» تناسب دارد.
- ۲۹۶..... ج) درون قرآن
- ۲۹۶..... اشاره
- ۲۹۶..... آیا می شود گفت بنیان کفر بنیانی است که شامل آیه ۱۰۹ سوره توبه نیز می شود؟
- ۲۹۷..... شیطان کیست ؟ و چه می کند؟
- ۳۰۱..... راهکارهای مقابله با شیطان چیست ؟
- ۳۰۵..... آیا «عوذ بالله من الشیطان الرجیم» آیه قرآن است و منظور از آن چیست ؟
- ۳۰۶..... چرا به هنگام قرآن خواندن باید به خدا پناه ببریم ؟
- ۳۰۷..... چرا در این آیه فرمود: از شیطان رجیم به خدا پناه ببرید و از شیطان های دیگر (جنی و انسی) نام نبرد؟
- ۳۰۸..... آیا فقط به هنگام قرائت قرآن باید به خدا پناه ببریم ؟
- ۳۰۹..... چگونه از شر شیطان به خدا پناه ببریم ؟
- ۳۱۱..... و) تاریخی
- ۳۱۱..... اشاره
- ۳۱۱..... چرا قرآن برخی داستان ها را به طور مکرر مطرح می کند؟ مثلاً به داستان حضرت موسی در سوره های مختلف پرداخته است، چرا مثل داستان حضرت یوسف در یک سوره و برای یک بار مطرح نکرده است ؟
- ۳۱۳..... چند مثال از مواردی که خداوند داستان ها را به صورت قطعه قطعه بیان کرده، و از آن ها نتایجی خاص را دنبال کرده بیان فرمایید؟
- ۳۱۵..... قوم «یاجوج و ماجوج» که بودند؟ آیا جن بودند یا انسان، و کی ظهور می کنند؟
- ۳۱۶..... جنس یاجوج و ماجوج و زمان خروج آن ها
- ۳۱۷..... چرا مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خوانند و چه شد که به سوی کعبه تغییر قیله دادند؟
- ۳۲۱..... در چه حالتی و در چه مکانی تغییر قیله اتفاق افتاد؟
- ۳۲۳..... این که قرآن می فرماید: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ) سابقین و انصار و تابعین چه کسانی هستند؟

- ۳۲۵ با سابقه ترین مسلمان کیست ؟
- در تورات و انجیل مطالبی آمده که آدمی از بیانش شرم دارد و نسبت هایی به خداوند و برخی پیامبران داده که صحیح نمی باشد. ولی برخی از اهل کتاب به استناد آیه ای از قرآن که «اگر نمی دانید از اهل کتاب بپرسید» معتقد هستند که تورات و انجیل تحریف نشده و اگر تحریف نـ
 ۳۲۲ (ز) ادبی
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۲ راجع به کلمه «قُلْ أُوجِبُ إِلَىٰ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» کلمه «نَفَرٌ» منظور یک نفر از جن است، ولی در ادامه می فرماید: «فَقَالُوا» پس گفتند، در حالی که باید می فرمود: «فَقَالَ» آیا این تناقض در قرآن نیست ؟
- ۳۳۴ در آیه ۹۱ سوره انبیاء در مورد حضرت مریم می فرماید: (وَالَّتِي أَحْضَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا) ولی در سوره تحریم می فرماید: (الَّتِي أَحْضَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا) چرا یک جا ضمیر مذکر آمده و در مورد همان مطلب در جای دیگر ضمیر مؤنث ؟
- ۳۳۷ منابع
- ۳۴۹ درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: قرآن شناسی [کتاب]/جمعی از پژوهشگران قرآنی [مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی]؛ زیر نظر محمدعلی رضایی اصفهانی.

مشخصات نشر: قم: انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.

فروست: پرسش های قرآنی جوانان؛ ۱.

شابک: ۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۳۴-۷۷-۷؛ دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۳۴-۸۸-۳

موضوع: قرآن -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع: قرآن -- بررسی و شناخت

موضوع: تفاسیر

شناسه افزوده: رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۴۱ -

شناسه افزوده: مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی (عج)

شناسه افزوده: پرسش های قرآنی جوانان؛ [ج. ۱]. ۱.

رده بندی کنگره: BP۶۵/۲ پ ۴ ج ۱ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۶۲۴۱۳

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

* اهداء

به محضر مقدس امیرالمومنین علی علیه السلام و همه جوانان حقیقت جو!

* سپاسگزاری

از همه پرسشگران که زمینه ساز این اثر شدند.

ص: ۵

فصل اول: قرآن شناخت

تفسیر و تأویل قرآن به چه معناست؟ و تفاوت آن ها چیست؟ ۱۹

تفاوت تأویل با تفسیر چیست؟ ۲۲

آیا تفسیر و تأویل قرآن جایز است یا خیر؟ ۲۳

شرایط مفسر قرآن چیست؟ ۲۸

منابع تفسیر قرآن چیست؟ ۳۴

مقصود از روش های تفسیری چیست؟ ۴۷

تفسیر به رأی با تفسیر عقلی و تفسیر اجتهادی چه تفاوتی دارد؟ ۴۹

تفاوت تفسیر به رأی با تدبر و تعقل در قرآن چیست؟ ۶۳

هرمنوتیک به چه معناست و تفسیر قرآن و هرمنوتیک چه ارتباطی با یک دیگر دارند؟ ۶۵

رابطه قرآن با فرهنگ زمانه آن چیست؟ آیا قرآن کریم کاملاً تحت تاثیر فرهنگ زمانه قرار گرفته و فرهنگ عرب جاهلی در

آن بازتاب پیدا کرده است؟ یا با فرهنگ زمانه عرب جاهلی کاملاً مخالفت کرده است؟ ۸۰

روش برداشت از قرآن یا منطق تفسیر قرآن چیست؟ ۸۶

استخاره چیست و آیا استخاره با قرآن صحیح است؟ ۹۹

چرا خداوند قرآن را آخرین کتاب قرار داد مگر نمی شد از اول خلقت آدم، قرآن کتاب بشریت باشد؟ ۱۰۳

آیا قرار دادن قرآن به عنوان آخرین کتاب الهی به حفظ قرآن از تحریف ارتباطی ندارد؟ مثلاً اگر در آن ابتدا قرآن به عنوان

کتاب جاویدان قرار داده می شد مثل کتاب های دیگر تحریف می شد؟ ۱۰۶

قرآن در شب قدر نازل شد یا طی بیست و سه سال؟ ۱۰۷

آیا می شود سوره های قرآن به ترتیب نزول باشد؟ ۱۰۸

آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه زمانی نازل شد؟ ۱۱۱

مقصود از آیات محکم و متشابه چیست؟ و چگونه باید آن ها را بشناسیم؟ ۱۱۳

مقصود از نسخ و تغییر قوانین الهی چیست؟ ۱۲۰

علت تکرار برخی آیات قرآن چیست؟ ۱۲۱

معنای جزء، حزب و رکوع در قرآن چیست؟ ۱۲۴

ملاک مشخص شدن سوره ها و آیات قرآن چگونه بوده است؟ ۱۲۶

فصل دوم: بینش ها

نور چیزی دیدنی و محسوس است پس چگونه خدا نور است؟ ۱۳۱

چرا بیش تر صفاتی که در قرآن کریم، یا در احادیث و دعاها، از خداوند یاد می شود مذکر است؟ ۱۳۵

جاودانگی خدا و انسان چه تفاوتی دارد؟ ۱۳۶

اگر فقط خدا از داخل رحم ها آگاه است پس سونوگرافی و نقش پدر و مادر در تعیین جنسیت فرزند چه می شود؟ ۱۳۷

مخاطب سوره «عبس» پیامبر یا شخص دیگر است؟ ۱۴۱

مقصود از آیه (وَقَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ) چیست آیا کشتن پیامبران حق و ناحق دارد؟ ۱۴۳

ارتباط آیه سوم مائده با غدیر خم چیست؟ ۱۴۴

آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) و آیه اکمال (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) در کجا و چه زمانی نازل شد؟ ۱۴۷

چرا آیات قرآن شفاعت را منحصر به خدا می کنند آیا اصلاً شفاعتی داریم؟ ۱۵۱

آیا با توجه به آیات سوره واقعه، تعداد اندکی از انسان های آخرالزمان به بهشت می روند؟ ۱۶۵

در قرآن بیش تر از حوریان مؤنث یاد شده آیا این بدین معنا است که زن ها کمتر به بهشت می روند؟ ۱۶۸

شیطان که از آتش آفریده شده چگونه با آتش عذاب می شود؟ ۱۷۰

فصل سوم: انسان و آفرینش

اهداف آفرینش جهان و انسان چیست؟ ۱۷۵

اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است، خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟ ۱۷۹

منظور از عهد در آیه (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ) چیست؟ ۱۸۳

منظور از «ما از جنس خودتان زوج هایی برای شما آفریدیم» چیست؟ ۱۸۵

چرا در سوره «الرحمن» تعلیم قرآن قبل از آفرینش انسان آمده است؟ ۱۸۷

آیا انسان می تواند خلق کند؟ ۱۸۹

آیا شبیه سازی انسان جایز است؟ ۱۹۳

فصل چهارم: نفس و پرورش

آیا صفات ناپسند در ذات انسان است یا با گذشت زمان و نوع برخوردها شکل می گیرد؟. ۱۹۷

مراتب نفس انسان کدام است؟ ۱۹۹

ویژگی های انسان مومن چیست؟ ۲۰۱

غفلت چیست و عوامل آن کدام است؟ ۲۰۴

چگونه می توان همیشه به یاد خدا بود؟ ۲۱۰

راهکارهای به یاد خدا بودن ۲۱۱

آیا دوست داشتن دیگران با درجات عالی تقوا منافات دارد؟ ۲۱۴

مقصود از آرزوهای دراز (طول امل) چیست؟ ۲۱۸

رابطه مسائل معنوی با آرزوهای دراز (طول امل) چگونه است؟ ۲۲۱

راه حل آرزوهای دراز چیست؟ ۲۲۲

آرزوهای دراز و امکانات مادی ۲۲۵

رابطه گناه و امیدواری و یأس ۲۲۷

آیا کسانی که گرفتار یأس شوند، گناهانشان بخشیده می شود یا نه؟ ۲۳۰

ص: ۹

راهکارهای نجات از ناامیدی و یأس چیست؟ ۲۳۱

پیامدهای گناه چیست و توبه کدامیک را برطرف می‌کند؟ ۲۳۲

اصلاح گری بعد توبه چیست؟ ۲۳۴

آثار وضعی گناه چیست؟ آیا نجات از آن‌ها ممکن است؟ ۲۳۶

آیا انسان توبه کرده، مانند انسان گناه نکرده است؟ ۲۳۷

در مورد ستمکاری پدر و مادر چگونه عمل کنیم؟ ۲۳۸

در مواردی که پدر و مادر بین دختر و پسر فرق می‌گذارند چه کنیم؟ ۲۴۴

آیا صلّه رحم با خویشاوندانی که دارای صفات ناپسند جایز است؟ ۲۴۷

آیات حجاب کدام است؟ ۲۴۹

آیا حفظ حجاب پاداش دارد؟ ۲۵۳

مقصود از آیه «جاهلیت اول و آشکار کردن زینت‌ها» در آیه ۳۳ سوره احزاب چیست؟ ۲۵۶

تعداد زوجات در قرآن ۲۵۸

در برخی آیات قرآن می‌بینیم که این شرطی که برای عدالت گذاشته‌اند اصلاً به طور کلی نفی شده یعنی گفته شده شما اصلاً نمی‌توانید عدالت را در این زمینه رعایت کنید؟ ۲۶۰

آیا زناکار جز با زناکار نمی‌تواند ازدواج کند؟ ۲۶۳

آیا زناکار، جز با زناکار نمی‌تواند ازدواج کند؟ ۲۶۳

فصل پنجم: پرسش‌های گوناگون

آیا قرآن پلورالیسم (تکثرگرایی دینی) را می‌پذیرد؟ ۲۶۹

آیا قرآن کریم سکولاریسم (جدایی دین از دنیا و سیاست) را می‌پذیرد؟ ۲۷۲

آیا غیر از عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم عوالم دیگری در سیارات، مثل زمین ما، وجود دارد؟ ۲۷۵

چرا در قرآن واژه «گوش» مفرد و «چشم‌ها» و «دل‌ها» جمع آمده است؟ ۲۷۷

ص: ۱۰

آیا برخی اعداد (مثل عدد هفت و چهل) مقدس هستند؟ ۲۷۹

رابطه آیه ۱۰۹ سوره توبه با حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا چیست؟ ۲۸۲

کفر بر لبه پرتگاه دوزخ است این مطلب چه رابطه ای با آیه ۱۰۹ سوره توبه دارد؟ ۲۸۴

شیطان کیست؟ و چه می کند؟ ۲۸۵

راهکارهای مقابله با شیطان چیست؟ ۲۸۹

آیا «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» آیه قرآن است و منظور از آن چیست؟ ۲۹۳

چرا در آیه مذکور فقط از شیطان (ابلیس) نام برده شده است؟ ۲۹۵

آیا فقط به هنگام قرائت قرآن باید به خدا پناه ببریم؟ ۲۹۶

چگونه از شر شیطان به خدا پناه ببریم؟ ۲۹۷

سر تکرار داستان های قرآن چیست؟ ۲۹۹

«یأجوج و مأجوج» چه کسانی و در کجا بودند؟ ۳۰۳

جریان تغییر قبله مسلمانان چگونه اتفاق افتاد و چرا؟ ۳۰۵

با توجه به آیه ۱۰۰ سوره توبه، جایگاه صحابه و تابعین کجاست؟ ۳۱۱

آیا می توان گفت تورات و انجیل تحریف شده است؟ ۳۱۶

چرا در آیه اول سوره جن «نفر» مفرد آمده ولی «قالوا» جمع است؟ ۳۲۰

چرا در مورد حضرت مریم در سوره انبیاء و تحریم، ضمیر مؤنث و مذکر آمده است؟ ۳۲۲

منابع ۳۲۵

ص: ۱۱

پژوهشگران همکار این جلد

۱. محسن ملاکاظمی؛

۲. نعمت اللہ صباغی؛

۳. نصر اللہ سلیمانی؛

۴. سید احمد بطحایی؛

۵. عباس صنعتکار.

ص: ۱۳

پرسش و پرسشگری زمینه ساز رشد دانش و دانشمندان است و در میان پرسش های مردم، پرسیدن جوانان و پاسخ شنیدن از قرآن، جایگاه ویژه ای دارد. چون پرسشگر دلی آماده و ذهنی تشنه دارد و قرآن جامی از جانب حق است که تشنگان حقیقت را سیراب می کند. آری چند گاهی است که توفیق یاری شده که واسطه این فیض الهی باشیم.

در سال ۱۳۸۳ شمسی برای پاسخ گویی به پرسش های قرآنی توسط گروه قرآن رادیو معارف دعوت شدیم.

مقدمات کار فراهم شد و پرسش های قرآنی از تمام نقاط کشور می رسید و ما پرسش ها را بر قرآن و تفاسیر عرضه می کردیم و هفته ای یک جلسه به بررسی و پاسخ آن ها می پرداختیم و دوستان عزیز رادیو معارف بویژه حجت الاسلام والمسلمین لطفی، با لطف و ادب، کار را پی گیری می کردند و جناب آقای میرزایی و طباطبایی با تلاش و دقت مطالب را آماده سازی و پخش می کردند، در این کار جمعی از پژوهشگران مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی ما را یاری نمودند.

و نیز در سال ۱۳۸۵ ش در مؤسسه پژوهش های قرآنی بخش پاسخ به پرسش های قرآنی تأسیس شد و پرسش های دانشجویان از سراسر کشور اخذ و توسط برخی قرآن پژوهان مؤسسه پاسخ داده شد و بعد از ارزیابی اساتید، بنده نیز بر آن ها نظارت داشتم بخشی از این مجموعه حاصل تلاش این عزیزان است که نام آن ها در صفحه همکاران آمده است.

زبان بنده قاصر است که از این دوستان و عزیزان فاضل و ارجمند تشکر کنم و مطمئن هستم قرآن کریم، دل و راه آنان را روشن و صاحب قرآن به

عمرشان برکت می دهد، و از امام عصر (عج) می خواهیم که همانگونه که لطف کردند و راه را گشودند، ما و این عزیزان و این نوشتار و خوانندگان محترم را مورد لطف و دعای خیر خویش قرار دهند. انشاء الله.

از خوانندگان عزیز تقاضا داریم که پس از مطالعه این نوشتار، ما را مورد لطف قرارداد و راهنمایی کنند و اگر جوانان عزیز پرسش های قرآنی دارند، به آدرس ما بفرستند. (۱)

با سپاس

محمدعلی رضایی اصفهانی

قم - ۸۴/۳/۲۴

ص: ۱۶

۱- (۱) آدرس: قم، خیابان سمیه، خیابان شهید رجایی، کوچه ۴، پلاک ۷۷ تلفن، پیام گیر، نمابر: ۰۲۵۱-۷۷۳۴۰۹۴-۰۲۵۱ ص. پ:
قم ۳۷۱۸۵-۴۱۶ - Email: quran@quransc.com, info@quransc.com, www.quransc.com

فصل اول: درباره قرآن

اشاره

*مبانی و روش های تفسیری

*درباره قرآن

*درون قرآن

ص: ۱۷

* پرسش

تفسیر و تأویل قرآن به چه معناست؟ و تفاوت آن ها چیست؟

* پاسخ

تفسیر

معنای لغوی: «تفسیر» در لغت به معنای پرده برداری، کشف، و آشکار کردن معنای چیزی می باشد.

معنای اصطلاحی: مقصود از تفسیر قرآن، این است که ما معانی آیات قرآن و مقاصد خداوند تبارک و تعالی را، متوجه بشویم و برای دیگران بیان کنیم.

علامه طباطبایی رحمه الله در این باره می نویسند: تفسیر به معنای بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد، و مدلول های آن است.

بدین ترتیب در تفسیر قرآن چند عنصر اساسی وجود دارد:

اول) متوجه شدن معانی کلمات و آیات.

دوم) بدانیم، هدف خدا از بیان این آیه چه بوده است.

سوم) این که آن مطلب را برای دیگران اظهار و بیان کنیم (۱).

اگر این سه مرحله انجام شود، تفسیر صورت گرفته است.

البته چنین تفسیری باید براساس قراین و منابع معتبر باشد یعنی این که از قراین عقلی و قراین نقلی مثل آیات دیگر قرآن، و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام استفاده شود تا تفسیری معتبر و جایز ارائه شود.

ص: ۱۹

۱- (۱) بنابراین مراحل خواندن آیات قرآن، علم تجوید، ترجمه الفاظ و آیات و همچنین تدبر و تفکر در آیات کریمه قرآن و فهم معانی آن تفسیر نمی باشد. بلکه اگر محصول قرائت، تفکر، تدبر و... ما درباره قرآن به صورت نوشته یا بیان درآید تفسیر نامیده می شود. (ر. ک: درآمدی بر تفسیر علمی قرآن از نگارنده).

معنای لغوی: واژه «تأویل» در لغت به معنای ارجاع دادن چیزی به چیز دیگر است، مانند این که یک موضوعی را به یک معنایی ارجاع بدهیم، یا یک واقعه ای را به واقعه دیگر، ارجاع بدهیم، پس تأویل ممکن است در، اشیاء، به اشیاء باشد؛ و ممکن است در، معانی باشد، اما بحث ما در مورد، معانی است.

در قرآن کریم در آیات متعددی واژه تأویل آمده، از جمله در آیه ۷ سوره آل عمران می فرماید: (مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛ «تأویل قرآن را جز خدا و کسانی که راسخ در علم باشند (عمیق و ژرف نگر باشند) نمی دانند»

قدمای از مفسرین (۱) واژه تأویل را به معنای تفسیر امروزی به کار می بردند ولی امروزه واژه تأویل به آن معنا به کار نمی رود بلکه معنای جدیدی پیدا کرده؛ اکنون معنای مخالف ظاهر لفظ را تأویل می گویند. به عبارت دیگر برگرداندن ظاهر لفظ به معنایی پسندیده و مناسب. مثال: قرآن می فرماید: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)؛ «که دست (قدرت) خدا بر فراز دستان آنان است».

ظاهر این آیه شریفه، این است که «خدا دست دارد» ولی وقتی ما به آیات دیگر قرآن مثل آیه شریفه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)؛ ۴ مراجعه می کنیم با کمک قرینه نقلی (۲) این گونه آیات، آیه را تأویل می کنیم، یعنی آن را از ظاهرش به یک معنای دیگری بر می گردانیم، و می گوئیم مقصود، دست

ص: ۲۰

۱- (۲) مانند طبری از مفسرین اهل سنت که حدود هزار و اندی سال قبل زندگی می کرده است.

۲- (۵) قرینه ی نقلی.

نیست بلکه مقصود، قدرت خداست و (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) یعنی قدرت خدا برتر است و در ترجمه می نویسیم: «دستِ (قدرتِ) خدا بالای دست آن هاست.» نه این که خدا دست داشته باشد، چون هیچ چیزی مثل خدا نیست و دست ما هم مثل دست خدا نیست و این جا چیز دیگری از دست مقصود است و یا با قرینه عقلی می دانیم که چون خدا جسم نیست نمی تواند دست داشته باشد زیرا اگر جسم باشد، لازمه اش محدودیت است و خدا محدود نیست(۱).

بنابراین واژه «ید» نمی تواند به معنای همین دست ما باشد.

البته برای واژه تأویل، صاحب نظران علوم قرآن و تفسیر، معانی دیگری هم ذکر کرده اند از جمله علامه طباطبایی رحمه الله و برخی از اهل سنت آن را به معنای، «حقیقت عینی» معنا کرده اند(۲) و یا برخی دیگر تأویل را به معنای «توجیه متشابهات» دانسته اند و آیه شریفه (مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) ۳ را چنین معنا کرده اند: «توجیه متشابهات را غیر از خدا کسی نمی داند.» و برخی دیگر گفته اند: تأویل در این آیه، به معنای تفسیر می آید.

اگر در کلمات، صاحب نظران علوم قرآن و تفسیر جستجو بکنیم، برای تأویل حدود ۱۲ معنا ذکر شده است؛ ولی مشهورترین آن همان دو معنای اول بود که گذشت یکی به معنای «تفسیر» در نظر قدما و یکی هم به معنای «خلاف ظاهر» در نظر مفسران معاصر و بقیه بحث ها فنی و دقیقی است که مجال آن این جا نیست، و در مباحث علمی علوم قرآن، و تفسیر مطرح می شود. ولی در مجموع به نظر می رسد واژه تأویل یک مشترک لفظی است؛ یعنی می تواند در جاهای مختلف معانی متعددی داشته باشد.

ص: ۲۱

۱- (۱) این برهان عقلی است که در جای خود توضیح داده شده که خدا جسم و محدود نیست.

۲- (۲) البته بین نظر علامه طباطبایی با نظر بزرگان اهل سنت تفاوتی وجود دارد.

تفاوت تأویل با تفسیر چیست ؟

تفسیر معنای ظاهری الفاظ است ولی تأویل جایی است که معنای خلاف ظاهر را با کمک قرینه عقلی یا نقلی بیان کنیم. البته اگر تمام معانی تأویل را در نظر بگیریم که نزدیک ۱۲ معنا و کاربرد دارد، گاهی اوقات برخی از معانی تفسیر، با تأویل یکی می شود و در پاره ای معانی با هم متفاوت می شوند (۱).

همان گونه که بیان شد مفسرین گذشته واژه تفسیر را با تأویل یکی می دانند، ولی در زمان ما، واژه تفسیر با تأویل کاملاً متفاوت معنا می شود؛ تفسیر یعنی معنای ظاهری، تأویل یعنی معنای خلاف ظاهر که با کمک قرینه به دست می آید.

ص: ۲۲

۱- (۱) رابطه ی «عموم و خصوص من وجه» دارند.

آیا تفسیر و تأویل قرآن جایز است یا خیر؟

*پاسخ

تفسیر و تأویل، سه حکم دارد:

۱) تفسیر و تأویل جایز است؛

۲) تفسیر و تأویل واجب است؛

۳) و یک قسم حرام نیز است.

- در جایی که ما قرینه ای قطعی از عقل یا نقل، برای تأویل آیه قرآن نداشته باشیم، تأویل جایز نیست بلکه حرام است.

- هم چنین در تفسیر اگر به قراین توجه نکنیم و بدون توجه به قراین قرآن را تفسیر کنیم «تفسیر به رأی» می شود که در احادیث این کار جایز نیست بلکه حرام است.

- وقتی قراین یا منابعی برای تفسیر باشد و مفسر هم به آن ها توجه کند؛ قراین یا منابعی برای تفسیر باشد و مفسر دارای شرایط هم، تفسیر و تأویل جایز است.

- در مواردی تفسیر واجب می شود مثلاً در مورد تفسیر احکام شرعی یا فهم صحیح عقاید، تفسیر آیات قرآن لازم می شود؛ تا عقاید را به خوبی بفهمیم، یا آیات را تفسیر کنیم تا احکام الهی را از آیات الاحکام متوجه بشویم؛ در این موارد تفسیر قرآن واجب می شود چون تفسیر مقدمه فهم و عمل به آیات و هم چنین داشتن عقیده صحیح است.

- تأویل نیز گاهی واجب است چرا فهم صحیح آیات، متوقف بر تأویل می شود مانند تعبیر (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ۱ که اگر تأویل نکنیم، ممکن است

مفسر، یا مخاطب مفسر به اشتباه بیفتد. زیرا اگر آیه (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) را با توجه به آیه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ۱ معنا نشود و تأویل نکنیم که در این آیه مقصود از «ید» قدرت است و معنای واژه ید به ظاهرش اکتفا شود و به جای خودش باقی بماند ممکن است کسی فکر کند که خدا نعوذ باللّه دست دارد و با این نوع تفسیر است که عقیده انحرافی «تجسیم و تشبیه» پیدا می شود.

نتیجه گیری

اگر در تفسیر و تاویل قراین و منابعی داشته باشیم و با توجه به آن تفسیر و تأویل کنیم هم «تأویل» و هم «تفسیر» هر دو جایز است و اگر تأویل یا تفسیر مقدمه فهم صحیح آیات الاحکام یا عقاید شود واجب می شود و اگر قراین قطعی از عقل یا نقل یا منابعی معتبر برای تفسیر یا تأویل نداشته باشیم، در این حالت حرام می شود.

ظاهراً در مواردی که تفسیر حرام می شود آن را تفسیر به رأی نامیده اند در مورد تفسیر به رأی توضیحی بفرمایید؟

*پاسخ

تفسیر به رأی یکی از مباحثی است که در روایات اهل بیت علیهم السلام مکرر از آن یاد شده هم چنین در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق اهل سنت و از طریق شیعه روایات متعددی وارد شده که تفسیر به رأی حرام است.

نمونه هایی از این روایات جلب:

در مقدمه تفسیر برهان حکایت شده: هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند جایگاهی از آتش برای خود فراهم کرده است.

و از اهل سنت هم شبیه همین روایت نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بَرَاءَةً كَمَا قَالَ كَسَى كَسَى» که در مورد قرآن به رأی خودش سخن بگوید، جایگاهی از آتش دارد که این روایت در سنن ترمذی و منابع دیگر اهل سنت آمده و حتی از آن به عنوان «حدیث حسن» یاد کرده اند (۱).

در منابع شیعه بهترین روایتی که در این زمینه هست حدیث قدسی از امام رضا علیه السلام می باشد که از پدران ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند تبارک و تعالی نقل می کند که می فرماید:

«مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بَرَاءَةَ كَلَامِي» (۲)؛ «کسی که کلام من را، (و مهم تر کلام خدا را) به رأی خودش تفسیر کند، به من ایمان ندارد.»

ص: ۲۵

۱- (۱) سنن ترمذی، جلد ۵، ص ۱۹۹.

۲- (۲) عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۱۱۶ و بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷. سند این حدیث در منابع شیعه صحیح است.

البته روایات در این زمینه با عبارات متعدد فراوان است. برخی فرمودند:

هر کس، بدون علم، در مورد قرآن چیزی بگوید این تفسیر به رأی است.

برخی هم به آیات قرآن در این مورد تمسک کرده اند از جمله، به آیه ۳۳ سوره اعراف که می فرماید: «پروردگار کارهای زشت را چه ظاهر چه باطن حرام کرده» و در آخر آیه آمده: «و یکی از چیزهایی که حرام شده این است که انسان چیزی را که نمی داند به خدا نسبت بدهد.» (۱) و تفسیر به رأی عبارت است از چیزی که انسان نمی داند، و به خدا نسبت می دهد، به عبارت دیگر کسی بدون این که به تفاسیر و منابع روایی رجوع کند و ببیند چه روایاتی در مورد این آیه از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام آمده است رأی و نظر خود را به جای تفسیر قرآن، به دیگران ارائه کند (تفسیر بدون توجه به قراین نقلی و عقلی) این تفسیر به رأی است.

برخی افراد، از روایاتی که برای تفسیر به رأی وعده آتش داده، استفاده کرده اند که تفسیر به رأی از گناهان کبیره است.

بعد از دلایلی که بر حرمت تفسیر به رأی از قرآن و روایات بیان شد به نظر می رسد دلیل دیگری برای حرمت تفسیر به رأی وجود دارد و آن هم بنا عقلا است. توضیح این که روش عقلا در عالم این است که برای هر کاری به متخصص آن رجوع می کنند مثلاً اگر کسی بیماری قلبی داشته باشد برای معالجه نزد متخصص قلب می رود و اگر کسی در مورد قلب تخصص نداشته باشد، و به معالجه بیمار قلبی اقدام کند، اگر هم به طور اتفاقی این شخص درمان شود، باز هم مستحق سرزنش است زیرا در کاری که تخصص نداشته دخالت کرده است. چنین دخالت هایی غالباً خسارت های جبران ناپذیری به بار می آورد و گاهی به مرگ افراد می انجامد.

ص: ۲۶

۱- (۱) (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)، اعراف / ۳۳.

از این رو عقلای عالم و خردمندان جهان آن را سرزنش می کنند و در

چنین مواردی مراجع ذیصلاح او را به دادگاه می برند، محاکمه می کنند و با او برخورد قانونی می کنند و مجازات های مناسبی برای او در نظر می گیرند؛ چرا اینقدر سخت گیری می کنند؟! چون کسی که تخصص در کاری ندارد حق دخالت در آن گستره کاری را ندارد؛ موقعیت تفسیر به رأی نیز چنین است آری کسی که متخصص تفسیر نیست و آگاهی از مباحث تفسیری ندارد یا به منابع و قراین معتبر عقلی و نقلی مراجعه نکرده حق دخالت در تفسیر قرآن و اظهار نظر ندارد برای همین فرمودند: «تفسیر به رأی حرام است».(۱)

ص: ۲۷

۱- (۱) برای اطلاع بیش تر در این زمینه به کتاب «منطق تفسیر قرآن» (درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن) از دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی مراجعه کنید.

شرایط مفسر قرآن چیست؟

*پاسخ

مفسر قرآن، هم چون تخصص های دیگر، دارای شرایطی است، یعنی هر کسی نمی تواند به تفسیر قرآن اقدام کند. همان گونه که هر کسی نمی تواند به طبابت و معالجه افراد اقدام نماید بلکه باید یک پزشک دارای شرایط باشد و حتی تخصص لازم را هم در آن رشته مورد نظر داشته باشد.

از این رو امروزه از بدیهیات است که هر کسی اجازه ندارد، بدون تخصص در هر رشته علمی اظهار نظر کند و به تایید یا رد یا به بیان مطلبی از آن علم پردازد و علم تفسیر نیز از این قاعده مستثنی نیست. مفسر قرآن باید دارای شرایطی باشد تا سخن او معتبر و قابل بررسی باشد. لذا قرآن پژوهان صاحب نظر^(۱) برای مفسر قرآن شرایطی ذکر کرده اند که برخی آن ها را با توضیحی مختصر بر می شماریم:

۱. آشنایی با ادبیات عرب (صرف، نحو، لغت، اشتقاق، معانی، بیان و بدیع...)

آگاهی از قواعد دستوری، برای مفسر لازم است و بدون این شرط، تفسیر قرآن محقق نمی شود چون وسیله کار مفسر قرآن، همان ادبیات عرب است و این بدان جهت است که قرآن، به زبان عربی نازل شده است؛ هر چند امروزه قرآن به بسیاری از زبان های دنیا ترجمه شده ولی ترجمه قرآن نمی تواند مبنای یک تفسیر صحیح و معتبر قرار گیرد زیرا ساختار کلام عرب و به ویژه نکات ظریفی که در این کلام الهی موجود است، همه اش در ترجمه ها منعکس نمی شود.

ص: ۲۸

۱- (۱) از جمله سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» و مرحوم طبرسی در «مقدمه مجمع البیان» و دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی در «درآمدی بر تفسیر علمی قرآن» به این بحث پرداخته اند.

۲. آگاهی از علوم قرآن؛

علوم قرآن، علمی است که درباره قرآن است، مثل شناخت آیات مکی، مدنی و تأویل آیات، متشابه، محکم، ناسخ و منسوخ و... هر چند موارد نسخ در قرآن محدود است ولی عدم آگاهی از آن‌ها موجب می‌شود تا مفسر در تفسیر بعضی آیات دچار اشتباه شود.

۳. اطلاع از شان نزول آیات قرآن (تاریخ آیات)؛

از این مطلب در آثار قدما به «اسباب النزول» تعبیر شده است (۱) و آن عبارت است از واقعه‌ای که در طی آن، یک آیه یا مجموعه‌ای از آیات قرآن نازل شده که ممکن است آن واقعه یا شرایط زمانی و مکانی خاص، در روشن شدن معنای آیه کمک کند.

۴. علم فقه؛

یعنی شخص بتواند احکام شرعی را از آیات قرآن و روایات اهل بیت استخراج کند به عنوان مثال اگر قرآن در مورد ارث سخن می‌گوید، باید قدرت فقهی در مورد استنباط آن حکم را داشته باشد.

۵. آگاهی از اصول الفقه؛

اصول الفقه مقدمه فقه است و به تعبیر دیگر اصول استنباط است که البته این علم اصول الفقه هم در فقه و هم در تفسیر کارآیی دارد هم در موارد دیگر و در حقیقت اصول الفقه مُتَد و منطوق فهم متن است، از این روی شخصی که می‌خواهد قرآن را تفسیر کند ضروری است که منطوق فهم متن را بداند که بخش عظیم آن در بحث اصول الفقه بیان شده است.

۶. علم الحدیث؛

یعنی آگاهی از احادیث و شناخت احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آئمه اطهار علیهم السلام تا بتواند در مواقع لزوم از این احادیث در تفاسیر آیات استفاده کند.

ص: ۲۹

۱- (۱) زمخشری (م ۵۲۸ ق) به نقل از مقدمه مجمع البیان.

گاهی اوقات یک آیه قرآن به قرائت های مختلفی خوانده می شود.

به عنوان مثال (یطهرن و یطهرن) (۱) به هر دو قرائت خوانده شده که لازم است مفسر از این قرائت ها اطلاع داشته باشد تا در جایی که در تفسیر یا در احکام نقشی دارد، بتواند از آن استفاده کند. البته امروزه مفسرین به قرائت قرآن کمتر توجه می کنند، زیرا قرائت خبر واحد هستند از این رو صاحب نظران آن ها را معتبر نمی دانند و آن قرائتی را معتبر می دانند که اصطلاحاً به آن قرائت متواتر مسلمین می گویند که قرائت «حفص از عاصم» از آن یاد می شود این قرائت غالبش مطابق، با قرائت متواتر مسلمین است، و تقریباً عموم مسلمین بر این قرائت «حفص از عاصم» تکیه می کنند و لذا امروزه به قرائت های دیگر کمتر توجه می شود؛ و حق هم با مفسرین معاصر است چرا که کمتر باید این مباحث مطرح شود. ولی در عین حال مفسر قرآن باید آگاهی هایی در این زمینه داشته باشد.

۸. آگاهی از بینش های فلسفی، علمی، اجتماعی و اخلاقی؛

مفسر قرآن در عصر ما نمی تواند بدون این که مکاتب فلسفی یا مکاتب اخلاقی را بشناسد یا اطلاعات مختصری از، علوم تجربی و جامعه شناسی و روان شناسی داشته باشد به تفسیر قرآن پردازد.

از این رو این شرط را بعضی از بزرگان معاصر، (۲) قرار داده اند. و شرط لازمی، برای یک تفسیر کامل و معتبر است هر چند تخصص در فلسفه یا علوم تجربی و... لازم نیست ولی برای فهم آیات مربوط به آفرینش کائنات، دستورات اخلاقی و اجتماعی، خوب است و بدون آن ممکن است رموز آیات و اعجاز قرآن در مسائل علمی کشف نشود و مفسر از آن ها غافل بماند.

ص: ۳۰

۱- (۱) (وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ) (بقره/ ۲۲۲)

۲- (۲) ر. ک: تفسیر آیات مشکله، استاد جعفر سبحانی، ص ۲۹۲ به بعد و کتاب مبانی و روش های تفسیری، استاد عمید زنجانی، ص ۲۰۹ به بعد.

و هم چنین بسیاری از آیات مانند آیات اول سوره حج یا اوایل سوره مؤمنون را اگر مفسر از علوم پزشکی آگاهی نداشته باشد نمی تواند تفسیر خوبی از این آیات ارائه بکند و گاهی ممکن است اگر آگاهی نداشته باشد به کج راهه برود.

۹. آگاهی های تاریخی؛

مفسر قرآن غیر از این که باید شأن نزول را بداند لازم است تاریخ صدر اسلام را تا حدی بداند، و از جغرافیای جزیره العرب تا حدی اطلاع داشته باشد، تا بتواند مکان های نزول قرآن، زمان های نزول قرآن، آیات مکی و مدنی و امثال آن را در تفسیر تشخیص بدهد و از این علوم در تفسیر قرآن استفاده کند.

۱۰. طهارت و علم الموهبه (علمی که خداوند به هر کس بخواهد می بخشد)؛

برخی گفته اند: مفسر قرآن باید «طهارت روحی» داشته باشد، زیرا قرآن را غیر از مطهرین لمس و درک نمی کنند. (لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) ۱

آنها می گویند: «علم الموهبه» (۱) جزء شرایط مفسر است. ولی به نظر می رسد که این جزء شرایط «تحقق» تفسیر و مفسر شدن نیست، بلکه جزء شرایط «کمال» مفسر و «کمال» تفسیر است. آری هر چه انسان طهارت روحی بالاتری داشته باشد و تزکیه نفس بیش تری کرده باشد وقتی که به محضر قرآن می رسد می تواند از قرآن بهره های بیش تری ببرد همان طوری که قرآن می فرماید: (هُدًى لِّلنَّاسِ) ۳؛ (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) ۴؛ (هُدًى لِّلْمُحْسِنِينَ) (۲)

ص: ۳۱

۱- (۲) سیوطی در الاتقان می نویسد: علم الموهبه، علمی است که «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۱۳ به بعد). چیزی را که انسان می داند اگر به آن عمل کند خدا یک علم علمی را در اختیارش می گذارد که نمی دانست به عبارت دیگر به علوم لدنی و الهی و فیوضاتی خواهد رسید.

۲- (۵) لقمان / ۳۱.

قرآن گاهی می فرماید: هدایت برای مردم است. گاهی می فرماید: هدایت برای باتقویان است این یک مرتبه بالاتر از هدایت قبلی است و هدایت بالاتر، هدایت برای نیکوکاران است. اگر کسی بخواهد به مراتب عالی هدایت قرآنی، و به فهم مراتب عالی قرآن دست پیدا بکند لازم است یک شرایطی را با تزکیه نفس برای کمالات روحی، در خودش ایجاد کند، اما به نظر می رسد این شرط تحقق تفسیر نیست بلکه این شرط کمال تفسیر و مفسر است.

هم چنین «علم الموهبه» نیز شرط کمال تفسیر است، و موجب کمال مفسر می شود ولی از آنجایی که معیار مشخصی ندارد، یعنی ممکن است هر کس ادعا بکند که خداوند به من «علم الموهبه» داده و تفسیر خود را از الهامات غیبی بدانند؛ بنابراین چون معیار مشخصی ندارد، نمی تواند برای مفسر و تفسیر شرط قرار بگیرد، ولی اگر کسی داشته باشد باعث کمال تفسیرش، خواهد بود.

۱۱. پرهیز از هر نوع پیش داوری (۱) و اجتناب از تفسیر به رأی؛

مفسر باید تابع دلالت لفظی آیات قرآن باشد، نه آن که دلالت آیه را تابع رأی و فهم خویش سازد، یعنی عقیده ای را قبلاً انتخاب نماید و بعد با استمداد از آیه ای آن را توجیه کند و به اصطلاح، قرآن را بر رأی خود تطبیق کند و به عبارت دیگر، رأی خود را بر قرآن تحمیل نماید.

به عنوان مثال در موضوع «جبر و اختیار» اگر از قبل موضع «اشاعره» را انتخاب کنیم وقتی وارد قرآن می شویم آیاتی که از ظاهرش جبر بر می آید را برای تایید نظر خود انتخاب می کنیم و اگر موضع «معتزلی» را انتخاب کنیم که انسان اختیار تام و کامل دارد. نیز آیاتی را در این راستا برمی گزینیم.

ص: ۳۲

۱- (۱) البته بعضی پیش فرض های ضروری نه تنها اشکال ندارد، بلکه برای تفسیر هر کتاب آسمانی لازم است مثل فرض این که قرآن وحی است و قابل فهم و تفسیر است و گوینده آن عاقل بوده است و....

ولی اگر بی طرفانه به محضر قرآن وارد شویم و مجموع آیات را بنگریم

به این نتیجه می‌رسیم که قرآن نه مؤید جبر است و نه اختیار تام را تأیید می‌کند بلکه «امر بین الامرین» را قبول می‌کند.

بنابراین نباید مفسر قبل از ورود به تفسیر پیش داوری و پیش فرض‌هایی داشته باشد تا موجب تحمیل نظر بر قرآن و تفسیر به رأی شود که از آن نهی شده است (۱).

ص: ۳۳

۱- (۱) برای اطلاع بیشتر تر از این مباحث ر. ک: درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی.

منابع تفسیر قرآن چیست؟

*پاسخ

چهار منبع اصلی می توان برای تفسیر قرآن بر شمارد:

اول) قرآن کریم؛ آیات محکم می تواند منبع تفسیر برای آیات متشابه باشد. به عبارت دیگر، ما در تفسیر آیات می توانیم از خود آیات قرآن استفاده کنیم.

به عنوان مثال در سوره قدر می فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ۱ ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و در سوره بقره می فرماید: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ) ۲ ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شده است. وقتی این دو آیه را کنار هم بگذاریم، مطلب سومی به دست می آید و آن این که شب قدر در ماه مبارک رمضان می باشد. این را اصطلاحاً تفسیر «قرآن به قرآن» می گویند. بنابراین یکی از منابع تفسیر قرآن، خود قرآن کریم است، که می تواند به ما در فهم آیات کمک نماید.

دوم) سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام؛

سوم) عقل؛ عقل و قراین عقلی هم می تواند یکی از منابع تفسیر باشد.

چهارم) برخی از آموزه های قطعی علوم تجربی؛ گاهی علوم تجربی می توانند به استخدام فهم قرآن در بیابند، نه این که بر قرآن تحمیل بشوند و نه به معنای استخراج علوم از قرآن باشد؛ بلکه برخی از مطالب علمی قطعی در فهم آیات قرآن می توانند، به ما کمک کنند.

یادآوری:

منابع دیگری هم شمرده شده که، بعضاً معتبر نیست مثل «شهود».

آیا شهود عرفانی می تواند منبع تفسیر باشد؟! جواب ما منفی است زیرا شهود و مکاشفات عرفانی، اولاً شخصی است، و قابل انتقال به غیر نمی باشد و ثانیاً معیار و ضابطه ندارد، و هم چنین گاهی اوقات همراه با خطاهایی است و از طرفی ممکن است مکاشفات رحمانی با مکاشفات شیطانی آمیخته شود.

ص: ۳۵

از منابع تفسیر سه موردش ظاهراً همان منابعی بود که در فقه استفاده می شود. عقل، کتاب و سنت آیا اجماع مفسرین در تفسیر معتبر است؟

*پاسخ

در مورد اجماع در خود فقه هم اختلاف نظر است که اجماع تا چه حدی کاربرد دارد؟ آیا اجماع اگر منقول باشد می تواند منبع باشد، یا نه؟ معمولاً اجماع منقول را چندان معتبر نمی دانند، ولی اجماع محصل (۱) را معتبر می دانند که البته امکان اجماع محصل، مشکل است، زیرا در زمان ما این که کسی بتواند تمام اقوال علما را در یک موضوع جمع آوری کند هر چند محال نیست، ولی خیلی مشکل است.

از این رو در اجماع اختلاف است که آیا اجماع یکی از منابع، در تفسیر می تواند باشد، یا نمی تواند باشد. به نظر می رسد اجماع مفسرین در یک آیه نمی تواند منبع تفسیر باشد به عنوان مثال در مورد یک آیه اگر همه مفسرین کلام واحدی را گفته باشند، ولی شما دلیل قطعی به دست بیاوری که این سخن درست نیست، می شود اجماع را کنار گذاشت. بنابراین در تفسیر قرآن، دلیلی بر اعتبار اجماع نداریم. به عبارت فنی تر اگر اجماع را یک دلیل لثبی بدانیم، قدر متیقنی دارد که قدر متیقن اعتبارش، همان مسائل فقهی است.

لذا برخی از افراد که اجماع را به عنوان، منبع تفسیری پذیرفته اند گفته اند: فقط در مورد آیات الاحکام می توانیم از اجماع استفاده کنیم و آن هم اجماعی می شود که در فقه، از آن بهره می برند، و همان شرایط و

ص: ۳۶

۱- (۱) اجماع محصل: اجماعی است که خود شخص تمام اقوال علما را بررسی کند و به دست آورد.

ضوابط را دارد. طی بررسی که انجام گرفت معلوم شد معمولاً کسانی که از اجماع استفاده کرده اند در آیات الاحکام می باشد مثلاً ذیل آیه «متعّه» (۱) یا ذیل آیه «کلّله» (۲). برخی از مفسرین ادعای اجماع کرده اند که این جا بحث آیات الاحکام است، ولی در بقیه آیات بعید است که بتوانیم از اجماع به عنوان یک منبع یاد کنیم.

ص: ۳۷

۱- (۱) نساء / ۲۴.

۲- (۲) نساء / ۱۷۶.

آیا اقوال و نظرات صحابه و تابعین از منابع تفسیر قرآن به شمار می آید؟

* پاسخ

در مورد اقوال صحابه و تابعین، باید تفصیل قائل شویم

۱. گاهی یکی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند «ابن مسعود»، «ابی بن کعب» یا «ابن عباس» صحابه بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را از نظر لغوی بیان می کنند و واژه ای را معنا می کنند که در این صورت به عنوان یک نفر از اهل عرف، کلام این ها معتبر است، مثل بقیه لغویین، بلکه بالاتر از آن ها، زیرا اهل آن زمان و مخاطب آیات بوده اند؛ بنابراین کلامشان می تواند در لغت معتبر باشد.

۲. اگر صحابی یا تابعی شأن نزول آیه ای را بیان کند، با دو شرط معتبر است، یکی این که آن صحابی در آن حادثه - به عنوان مثال در جنگ بدر - حضور داشته و می گوید این آیه به این مناسبت نازل شد و دیگر این که موثق هم باشد، در این دو صورت اگر مطلبی را در مورد شأن نزول آیه ای بیان کند، معتبر است.

۳. اگر صحابی، یا تابعی، مطلبی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا معصوم دیگری نقل کند، در این جا اگر این شخص موثق و راستگو باشد، - لازم هم نیست که عادل باشد - کلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کند این معتبر است و می تواند در تفسیر مورد استفاده واقع شود. به عنوان مثال می گوید: پیغمبر در ذیل این آیه این حدیث را فرمود؛ ما از این حدیث در تفسیر آیه استفاده می کنیم.

۴. حالت چهارم اجتهاد شخصی این افراد است. مثلاً ابن عباس یا یکی از تابعین در آیه ای اجتهاد شخصی کند، در این موارد ما دلیلی بر حجیت قول

صحابه و تابعین نداریم بلکه اقوال صحابه و تابعین در اینجا مثل قول بقیه مفسرین است البته نکته ای را که باید در نظر داشت این است که صحابه و تابعین چون به عصر نزول نزدیک بودند، ممکن است یک قرآینی را دیده باشند و در نظر داشته اند و بیان کرده اند، از این رو می طلبد که بر کلمات آن ها در فهم آیات، توجه ویژه ای داشته باشیم، ولی این بدین معنا نیست که کلامشان حجت باشد.

یادآوری:

البته یک تفاوتی را برخی از صاحب نظران علوم قرآنی قائل شده اند و گفته اند:

اگر صحابی، معصوم باشد کلامش حجت است مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هم معصوم است لذا در تفسیر قرآن کلامش هم معتبر و هم حجت است، ولو نظر شخصی اش را گفته باشد.

اما در جایی که صحابی معصوم نباشد، ما دلیلی از آیات و روایات، یا عقل نداریم بر این که کلامش حجت است، به این معنا که نشود با آن مخالفت کرد؛ از این رو اگر ما دلیلی علیه کلام کسی مثل ابن عباس پیدا کردیم کلام ابن عباس را مثل کلام بقیه مفسرین مورد نقد و بررسی قرار می دهیم و دلیلی نداریم که چون ابن عباس گفته بنابراین نباید کلام او را نقد و بررسی کرد.

ص: ۳۹

منابع تفسیر قرآن عبارتند از آیات قرآن، سنت پیامبر، اهل بیت و عقل، آیا برای حجیت این ها در تفسیر قرآن دلیلی از خود قرآن و روایات وجود دارد؟

*پاسخ

۱- قرآن کریم؛

در مورد قرآن کریم، مهم ترین دلیلی که داریم، آیه شریفه (مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ) ۱ است یعنی در قرآن کریم آیات محکم داریم و آیات متشابه نیز وجود دارد و تعبیر آیه این است که (هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ) یعنی آیات محکم مثل مادر هستند و مرجع واقع می شوند، یعنی محل رجوع اند و آیات متشابه را باید به آیات محکم برگردانیم که این همان «تفسیر قرآن به قرآن» است.

علامه طباطبایی رحمه الله در مقدمه تفسیر المیزان، دلایل دیگری هم آورده از جمله این که قرآن: (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ) ۲ است و مثال های دیگر. بنابراین قرآن که بیان کننده همه چیز است قطعاً بیان کننده خودش نیز می باشد از این رو از خود آیات قرآن استفاده می شود که آیات قرآن می تواند تفسیر آیه دیگر باشد.

البته طبیعت هر کتابی این است که گوینده در جایی ممکن است عام سخن بگوید، در جایی خاص، در جایی مطلق و در جایی مقید، باید صدر و ذیل کلام را جمع کرد، اول سخن و آخر سخن و وسط سخن را در نظر

گرفت مطالب را کنار هم گذاشت تا مقصود نهایی گوینده را به دست

آوریم، این یک سیر طبیعی است که برای فهم کتاب های نویسندگان به کار می بریم در فهم قرآن هم از همین روش استفاده می کنیم. بنابراین علاوه بر این که این سیر طبیعی وجود دارد، خود آیات قرآن هم رهنمود دارد البته در برخی از احادیث هم این مطالب یادآوری شده است.

۲. سنت پیامبر و روایات ائمه معصوم علیهم السلام؛

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: (أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)؛ (۱) «ما ذکر [= قرآن] را، به سوی تو نازل کردیم، تا برای مردم بیان کنی».

تفسیر قرآن یعنی «بیان» و آشکار کردن، این جا هم می فرماید ما قرآن را به سوی تو [= پیامبر صلی الله علیه وآله] فرستادیم تا برای مردم آن چیزی که نازل شده است را بیان و تفسیر کنی. بنابراین اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آیات قرآن را تبیین و تفسیر کند، ولی این تفسیر حجت نباشد، خلاف حکمت لازم می آید، یعنی خداوند دستور به چیزی داده باشد و آن را معتبر نداند، بنابراین براساس این آیه شریفه اگر حدیثی از پیامبر در بیان و تفسیر آیه ای از قرآن به ما برسد برای ما حجت است.

در مورد اهل بیت علیهم السلام ذیل همین آیه علامه طباطبایی رحمه الله می نویسند: ما از این آیه حجیت بیان پیامبر را در تفسیر می فهمیم و از حدیث ثقلین، به دست می آید که اهل بیت علیهم السلام ملحق به پیامبرند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور متعدد از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده (۲) که «من دو چیز گران بها، یا

ص: ۴۱

۱- (۱) سوره نحل / ۴۴.

۲- (۲) عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً حتى يردا الى الحوض» (نك: الغدير، احقاق الحق، صحيح الترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸، فضایل الخمسه، ج ۲، ص ۵۲-۶۰ و...)

سنگین را در میان شما گذاشتم، کتاب خدا قرآن و عترتم را»، بعد فرمود: «ما إن تمسکتُم بهما» اگر از هر دو استفاده کنید و به هر دو تمسک بجویید، شما نجات پیدا می کنید.

حضرت می فرماید: «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا» اگر به هر دو، هم قرآن و هم اهل بیت علیهم السلام تمسک پیدا کنید گمراه نمی شوید لذا مفهوم حدیث این است که «ما إن تمسکتُم باحدهما أولاً تمسکتُم بهما»: اگر به یکی تمسک پیدا کنید یا به هیچ کدام تمسک پیدا نکنید گمراه خواهید شد. پس نه قرآن بدون اهل بیت انسان را به مقصد می رساند، نه اهل بیت بدون قرآن، باید هر دو، با هم باشد تا انسان را به سر منزل مقصود برساند. به دین ترتیب علامه طباطبایی از این روایت استفاده می کند که بیان و تفسیر اهل بیت علیهم السلام برای ما معتبر است.

البته دلایل دیگری هم وجود دارد مثل عصمت اهل بیت علیهم السلام و دلایل خاصی که دارد و هم چنین روایات دیگری که در این زمینه وارد شده که مجال ذکر آن ها نیست.

۳. عقل؛

حجیت عقل ذاتی است یعنی در حقیقت عقل پایه معارف بشری است، و خود عقل دلیلی بر اعتبارش نمی خواهد. در مورد حجیت عقل مثال می زنند به تر بودن آب. آب تر است و چیزهای دیگر به وسیله آب تر می شود و این تری آب از کجاست از خود ذات آب است.

حجیت عقل هم ذاتی است علاوه بر این که در احادیث و آیات هم اشاراتی بر این حجیت داریم مثلاً در سوره مبارکه نحل می فرماید: «قرآن را نازل کردیم تا پیامبر برای مردم بیان بکند، و به خاطر این که تفکر بکنند.

ص: ۴۲

(لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) ۱ در آیات متعددی از قرآن به تدبیر، تفکر، تعقل دعوت شده، وقتی آیاتی ما را به تدبیر و تفکر می خواند، اگر ما تفکر و تدبیر را، معتبر ندانیم خلاف حکمت، لازم می آید. علاوه بر این که در احادیث نیز آمده که ما دو حجه داریم، «حجه ظاهره و حجه باطنه»؛ حجت ظاهری پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هستند و حجت باطنی عقل ماست. بنابراین علاوه بر این که حجیت عقل ذاتی است در آیات و روایات هم به اعتبارش اشاره شده است.

نقش علوم تجربی در تفسیر قرآن چیست؟ آیا علوم تجربی منبع تفسیر قرآن هستند یا تفسیر قرآن منبعی برای شناخت علوم تجربی می باشد؟!*

*پاسخ

موضوع قرآن و علوم تجربی نیاز به بحث مفصلی دارد تا ابعاد مختلف آن روشن شود که در این مجال نمی گنجد (۱) از این رو ناچاریم نگاهی گذرا به این بحث داشته باشیم؛ قرآن کریم در آیات متعددی، به مباحث طبیعت، کیهان شناسی، ساختار بدن انسان و غیره اشاره کرده بعضی از معاصرین مصر آیات مربوط به مسائل طبیعی در قرآن را ۱۳۲۲ مورد شمرده اند، (۲) که البته در تحقیقات ما بیش از این به شمار آمده است. بنابراین در قرآن مباحثی است که مربوط به اشارات علمی قرآن است گاهی به حرکت خورشید اشاره کرده (وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا) ۳، گاهی نیروی جاذبه را مطرح می کند (رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا) ۴) گاهی زوجیت گیاهان مورد توجه واقع می شود، (۳) گاهی به مراحل خلقت انسان اشاره کرده است (۴) و مانند آن، که فهم این آیات نیاز دارد که مفسر، با علوم تجربی روز آشنایی داشته باشد، اگر انسان با علوم مربوط به هر آیه آشنایی نداشته باشد ممکن است برخی از این آیات را حتی اشتباه تفسیر کند.

ص: ۴۴

-
- ۱- (۱) برای آگاهی بیش تر ر. ک: در آمدی بر تفسیر علمی قرآن، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی.
 - ۲- (۲) العلوم فی القرآن، محمد جمیل الحبال والجواری، ص ۳۵-۳۶.
 - ۳- (۳) (۵) رعد / ۳.
 - ۴- (۴) (۶) حج / ۵ و مومنون / ۱۲.

درست است که قرآن اشارات علمی دارد و اشارات علمی قرآن موجب رشد علوم تجربی شده، ولی این بدان معنا نیست که همه علوم تجربی در قرآن وجود دارد، قرآن کتاب فیزیک یا شیمی، یا کتاب پزشکی یا دایره المعارف علمی نیست، ولی اشاراتی دارد که گاهی اوقات در حد اشارات اعجازآمیز است؛ و از آن طرف اگر انسان این اشارات را در کنار آموزه ها و دستاوردهای علوم تجربی به تتبع ننشیند و به عبارت دیگر علوم تجربی را در فهم قرآن استخدام نکند، ممکن است خوب مطلب را متوجه نشود و در فهم آیه به بی راهه برود.

قرآن کریم می فرماید: (وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا) ۱ خورشید جریان دارد تا محل استقرار خودش (۱). برخی از قدمای مفسرین این آیه شریفه را این طور معنا می کردند که «مقصود همین حرکت کاذب است» چون در علم کیهان شناسی در آن زمان تفکر «هیئت بطلمیوس» حاکم بود و فکر می کردند که زمین مرکز جهان است، و خورشید به دور زمین می گردد، حس کاذب انسان هم همین را تأیید می کرد، که صبح خورشید از شرق طلوع می کند و پایان روز در غرب غروب می کند. برخی از مفسرین نیز همین حرکت کاذب خورشید را از آیه استفاده کردند، در حالی که مفسرین امروز می گویند با توجه به این که ما می دانیم که خورشید مرکز منظومه شمسی است و زمین به دور خورشید می چرخد و این دیدن طلوع و غروب ما، حس کاذبی است پس معلوم می شود که قرآن به حرکت واقعی خورشید

ص: ۴۵

اشاره می کند که یا این حرکت به طرف مرکز کهکشان راه شیری و به دور مرکز کهکشان می چرخد، یا به طرف ستارگان دور دستی می رود مثلاً تا زمانی که انرژی آن تمام شود و به سیاه چاله ها ملحق شود، برخی گفته اند، به ستاره ای مثل (وُگا) ملحق می شود و....

بنابراین حرکت واقعی خورشید مطرح است حرکتی که خورشید به همراه منظومه شمسی دارد، یا حرکت خورشید به دور خودش یعنی حرکت وضعی یا حرکت انتقالی؛ بنابراین حرکت واقعی خورشید مدنظر است نه این حرکت کاذب خورشید. با این مثال ها روشن شد که علوم تجربی در فهم قرآن مؤثر است. و حداقل در این ۱۳۲۲ آیه ما باید به علوم تجربی توجه داشته باشیم ولی باید مواظب باشیم که:

۱. نظریه ها و فرضیه های اثبات نشده علمی را بر قرآن تحمیل نکنیم؛

۲. از طرفی دچار استخراج علوم از قرآن نشویم و به دام این مسائل نیفتیم؛

۳. مطالب علمی که به حد بداهت حسی رسیده باشد و قطعی باشد مثل کرویت زمین و... را می توان در تفسیر قرآن از آن به عنوان قرینه استفاده کرد که گاهی اعجاز علمی قرآن را نیز نشان می دهد چنانچه از مثال ها معلوم شد(۱).

ص: ۴۶

۱- (۱) برای آگاهی بیش تر ر. ک: پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی.

مقصود از روش های تفسیری چیست؟

* پاسخ

بحث روش های تفسیری بحث پردامنه ای است و بسیاری از قرآن پژوهان و صاحب نظران در این زمینه قلم زده اند شاید بتوانیم ریشه های این بحث را در صدر اسلام و در روایات پیامبر جستجو کنیم که از تفسیر به رأی منع می کردند و گاهی در تفسیرشان از آیه ای برای تفسیر آیه دیگر استفاده می کردند، سپس در دوران اهل بیت علیهم السلام این بحث دامنه بیش تری پیدا کرد و روش های دیگری افزوده شد و در عصر ما هم کاوش های زیادی در این زمینه شده و روش های متنوعی ارائه شده است که می توان گفت قرآن کریم حداقل به ۶ روش تفسیر می شود:

اول) تفسیر قرآن به قرآن؛

دوم) تفسیر روایی؛ یعنی تفسیر قرآن با سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام.

سوم) تفسیر عقلی؛ یعنی تفسیر قرآن به کمک قراین عقلی.

چهارم) تفسیر علمی؛ یعنی تفسیر قرآن با کمک علوم تجربی قطعی.

پنجم) تفسیر اشاری یا تفسیر باطنی؛ که گاهی به آن تفسیر عرفانی نیز گفته می شود.

ششم) که در حقیقت جمع بین این روش ها به شمار می آید، روش تفسیر اجتهادی جامع و کامل است. که یک آیه قرآن در صورت اقتضاء، با روش های مختلفی تفسیر شود که همه این روش ها را شامل بشود.

یادآوری

روش دیگری هم وجود دارد که چون روش باطل و غیرمعتبری است

جزء این روش‌ها آورده نشد که در حقیقت روش هفتمی به شمار می‌آید و آن «تفسیر به رأی» است، که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق شیعه و اهل سنت از آن نهی شده است و هم‌چنین در روایات این روش تفسیری، باطل و مذموم معرفی شده و حتی وعده آتش بر آن داده شده و حرام شمرده شده است. (۱)

ص: ۴۸

۱- (۱) ر. ک: درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیر قرآنی، محمدعلی رضایی اصفهانی.

تفسیر به رأی با تفسیر عقلی و تفسیر اجتهادی چه تفاوتی دارد؟

* پاسخ

در پاسخ به این پرسش ما تفسیر عقلی را با یک مثال معرفی می کنیم تا تفاوت آن با تفسیر به رأی روشن شود؛ استفاده از قراین عقلی، در تفسیر قرآن را تفسیر عقلی می نامند به عنوان مثال قرآن کریم می فرماید: (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) ۱ روز قیامت برخی از مردم به سوی پروردگار نظر می کنند.

از ظاهر آیه تصور می شود که خدا جسمی است که افراد به آن نگاه می کنند، در حالی که ما قرینه عقلی برخلافش داریم، برهان داریم بر این که خداوند جسم نیست چون اگر جسم باشد محدودیت دارد و محدودیت مستلزم مخلوق بودن است و... بنابراین خداوند تبارک و تعالی، جسم نیست، پس معلوم می شود این نظر در آیه شریفه نظر با چشم سر نمی باشد بلکه شهود باطنی است، یا نگاه به ثواب و عقاب الهی است، و توجیهاتی که ذیل این آیه و مانند آن آمده است.

بنابراین ما به وسیله یک قرینه قطعی عقلی، ظاهر آیه را تأویل می کنیم، یا ظاهر آیه را تفسیر می کنیم، و این روش تفسیر عقلی می باشد که غیر از تفسیر به رأی است، زیرا تفسیر به رأی آن است که بدون توجه به قراین عقلی و نقلی تفسیر شود، پس این دو کاملاً با هم متفاوت است.

تذکر

۱. خلط این دو مبحث از جایی شروع شده که برخی افراد (۱) برای اولین

ص: ۴۹

۱- (۲) طی ریشه یابی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که راغب اصفهانی در مقدمه تفسیرش برای اولین بار تفسیر به رأی را به دو نوع ممدوح و مذموم تقسیم کرده است و بعدها افرادی مثل دکتر ذهبی در التفسیر والمفسرون از او پیروی کردند.

بار تفسیر به رأی را به دو نوع ممدوح و مذموم تقسیم کردند و نوشتند که تفسیر به رأی مذموم یعنی تفسیر به رأیی که جایز نیست و در روایات نکوهش شده و تفسیر به رأی ممدوح مثل تفسیر عقلی یا تفسیر اجتهادی که جایز است.

و کم کم بسیاری از نویسندگان، این مطلب را گرفتند و نقل کردند در حالی که اصل مطلب مخدوش است، زیرا روایات تفسیر به رأی، مطلق است یعنی همه نوع تفسیر به رأی را جایز نمی داند، و تفسیر به رأی ممدوح، و مذموم نداریم.

بنابراین تفسیر عقلی، اصلاً تفسیر به رأی نیست در حقیقت تفسیر به رأی آن است که بدون توجه به قراین عقلی و نقلی باشد، و تفسیر عقلی با توجه به قراین عقلی می باشد؛ از این رو تفسیر عقلی، تخصصاً از تفسیر به رأی خارج است و نمی شود آن را تفسیر به رأی ممدوح نامید. از مطالب گذشته پاسخ این که آیا تفسیر اجتهادی، با تفسیر به رأی تفاوت دارد نیز مشخص می شود.

تفسیر اجتهادی صحیح، این است که مفسر، اول به قراین عقلی و نقلی آیه مراجعه کند، روایاتش را بررسی کند، آیات دیگر را ببیند، اگر برهان های عقلی برای آن هست ببیند، بعد در پایان جمع بندی کند و در نتیجه، برداشتی از آیه داشته باشد، این اجتهاد در تفسیر می باشد. در حالی که تفسیر به رأی این است که قبل از مراجعه به قراین عقلی و نقلی، اظهار نظر شود. پس این دو تا با هم تفاوت دارند، چنانچه اگر در تفسیر اجتهادی، مجتهد تفسیر، بدون مراجعه به قراین عقلی و نقلی اظهار نظر کند به دام تفسیر به رأی می افتد، پس اجتهاد می تواند دو نوع باشد اجتهاد صحیح، اجتهاد غیر صحیح؛ اجتهاد صحیح آن است که مفسر بعد از مراجعه به قراین عقلی و نقلی نظرش را اعلام کند و اجتهاد غیر معتبر و غیر صحیح این است که قبل از مراجعه به قراین عقلی و نقلی اعلام نظر کند.

۲. یکی از مواردی که موجب اشتباه در این بحث شده، این است که برخی گمان کرده اند: واژه «رأی» به معنای «عقل» است برخی از معاصرین مثل «شیخ آل عبدالرحمن العکک» و هم چنین آقای «ذهبی» در «التفسیر و مفسرون» و دیگران گفته اند: که رأی در اینجا به معنای «عقل» و تفسیر به رأی به معنای تفسیر به عقل می باشد، بنابراین اگر کسی تفسیر عقلی کرد، می شود تفسیر به رأی ممدوح، چون تفسیر عقلی را نمی توانیم بگوییم بد است. این تفسیر به رأی ممدوح است و غیر از آن تفسیر به رأی است که در روایات مذموم شمرده شده.

در حالی که چنانچه گذشت، اولین بار این تقسیم را راغب اصفهانی کرد که ممدوح و مذموم را جدا کرده و این خلاف اطلاق روایات است علاوه بر این که لغت هم این مطلب را یاری نمی کند و از طرفی خود راغب اصفهانی در مفرداتش می گوید: رأی، اعتقادی است که از غلبه گمان پیدا می شود. به عبارت امروزی، «رأی» یعنی، «گمانه زنی» بنابراین اگر کسی بدون استناد و بدون توجه به قراین عقلی و نقلی گمانه زنی کرد این تفسیر به رأی است، پس این که گفته شده تفسیر به رأی، یعنی تفسیر عقلی، چون رأی به معنای عقل است، مطلب درستی به نظر نمی آید. حتی برخی از معاصرین ادعا کرده اند که هیچ موردی در کتاب، سنت و لغت «رأی» به معنای عقل نیامده و نمی شود بگوییم که تفسیر به رأی، یعنی تفسیر عقلی.

آیا بین تفسیر عقلی و اجتهادی تفاوتی وجود دارد؟

*پاسخ

آری، تفسیر اجتهادی با تفسیر عقلی متفاوت است چنانچه در پرسش گذشت. روش های تفسیر را می توان به ۶ روش تقسیم کرد؛ تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر روایی، تفسیر علمی، تفسیر عقلی، تفسیر اشاری یا باطنی و تفسیر اجتهادی جامع. در یک تقسیم بندی جامع، تفاسیر را به دو دسته تقسیم می کنند، تفاسیر نقلی و اجتهادی. تفاسیر نقلی آنهایی است که براساس تفسیر مأثور، تفسیر قرآن به قرآن و یا تفسیر روایی باشد و بقیه تفاسیر اعم از تفسیرهای علمی و عقلی را تفاسیر اجتهادی می گویند.

یادآوری

به نظر می رسد که واژه اجتهاد به یک معنای عام، شامل تفسیر علمی و عقلی نیز می شود، منتها تفسیر عقلی یک اصطلاح خاص است، که استفاده از قراین عقلی و برهان های عقلی در فهم آیات قرآن را تفسیر عقلی گویند. که این «تفسیر عقلی خاص» قسمتی از تفسیر اجتهادی به معنای عام است، بنابراین نمی توان گفت تفسیر عقلی، همان تفسیر اجتهادی است.

از این رو لازم است قلمرو «تفسیر اجتهادی به معنای اعم» و «تفسیر اجتهادی به معنای اخص» و «تفسیر عقلی به معنای خاص» از همدیگر جدا شود.

اجتهاد به معنای اعم در تفسیر قرآن به قرآن و در تفسیر روایی هم به کار می رود، به این معنا که ما آیه ای را کنار آیه ای می گذاریم و یا روایتی را ذیل آیه ای مطرح می کنیم و استنباط و نتیجه گیری می کنیم لذا در تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر روایی، استنباط و اجتهاد به معنای اعم راه دارد.

ص: ۵۲

و حتی در «تفاسیر روایی محض» مثل «البرهان»، «درالمنثور» و «نورالثقلین» که فقط روایات را ذیل آیات آورده اند و نتیجه گیری هم نکرده اند، همان هم مبتنی بر یک اجتهاد بوده است که این روایت مربوط به این آیه و تفسیر آن است.

نتیجه گیری

- تفسیر اجتهادی به معنای اعم در تمام روش های تفسیری کاربرد دارد.

- روش تفسیر عقلی به معنای خاص، استفاده از قراین عقلی و برهان های عقلی در فهم آیات قرآن می باشد، که این روش در کنار بقیه روش های تفسیری مطرح است.

- روش تفسیر اجتهادی به معنای اخص این است که مفسر همه قراین عقلی و نقلی آیه را در نظر بگیرد و نگاهی جامع داشته باشد به آیات، روایات علم، عقل به معنای برهانی و حتی باطن و در پایان با ملاحظه همه این موارد، به نتیجه گیری برسد. این روش، روش اجتهادی جامع می باشد که در مقابل دیگر روش های تفسیری برشمردیم.

ص: ۵۳

روش تفسیر قرآن به قرآن را با مثال توضیح فرمایید؟

*پاسخ

روش تفسیر «قرآن به قرآن» در کلمات پیامبر صلی الله علیه وآله و روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده، به چشم می خورد که گاهی یک آیه ای را شاهد برای آیه دیگر، می آوردند، و از آن مطلب جدیدی را بدست می آوردند.

مثال: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ۱ با آیه کریمه: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ) ۲ و آیه شریفه (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ) ۳ وقتی کنار هم قرار گیرند به این نتیجه می رسیم که اولاً قرآن در شب قدر نازل شده و دوم این که شب قدر، در ماه مبارک رمضان است و سوم این که شب قدر شب با برکتی است و مثال های دیگری هم در روایات است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که برای نمونه یکی از آن ها را می آوریم: در روایتی حکایت شده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سوال شد که آیه شریفه می فرماید:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ) ۴ کسانی هدایت یافتند که، ایمانشان را با ظلم آلوده نکرده باشند در حالی که کدام یک از ما (اصحاب) تا به حال ظلم نکردیم، بالاخره هر کسی در ارتباط با همسایه اش یا خویشاوندانش یا دوستانش ممکن است گرفتار ظلمی شده باشد با توجه به این آیه این ها هدایت پیدا نکردند؟ در پاسخ طبق این

نقل (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را به وسیله آیه ۱۳ سوره لقمان تفسیر کرد، و فرمود: در آنجا می فرماید: «شُرک ظلم بزرگی است» یعنی یکی از مصادیق ظلم شرک است؛ و این جا می فرماید: «کسانی که ایمانشان را با ظلم آلوده نکردند». یعنی کسانی که ایمانشان را با شرک آلوده نکردند، این ها اهل هدایت هستند.

در این روایت پیامبر از آیه ای برای تفسیر آیه ای دیگر استفاده کرد هم چنین در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام، این مطلب آمده و ائمه دیگر نیز این روش را داشته اند و این روشی است که امروزه هم در بسیاری از تفاسیر، استفاده می شود مشهورترین آن تفسیر المیزان علامه طباطبایی رحمه الله است. البته ایشان در مقدمه تفسیر المیزان می نویسند: «روش تفسیر قرآن به قرآن، روش تفسیری اهل بیت است.» و ایشان این روش را برای خودش در طول تفسیر به عنوان روش اصلی، انتخاب کرده است.

ص: ۵۵

۱- (۱) فَفَسَّرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالشُّرْكِ وَاسْتَدَلَّ بِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. (صحيح بخاری، كتاب تفسير قرآن و تفسير ابن كثير، ج ۴، ص ۴۴۴ و بصائر الدرجات، صفار، ص ۱۹۵).

روش تفسیر روایی چیست ؟

*پاسخ

تفسیر روایی - که امروزه در تفاسیر فراوان به کار می رود - این است که ما از روایات پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام در تبیین و تفسیر آیات قرآن استفاده کنیم. به این صورت که گاهی آیه ای عام است مطلب خاصی در روایت می آید و گاهی آیه ای مطلق است مطلب مقیدی از روایات می آید و آن را تفسیر می کند و هم چنین جزئیات آیات الاحکام در روایات بیان می شود.

به عنوان مثال ما در آیات داریم (أَقِمِ الصَّلَاةَ) نماز بخوانید ولی در ظاهر آیات بیان نشده چند رکعت بخوانیم. بدیهی است که تفسیر این آیات را سنت پیامبر بیان می کند که نمازها هر کدام چند رکعت است، و حتی جزئیات این مسائل در روایات بیان می شود. پس روایات، هم می تواند یک منبع تفسیری باشد و هم در حقیقت یک روش تفسیر است که ما از روایات برای تفسیر قرآن بهره ببریم.

ص: ۵۶

روش تفسیر علمی چگونه است ؟

*پاسخ

هرچند که مدت زیادی است که از این روش استفاده می شود، بسیاری از مفسرین معاصر نیز از این روش استفاده می کنند و حق هم همین است که ما در فهم حدود ۱۳۲۲ آیه - که برخی از معاصرین مصری، لیست کرده اند - آیاتی که اشاره به طبیعت، کیهان شناسی، انسان شناسی و مانند آن ها دارد، ناچاریم که از مطالب قطعی علمی استفاده کنیم و نمونه های زیادی هم در این مسأله هست.

مثلاً در مورد آیه شریفه (رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) ۱ گفته شده است که این آیه اشاره به نیروی جاذبه دارد، در حالی که نیروی جاذبه قرن ۱۷ و ۱۸ با ظهور نیوتن کشف شد. ولی قرآن حدود ده قرن قبل به این موضوع اشاره کرده و فرموده: «خداوند آسمان ها را بدون ستون دیدنی آفرید.»

و در روایتی هم ذیل این آیه از امام رضا علیه السلام نقل شده که «آنجا، ستون هایی است منتها شما این ستون ها را نمی بینید.» (۱)

بنابراین آیه شریفه اشاره دارد که بین کرات آسمانی و بین آسمان ها ستون هایی است که ما آن ستون ها را نمی بینیم و حداقل آن اشاره به نیروی جاذبه دارد که هم چون ستون هایی این کرات آسمانی را بر هم دیگر نگه می دارد، زمین به دور خورشید می چرخد زیرا نیروی جاذبه هم چون ستونی

ص: ۵۷

۱- (۲) البته در این آیه نکات ادبی در مورد «بغیر عمد» و نیز نکات تفسیری وجود دارد که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. (ر. ک: پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۱، ص ۱۴۸ به بعد)

زمین را به خورشید وصل کرده است. در صدر اسلام اگر می خواستند

تعبیری برای ما به کار ببرند که نیروی جاذبه را بفهمیم شاید از این تعبیر زیباتر ممکن نبود.

حتی این اعجاز علمی قرآن هم هست که قرن ها قبل از تولد نیوتون اشاره به نیروی بین کرات آسمانی کرده؛ از این نمونه ها ما در فهم آیات قرآن داریم که ناگزیر به مسائل علمی مراجعه کنیم.

ص: ۵۸

روش تفسیر اشاری را معرفی نمایید؟

*پاسخ

تفسیر اشاری را با عنوان های «تفسیر عرفانی» و «تفسیر باطنی» نیز یاد می شود و گاهی هم به آن «تفسیر صوفی» نیز می گویند چون صوفیه از این روش زیاد استفاده کرده اند.

البته در کلمات اهل بیت علیهم السلام از روش تفسیر باطنی هم استفاده شده است و اهل بیت علیهم السلام ما را توجه داده اند که قرآن علاوه بر این که ظاهری دارد، باطنی هم دارد و ما نباید فقط به ظاهر قرآن اکتفاء کنیم. البته برخی از نحله های انحرافی گفته اند: «ما باید فقط باطن قرآن را بگیریم.» که به باطنیه مشهور شدند و این تفکر باطلی است، بلکه ما باید با کمک روایات اهل بیت و قواعد و ضوابطی که در تفسیر وجود دارد، هم به ظاهر قرآن توجه کنیم و هم از باطن قرآن غافل نشویم و به عبارت دیگر به نکات باطنی، و اشارات عرفانی قرآن نیز توجه داشته باشیم.

ص: ۵۹

آیا «روش های تفسیری» با «مکاتب تفسیری» تفاوت دارند؟

* پاسخ

بله! در مباحث تفسیری علاوه بر روش های تفسیری، مکاتب یا گرایش های تفسیری نیز مطرح است و این دو با هم متفاوت هستند.

توضیح: «روش» یعنی استفاده از منبعی خاص، مانند قرآن یا روایت یا علم... در تفسیر آیات قرآن. اما «گرایش» - که گاهی با عنوان های گوناگونی مثل مکتب یا مکاتب یا مذاهب تفسیری یا اتجاهات عنوان می شود - عبارت است از آن رویکرد خاص مفسر قرآن در تفسیر خود؛ به عنوان مثال ممکن است مفسر قرآن چون ادیب بوده مثل «زمخشری» در «کشاف» به مسائل ادبی در تفسیر بیش تر پرداخته است که این را تفسیر ادبی می نامند.

گاهی مفسر قرآن، چون فقیه بوده و به مسائل فقهی علاقه داشته، مسائل فقهی را در تفسیر بیش تر عنوان کرده که این می شود تفسیر قرآن با گرایش فقهی مثل تفسیر قُربلی و تفسیر زبده البیان محدث اردبیلی و فقه القرآن راوندی.

و یا چون نویسنده آن تفسیر، متکلم بوده و در مباحث کلامی و اعتقادی تخصص داشته، تفسیرش به مباحث اعتقادی و کلامی گرایش پیدا می کند مثل تفسیر کبیر فخررازی که بیش تر مباحث کلامی و اعتقادی در آن مطرح است این را می گویند تفسیر قرآن با گرایش کلامی.

گاهی تفسیر به خاطر فضای حاکم بر جامعه یا گرایش و تخصص خاص مفسر به یک بحث رنگ می پذیرد. از این رو تفسیری می شود سیاسی، یا جهادی، یا اخلاقی یا تقریبی؛ یا فلسفی مثل تفسیر ملاصدرا، بنابراین تفاسیر گاهی به خاطر نویسنده اش و گرایش یا تخصصی که دارد، رنگ خاصی پیدا می کند یعنی آن نوع مطالب بیش تر در آن مطرح می شود که از این فرایند به «گرایش تفسیری» یاد می کنند.

*پرسش

آیا از گرایش های تفسیری هم مثل روش های تفسیری، می شود تعداد خاصی نام برد یا این که هرگرایشی ممکن است مکتب تفسیری خاصی ایجاد کند؟

*پاسخ

گرایش های تفسیری محدود نیست و ممکن است گرایش های جدیدی هم در مباحث تفسیری پیدا شود، مثل رویکردهای علمی که امروزه پیدا شده؛ ولی در روش ها، دیرتر تحولی ایجاد می شود، اما در گرایشات تحولات سریع تر است و ممکن است به اقتضای زمان های مختلف، مذاهب و مکاتب مختلف، و هم چنین به خاطر علوم مختلف گرایش های جدیدی پدید می آید.

ص: ۶۱

چند منبع برای مطالعه روش های تفسیری وجود دارد؟

*پاسخ

در مورد روش های تفسیری کتاب های متعددی نوشته شده که طی تحقیقی، حدود ۱۳۳ کتاب در این زمینه جمع آوری و در کتاب «درسنامه روش ها و گرایش های تفسیری»^(۱) این ۱۳۳ کتاب را معرفی کردیم.

از جمله منابعی که می تواند در مبحث روش ها و گرایش های تفسیری مورد استفاده قرار بگیرد عبارتند از:

«مبانی و روش های تفسیری» استاد عمید زنجانی؛

«التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب» استاد آیت الله معرفت؛

«درسنامه روش ها و گرایش های تفسیری» از نگارنده؛

«روش ها و گرایش ها» حسین علوی مهر؛

«آشنایی با مکاتب تفسیری» از استاد بابایی؛

و کتاب های دیگری که در این زمینه نوشته شده و به معرفی روش ها، و گرایش های تفسیری پرداخته اند.

ص: ۶۲

۱- (۱) ر. ک: «درسنامه روش ها و گرایش های تفسیری»، دکتر رضایی اصفهانی.

تفاوت تفسیر به رأی با تدبر و تعقل در قرآن چیست؟

چون در آیات فراوانی از قرآن به تدبر و تعقل توصیه شده (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) ۱ از طرفی نیز تدبر کردن در قرآن به نوعی با تفسیر ارتباط دارد، آیا این تفسیر به رأی نمی شود؟

* پاسخ

واژه «رأی» یعنی «اعتقادی که از غلبه گمان پیدا می شود» (۱). برخی توهم کرده اند که واژه «رأی» به معنای عقل است ولی این گونه نیست واژه «رأی» به معنای اعتقاد ظنی است، به عبارت فارسی امروزی، رأی یعنی «گمانه زنی» از این رو تفسیر به رأی یا گمانه زنی یعنی تفسیر کردن بدون توجه به قراین عقلی و نقلی که جایز نیست و در روایات از آن نهی شده است. تدبر، تفکر و تعقل در آیات قرآن، نه تنها جایز و لازم است بلکه به آن سفارش هم شده است (۲).

همان طور که در معنای تفسیر آمده، تفسیر یعنی «درک معانی آیات و مقاصد خداوند و بیان آن برای دیگران». از این رو تدبر و تفکر مرحله قبل از تفسیر است چراکه با تفکر، تدبر و تعقل ممکن است به مطالب جدید دست یابد و لذت برد و این مطلوب است؛ ولی اگر تعقل، تدبر و تفکر انجام شد و خواست به مرحله بیان برسد و به مرحله تفسیر وارد شود، باید از کانال صحیح تفسیر عبور کند یعنی قراین عقلی و نقلی در نظر گرفته، سپس برای دیگران بیان شود؛ تا گرفتار تفسیر به رأی نشود، مبدا نظر خودش و فهم

ص: ۶۳

۱- (۲) مفردات راغب اصفهانی، واژه رأی.

۲- (۳) از امام علی علیه السلام حکایت شده که: «الا لآخر فی قرائه لیس فیها تدبر». (بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱).

خودش را بدون توجه به قراین عقلی و قراین نقلی یعنی آیات و روایات، برای دیگران بیان کند.

نتیجه

تدبر در آیات قرآن مقدمه تفسیر است؛

تفسیر صحیح، بیان معانی آیات و مقاصد خدا با توجه به قراین عقلی و نقلی می باشد؛ تفسیر به رأی تفسیر قرآن بدون توجه به قراین عقلی و نقلی است که مردود می باشد.

ص: ۶۴

هرمنوتیک به چه معناست و تفسیر قرآن و هرمنوتیک چه ارتباطی با یک دیگر دارند؟

* پاسخ

مبحث هرمنوتیک چند صباحی است، در مباحث قرآنی مطرح شد، و برخی از نویسندگان آن را در ردیف روش های تفسیر قرآن تحت عنوان «روش تفسیر هرمنوتیک قرآن» مطرح کرده اند(۱) و برخی دیگر از نویسندگان این مبحث را زیر مجموعه «گرایش ادبی تفسیر قرآن» قرار داده اند(۲).

صرف نظر از درستی یا نادرستی این کار، مبحث هرمنوتیک و رابطه آن با تفسیر قرآن و روش های تفسیری نیاز به بررسی دارد. اما دیدگاه ها در موضوع هرمنوتیک بسیار گسترده و متفاوت است، و پذیرش هر کدام لوازم خاصی دارد که گاه با لوازم پذیرش دیدگاه دیگر متناقض است، از این رو بررسی این مبحث نیازمند تألیف مستقل و برتری آن در سطح دانش پژوهان دکتری است. البته کوشش هایی در این زمینه شده است که هنوز نیازمند تکمیل، نقد و بررسی بیش تر است که در پایان نوشتار بدان ها اشاره می کنیم.

اول (پیشینه هرمنوتیک؛

مفهوم شناسی هرمنوتیک

واژه هرمنوتیک « Hermeneutice » از معنی یونانی « Hermeneuin » به معنای «تفسیر کردن» است.

ص: ۶۵

۱- (۱) مبانی و روش های تفسیر قرآن، عباسعلی عمیدرنجانی، چاپ چهارم، ص ۲۶۷ تا ۳۱۲.

۲- (۲) روش ها و گرایش های تفسیری، حسین علوی مهر، ص ۲۶۹.

این واژه از زمان افلاطون به کار رفته است و به معنای به فهم در آوردن

چیزی یا موقعیتی مبهم است. ارسطو از این لفظ برای نام گذاری بخشی از کتاب «ارغنون» (که درباره منطق قضایا است) استفاده کرد. معمولاً در ریشه یابی لغوی هرمنوتیک ربط روشنی میان واژه و «هرمس» خدای پیام رسان یونانیان، برقرار می کنند. تا قبل از قرن هفده میلادی شاخه ای خاص از دانش را سراغ نداریم که به نام هرمنوتیک نامیده شده باشد و تنها از قرن هفدهم به بعد هرمنوتیک شاخه ای از دانش بشری شد (۱).

دوم) هرمنوتیک در بستر تاریخ

هرمنوتیک به طور رسمی از قرن هفدهم میلادی شروع شد.

دان هاور (۲) نخستین کسی است که واژه هرمنوتیک را در عنوان کتابش گنجاند، نام کتاب او «هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس» بود. (۳)

برخی صاحب نظران نهضت اصلاح دینی را نقطه آغاز هرمنوتیک می دانند، و شلایر ماخر (۴) (۱۷۶۸-۱۸۳۴ م) را بنیانگذار هرمنوتیک جدید می دانند (۵). و نخستین بار توسط ویلیام دیلتای (۶) (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م) هرمنوتیک به عنوان یک روش اندیشه تدوین شد که هدف آن بالا بردن ارزش علوم انسانی و هم ردیف کردن آن با علوم تجربی بود. تا این جا دانشمندان هرمنوتیک بر نیت مؤلف در فهم متن تأکید می کردند.

ص: ۶۶

۱- (۱) نک: در آمدی بر هرمنوتیک، احمد واعظی، ص ۲۲-۲۴.

۲- (۲) J. C. Dann Haver .

۳- (۳) در آمدی بر هرمنوتیک، ص ۷۵.

۴- (۴) Friedrich Schleir Macher .

۵- (۵) در آمدی بر هرمنوتیک، ص ۷۲.

۶- (۶) Wilhelm Dilthey .

اما به دنبال آنان دیدگاه دیگری در هرمنوتیک پیدا شد که مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶ م) و گادامر (۱۹۰۰ م) پایه گذار آن بودند و بر کاوش فلسفی در موضوع فهم تأکید می کردند و از نقش نیت مؤلف در متن کاست.

تذکر: هرچند که بیان شد هرمنوتیک از قرن هفدهم میلادی به عنوان شاخه علمی مطرح گردید اما برخی مباحث هرمنوتیکی در لایه لای کتاب های دانشمندان قبل از قرن هفدهم نیز آمده است که تحت عنوان «هرمنوتیک بی نام» از آن ها یاد می کنند، از جمله:

سنت اگوستین، فیلسوف و متکلم مسیحی (۴۳۰-۴۵۴ م) که خلط معنای حقیقی با معنای مجازی و استعماری، را دلیل اصلی ابهام کتب مقدس می دانست (۱).

در میان دانشمندان مسلمان نیز در مبحث تفسیر و اصول الفقه، مباحثی مشابه نظریات هرمنوتیکی مطرح شده است یعنی برخی مباحث اصول الفقه به قواعد فهم متن می پردازد و نیز مفسران در مقالات تفسیر به مباحثی پیرامون فهم، تفسیر فهم و تفسیر قرآن می پردازد و نیز مباحث شیوه های تفسیر قرآن گونه ای از مباحث هرمنوتیکی به شمار می آید. از جمله تفسیر اشاری (رمزی، کنایی و تمثیلی و...) (۲).

سوم) دیدگاه ها درباره هرمنوتیک

برای هرمنوتیک تعریف های متعددی شده است.

۱. جان مارتین کلادینوس (۱۷۵۹-۱۷۱۰ م) علوم انسانی را مبتنی بر «هنر تفسیر» می دانست و هرمنوتیک را نام دیگر آن قلمداد می کرد. هرمنوتیک هنر دستابی به فهم کامل و تام عبارات گفتاری و نوشتاری است البته در مواردی که ابهام رخ می دهد.

ص: ۶۷

۱- (۱) همان، ص ۴۷-۴۸.

۲- (۲) همان، ص ۵۲-۵۴.

۲. فردریک آگوست ولف (در سخنرانی‌های ۱۷۸۵ تا ۱۸۰۷ م) هرمنوتیک را این چنین تعریف کرد: «علم به قواعدی که به کمک آن معنای نشانه‌ها درک می‌شود». هدف از این علم درک اندیشه‌های گفتاری و نوشتاری شخص مؤلف یا گوینده، درست مطابق آنچه می‌اندیشیده است.

۳. فردریش ارنست دانیل شلایرماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۷ م) به هرمنوتیک به مثابه «هنر فهمیدن» می‌نگریست. او به مسأله بدفهمی توجه کرد و بر آن بود که تفسیر متن دائماً در معرض خطر ابتلاء به سوءفهم قرار دارد. از این رو هرمنوتیک باید به منزله مجموع قواعدی روش مند و روش آموز برای رفع این خطر به استخدام در آید. او هدف تفسیر را کشف نیت مؤلف می‌دانست (۱) و بر دو محور تأکید می‌کرد.

یک) فهم دستوری انواع عبارات و صورت‌های زبانی و فرهنگی که مؤلف در آن زیسته و تفکر او را مشروط و متعین ساخته است.

دو) فهم فنی یا روان‌شناختی ذهنیت خاص یا نبوغ خلاق مؤلف (۲).

۴. ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م) هرمنوتیک را دانشی می‌دانست که عهده دار ارائه روش شناسی علوم انسانی است. هدف اصلی تلاش هرمنوتیکی او ارتقای اعتبار و ارزش انسانی و هم طراز کردن آن با علوم تجربی بود.

او بر تمایز «فهمیدن» و «تبیین» تکیه دارد، تبیین حوادث طبیعی بر استخدام قوانین کلی تکیه دارد ولی مورخ در پی فهم اعمال عاملان حوادث است تا از طریق کشف نیت، اهداف، آمال، منش و شخصیت آنان به فهم افعالشان برسد. فهمیدن یعنی «کشف من در تو» و این به دلیل ماهیت بشری عام امکان پذیر است. از پیروان او ماکس وبر آلمانی (۱۸۶۴-۱۹۲۰ م) و یواخیم واخ آلمانی است (۳).

ص: ۶۸

۱- (۱) هرمنوتیک لوازم و آثار، دکتر احمد بهشتی، کتاب نقد، ش ۵۰۶، ص ۵۹.

۲- (۲) همان، ص ۵۹.

۳- (۳) همان، ص ۶۰.

۵. بابنر؛ از نویسندگان معاصر آلمانی، هرمنوتیک را «آموزه فهم» تعریف کرد. البته این تعریف؛ با هرمنوتیک فلسفی مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶ م) و هانس گادامر (۱۹۰۱ م) تناسب دارد که به مطلق فهم نظر دارد و درصدد تحلیل واقعه فهم و تبیین شرایط وجودی حصول آن است و خود را در مقوله فهم متن یا در چارچوب فهم علوم انسانی محدود نمی کند.

هایدگر، معتقد است که در جمع بشری، جهان را از راه پیش ساخت فهم - یعنی مفروضات، انتظارات و مفاهیم - می فهمند، این ها تشکیل دهنده فهم هستند. گادامر باورهای فوق (نظرات هایدگر) را تأیید می کرد و معتقد بود، هر متن یا چیزی که از دیدگاه خاص مورد تفسیر قرار گیرد خود به سستی خاص تعلق دارد و افق خاصی را می سازد که در چارچوب آن هر چیزی قابل فهم می شود. این افق در اثر مواجهه با اشیا، دائماً تعدیل میابد ولی هیچ گونه تفسیر نهایی و عینی وجود ندارد(۱).

این تعاریف نشان می دهد که گستره هرمنوتیک و تلقی ها از آن بسیار متنوع است و قلمرو مباحث آن همراه با سیر تاریخی آن گسترده تر شده است و از حد معرفتی هرمنوتیک به مشابه راهنمایی برای تفسیر دینی و حقوقی تا حد آن به منزله تأملی فلسفی در باب ماهیت فهم و شرایط وجودی حصول آن، ارتقاء یافته است(۲).

چهارم) رابطه هرمنوتیک با تفسیر قرآن

برخی دانشمندان مصر هم چون محمد ابراهیم شریف در کتاب «اتجاهات التجدید فی تفسیر القرآن» و عفت محمد شرقاوی در کتاب «الفکر

ص: ۶۹

۱- (۱) همان، ص ۶۱ و نامه فرهنگ، شماره ۱۴، ص ۱۲۸.

۲- (۲) در آمدی بر هرمنوتیک، ص ۲۷-۳۰. (با تلخیص).

الدینی فی مواجهه العصر» و نصر حامد ابوزید در کتاب «نقد الخطاب الدینی» به کاربرد هرمنوتیک در تفسیر قرآن روی آوردند، سپس در ایران نیز افرادی هم چون محمد مجتهد شبستری در کتاب «هرمنوتیک کتاب و سنت» بدان پرداختند. به عقیده برخی نویسندگان، متفکران هرمنوتیک مسلمان اصول روشن تفسیر متون خود را از دانشمند زبان شناس سویسی به نام «فردیناند سوسیر» (۱۸۵۷-۱۹۳۱) گرفته اند (۱). در این جا لازم است مهم ترین مشخصات و آموزه های تفسیر قرآن مشهور را در برابر تفسیر هرمنوتیکی بیان کنیم تا دعاوی طرفین روشن شود و داوری آسان گردد.

الف) ویژگی ها و آموزه های تفسیر قرآن مشهور

۱. مفسّر در جستجوی معنای متن است و معنای متن همان مقصود و مراد جدی متکلم و مؤلف است و متون مقدّس پیام های الهی برای بشر هستند که هدف مفسّر درک پیام نهایی متن است (۲).

۲. رسیدن به معنای متن (مقصود متکلم و مؤلف) از طریق پیمودن روش متعارف و عقلایی فهم متن میسر است که بر اساس حجّیت ظواهر الفاظ استوار است. و دلالت الفاظ تابع وضع لغوی و اصول و قواعد عقلایی محاوره و تفهیم و تفاهم است که هر متکلم و مخاطبی در هر زبان بر اساس آن ها سخن می گویند و می فهمند.

۳. مفسّر گاهی به فهم تعیینی از متن می رسد (مثل فهم نصوص) و گاهی به فهم ظنی از متن می رسد (مثل فهم ظواهر) و گاهی در فهم متن خطا می کند.

ص: ۷۰

۱- (۱) مبانی و روش های تفسیری، عمید زنجانی، ص ۲۷۵.

۲- (۲) علامه طباطبایی رحمه الله در مقدمه تفسیرالمیزان، در تعریف تفسیر بر فهم مقاصد آیات تأکید دارد. (التفسیر وهو بیان معانی الايات القرآنية والكشف عن مقاصدها و مداليلها).

۴. معیارهایی برای تشخیص خطاهای مفسران وجود دارد که از جمله آن‌ها قوانین منطق، قواعد عقلایی محاوره (اصول الفقه) و قواعد تفسیر است که برخی از آن‌ها توسط پیشوایان دینی بیان شده است (هم‌چون قاعده تفسیر به رأی) و برخی توسط دانشمندان تدوین شده است. هرگاه فهم و تفسیر متن مطابق قواعد فوق بود حجت و معتبر است. بنابراین نسبی‌گرایی در فهم متن بی‌معناست چون فهم‌های صحیح و فهم‌های نادرست قابل تشخیص است.

۵. فاصله زمانی عصر مفسر با زمان پیدایش متن مانع جدی برای دست‌یابی به مقصود و مراد جدی متن قرآن نیست. چرا که اولاً برخی قراین از طریق احادیث و شأن نزول‌ها و تاریخ به ما رسیده است و می‌توانیم تا حدود زیادی معنای اصیل لغات را دریابیم.

ثانیاً ظهور الفاظ متن قرآن حجت است و اگر با توجه به قراین ظهوری در زمان ما منعقد شود معتبر است.

۶. مفسر حق ندارد ذهنیت‌ها و پیش‌داوری‌های خود را بر متن تحمیل کند و گرنه گرفتار تفسیر به رأی می‌شود که ممنوع و حرام است و تفسیر او را غیرمعتبر می‌سازد و باید تا حد امکان خود را از این پیش‌داوری‌ها تهی نماید (هرچند که به طور کامل ممکن نیست).

۷. متن قرآن از خداست و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقشی در تعیین لفظ و محتوای وحی نداشته است بلکه بارها از طرف خدا تهدید شده که اگر کلمه‌ای کم و زیاد کند مجازات می‌شود. (۱)

ب) ویژگی‌ها، آموزه‌ها و پیامدهای تفسیر هرمنوتیکی از قرآن:

۱. فهم متن محصول ترکیب و امتزاج افق‌معنایی مفسر با افق‌معنایی متن

ص: ۷۱

۱- (۱) (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ) (حاقه/ ۴۶).

است، بنابراین دخالت ذهنیت مفسر در فهم، نه امری مذموم، بلکه شرط

وجودی حصول فهم است و واقعیتی اجتناب ناپذیر است.

۲. درک عینی متن، به معنای امکان دستابی به فهم مطابق با واقع، امکان پذیر نیست. زیرا عنصر سوژکتیو (یعنی ذهنیت و پیش داوری مفسر) شرط حصول فهم است و در هر دریافتی، لاجرم پیش دانسته های مفسر دخالت می کند.

۳. فهم متن عملی بی پایان و امکان قرائت های مختلف از متن، بدون هیچ محدودیتی وجود دارد. زیرا فهم متن، امتزاج افق معنایی مفسر با متن است و به واسطه تغییر مفسر و افق معنایی او قابلیت نامحدودی از امکان ترکیب فراهم می آید.

۴. هیچ گونه فهم ثابت و غیرسیالی وجود ندارد و درک نهایی و غیرقابل تغییری از متن نداریم.

۵. هدف از تفسیر متن، درک «مراد مؤلف» نیست، ما با متن مواجه هستیم نه با پدیدآورنده آن. نویسندگان یکی از خوانندگان متن است و بر دیگر مفسران یا خوانندگان متن رجحانی ندارد.

متن، موجود مستقلی است که با مفسر به گفتگو می پردازد و فهم آن محصول این مکالمه است، برای مفسر اهمیتی ندارد که مؤلف و صاحب سخن، قصد القای چه معنا و پیامی را داشته است (۱).

۶. نص قرآن متنی زبانی است که یک محصول فرهنگی است و زبان آن مختص اولین دریافت کننده است و زبان هرگز از فرهنگ و واقعیت های زمان جدا نیست (۲). نص قرآن از واقعیت ها و فرهنگ زمان شکل گرفته است (۳).

ص: ۷۲

۱- (۱) نک: درآمدی بر هرمنوتیک، احمد واعظی، ص ۵۹، (ایشان این پنج مورد را به عنوان نقاط اصلی تقابل هرمنوتیک فلسفی با شیوه تفسیری رایج در میان مسلمانان مطرح می کند).

۲- (۲) نک: مفهوم النص، دراسته فی علوم القران، دکتر نصر حامد ابوزید، ص ۲۴، چاپ بیروت، ۱۹۹۰.

۳- (۳) همان، ص ۲۰۱.

یادآوری: مطالبی که تحت عنوان قرآن و فرهنگ زمانه، مطرح می شود و برخی به قرآن نسبت می دهند که عناصر فرهنگ جاهلی عرب را اخذ کرده است، نتیجه و پیامد همین مطلب است.

۷. برخی نصوص قرآن شواهد تاریخی است که به شرایط خاص صدور آن اختصاص دارد هم چون جن، شیطان، حسد، ربا، دعا، تعویذ و احکام مربوط به بردگی، که قابل تسری به شرایط متفاوت زمان ما نیست (۱).

تذکر: هرمنوتیک با موضوعات دیگر قرآن هم چون تأویل و نیز در مبحث پلورالیسم (تکثرگرایی) و مانند آن پیوند و تعامل دارد که از بیان همه این موارد صرف نظر می کنیم.

پنجم) بررسی پیامدهای هرمنوتیک در تفسر قرآن

بررسی لوازم، آثار، پیامدهای مثبت و منفی هرمنوتیک در تفسیر قرآن نیازمند تألیفی مستقل و بررسی همه جانبه موضوع است که در این مختصر نمی گنجد، از این رو در اینجا به ذکر چند نکته بسنده می کنیم و تفصیل سخن را برای فرصت دیگری وا می نهیم.

۱. یکی از مسائلی که مورد توجه طرفداران هرمنوتیک قرار نگرفته و نقش تعیین کننده ای در موضوع دارد، تفاوت قرآن کریم با متون تاریخی و حتی متن کتاب مقدس (تورات، انجیل و ملحقات آن ها) است.

قرآن کتابی است که همه کلمات و حروف آن از طرف خدای متعال نازل شده و مؤلف، به معنای متعارف، ندارد، یعنی سخن بشری نیست. همان طور که خود قرآن بارها تکرار کرده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که نقل کننده این سخن برای ماست، حق ندارد کلمه ای از وحی را کم یا زیاد کند و گرنه مجازات می شود (۲).

ص: ۷۳

۱- (۱) همان، ص ۲۱۵-۲۲۰.

۲- (۲) حاقه / ۴۶.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر در مورد نقل کلام الهی دقت دارد و مواظبت می کند که «واژه قل» را حکایت می کند. یعنی اگر من به کسی بگویم «به پدرت بگو فلان کار را انجام بده» او به پدرش می گوید: «آقای رضایی گفت: فلان کار را انجام بده» و نمی گوید: «بگو: فلان...».

ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در هنگام نقل سخن خدا می فرماید: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (بگو خدا یکتاست) یعنی به من گفته اند که «بگو».

در حالی که مسیحیان و یهودیان در مورد متن تورات و انجیل چنین ادعایی ندارند. انجیل توسط چهار نفر (لوقا، متی، یوحنا، مرقس) نوشته شده از این رو به چهار صورت متفاوت درآمده است. آنان پس از عیسی و در زمان های تقریباً متفاوت زندگی می کرده اند؛ از این رو برخی زبان و فرهنگ زمانه آنان در انجیل بازتاب یافته است.

تورات نیز پس از فوت موسی نوشته شده و برخی قسمت های آن هشتصد سال پس از او توسط افراد مختلف تهیه شده است (۱).

از این رو می تواند برخی عناصر فرهنگی و حتی خرافی در آن راه یافته باشد. اما با توضیحی که بیان شد قرآن این گونه نخواهد بود، قرآن کتابی تحریف نیافته است، کلامی بشری نیست و نمی تواند بازیافت فرهنگ زمانه باشد.

۲. در برخی متون تاریخی، از جمله تورات تحریف شده، مسایل خرافی و ضد اخلاقی (همبستر شدن لوط با دخترانش) و مطالب ضد علم (مثل ممنوعیت آدم از درخت علم) و... یافت می شود. اما قرآن کریم با خرافات و انحرافات جامعه عرب جاهلی (هم چون شرک، شراب خواری، زنا، برخی اقسام طلاق، دخترکشی و...) مخالفت کرد. و اگر مطالبی از فرهنگ عرب

ص: ۷۴

(هم چون حجّ و...) را تأیید کرد (و در همان حال تصحیح هم نمود) به خاطر آن بود که ریشه این مطالب الهی بود، یعنی حجّ ابراهیمی را تأیید کرد که یادگار پیامبر بزرگ الهی بود. پس اگر جن، شیطان و مانند آن ها واقعیت نداشت آن ها را تأیید نمی کرد و هم چون خرافه «غول» که در فرهنگ عرب موجود بود ولی قرآن از آن یادی نکرد. بنابراین می توان گفت که قرآن تابع فرهنگ زمانه نشد بلکه عناصر مثبت و صحیح آن را تأیید و عناصر منفی آن را رد کرده است (۱).

۳. تأثیر پیش دانسته ها و ذهنیت مفسّر (و هر پژوهشگر علوم تجربی یا علوم انسانی) بر مورد مطالعه امری مسلم است و اگر این تأثیر زیاد باشد منتهی به تفسیر به رأی و تحمیل نظر بر متن مورد مطالعه می شود و تفسیر را غیر معتبر می سازد.

از این رو همه پژوهش گران و مفسّران لازم است که تلاش کنند این تأثیر را به حدّ اقل برسانند، ولی این تأثیر حداقل پژوهش و تفسیر را غیر معتبر نمی سازد. هر شخص پژوهشگر و دستگاه و فضای اطراف بر حرکت الکترون در آزمایشگاه اثر دارد ولی این مطلب موجب بی اعتباری آمار و ارقام و نتایج پژوهش در این مورد نمی شود و نیز دانش های قبلی پژوهشگر ذهن او را تا حدودی جهت دار می کند و همین گونه در پژوهش های علوم انسانی و تفسیر کتب مقدّس داوری می کنیم، یعنی درصدی از خطا در همه علوم وجود دارد و این موجب نمی شود که فهم های ما غیر معتبر و غیر مطابق با واقع باشد و گرنه باید خط بطلان بر همه علوم بشری کشید. البته در مورد تأثیرات باورها و ذهنیت های مفسّران در تفسیر در مبحث گرایش ها

ص: ۷۵

(مکاتب و مذاهب تفسیری) مطالب مبسوطی بیان شده و راه جلوگیری از آن نیز بیان شده است یعنی مفسّر باید تلاش کند بدون عینک خاصی به سراغ متن برود، و عقاید و پیش فرض های خود را بر متن تحمیل نکند و گرنه تفسیر او غیر معتبر و نوعی تفسیر به رأی خواهد بود که در اسلام گناهی بزرگ به شمار می آید. (۱)

۴. در مورد قرائت های مختلف و نامحدود متن چند نکته قابل ذکر است.

اول) قرآن دارای بطون، لایه ها و سطوح مختلف فهم است، همان طور که در احادیث متعدّد به این مطلب اشاره شده است. (۲) بنابراین اگر قرائت های مختلف به این معنا باشد این موافق طبیعت قرآن است و مانعی ندارد که قرائت های مختلف و فهم های متنوعی از آن به وجود آید.

دوم) وجود تفسیرهای متنوع از قرآن کریم واقعیتی مبارک است و موجب رشد فهم ما از قرآن می شود. یعنی هر روز فهم های عمیق تر و دقیق تر کلام الهی حاصل می آید و لایه های جدیدی از آن روشن می شود.

سوم) فهم ها و تفسیرهای قرآن هر چقدر که زیاد شود بی ضابطه و معیار نیست بلکه قواعد و ملاک هایی برای تشخیص تفسیرهای صحیح و باطل وجود دارد.

یعنی براساس قواعد منطق، اصول عقلایی محاوره (اصول الفقه) و قواعد تفسیری به ویژه قاعده تفسیر به رأی، می توانیم سره را از ناسره تشخیص دهیم. بنابراین فهم ها و تفسیرهای نامحدود به وجود نمی آید و قرائت پذیری

ص: ۷۶

۱- (۱) عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما آمن بي من فسر برأيه كلامي»، امالي صدوق، ص ۶؛ طبق نجف؛ التفسير والفروق، آيت الله معرفت، ج ۱، ص ۶۰. عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «من قال في القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار» (طبری، ج ۱، ص ۲۷).

۲- (۲) عن الصادق عليه السلام: ان للقرآن ظاهراً و باطناً - عن الباقر عليه السلام: ان للقرآن بطناً و للبطن بطن. نك: كافي، ج ۱، ص ۳۷۴؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۰-۹۱؛ تفسير صافي، ج ۱، ص ۲۸-۲۹؛ و مشابه آن ها از اهل سنت در الاتقان، سيوطي، ح ۴، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

متن بی انتها و بی معیار و دلخواه نخواهد بود بلکه تفسیرهای معتبر و

محدودی در قلمرو و چارچوب قواعد تفسیر باقی می ماند و هرکس حق ندارد و نمی تواند تفسیر دل خواهی از قرآن ارایه کند.

۵. در مورد فهم های سیال و غیر ثابت چند نکته قابل ذکر است.

اول) فهم بشری تحت تأثیر پیشرفت های بشری و علوم قرار می گیرد و رشد می کند، این مطلب به صورت موجبه جزیه صحیح است. اما این به معنای رشد علم و فهم بشری است و چیزی مبارک و نیکو است.

دوم) قبلاً بیان شد که ما سه گونه فهم و تفسیر داریم، تفسیرهای قطعی (مثل نصوص) تفسیرهای ظنی (مثل ظواهر) و تفسیرهای خطا که مفسر به دلایل مختلف خطا می کند.

برای مثال جمله «کل بزرگ تر از جزء است» یا جمله «جمع متناقضین محال است» از اصول ثابت فکر بشری است که تغییر نمی کند و نیز نصوص قرآن کریم (مثل وحدانیت خدا) در گرایش ها و مذاهب و مکاتب مختلف تفسیری تغییر نمی کند. پس ما فهم ها و تفسیرهای مختلف و سیال از متون داریم و وجود یکی دیگری را نفی نمی کند. البته به این معنا نیست که فهم ما از متن خطاناپذیر و نهایی است چراکه علوم بشری و فهم ما از قرآن در حال تکامل است ولی در هر مرحله اگر تفسیر بر اساس معیارهای صحیح انجام شده باشد معتبر و حجت است.

سوم) اگر بنا باشد که همه فهم ها و تفسیرهای بشری متغیر و غیر ثابت باشد، پس خود همین ادعای هرمنوتیکی که «هیچ گونه فهم ثابت و غیر سیالی وجود ندارد» نیز خودش در معرض تغییر است یعنی این جمله تناقض نما و پارادوکس است که اول خودش را معرض بطلان قرار می دهد.

بنابراین، اگر ما نسبیت فهم بشری را به طور کلی بپذیریم هیچ فهم ثابتی

نخواهد بود و همه علوم بشری زیر سؤال می رود از جمله خود این ادعا.

۶. نیت مؤلف در فهم متن، دو دیدگاه متضاد در بین دانشمندان هرمنوتیک وجود دارد.

الف) دانشمندان هرمنوتیک هم چون جان مارتین کلا دینوس و فردریک آگوست ولف و شلایر ماخر تا ویلهلم دیلتای بر نقش نیت مؤلف در فهم متن تأکید داشتند و هدف تفسیر را فهم نیت و مقصود مؤلف می دانستند.

این دیدگاه با نظرگاه مفسران قرآن کریم نزدیک است و همان طور که بیان شد هدف تفسیر قرآن نیز فهم معنای متن و مقصود خدای متعال یعنی مراد جدی گوینده است.

البته این مطلب روشن است که قرآن مؤلف (به معنای متعارف بشری) ندارد و پیامبر واسطه ای بیش نیست، پس مقصود از نیت مؤلف در مورد قرآن، مقصود خدا از آیات قرآن خواهد بود.

ب) دانشمندان هرمنوتیک فلسفی هم چون هایدگر و گادامر، نقش نیت مؤلف را در فهم متن نفی کردند و گفتند برای مفسر اهمیتی ندارد که گوینده قصد القای چه معنایی دارد. البته این سخن ممکن است در برخی موارد در مورد متون تاریخی و ادبی مفید و قابل تطبیق باشد اما در مورد کلام الهی صحیح و قابل تطبیق نیست؛ چون هدف قرآن هدایت بشر به وسیله پیام ها و سخنان خدا است، پس مفسر باید تلاش کند تا پیام و هدف الهی را به درستی درک کند و به دیگران انتقال دهد. اگر بر فرض، خدا قصد القای مطلب «الف» را داشته باشد و تفسیر قرآن مطلب «ب» را بیان کند این تفسیر موفق نبوده است.

برخی دیدگاه ها در هرمنوتیک متون، می تواند با تفسیر قرآن سازگار باشد (هم چون تأکید بر فهم نیت گوینده که در تفسیر قرآن نیز مورد تأکید است). ولی برخی دیدگاه ها که منتهی به نسبت در فهم و عدم تطابق فهم با واقع یا بی اعتنایی به نیت مؤلف می شود با تفسیر قرآن ناسازگار است و نیز روشن شد که نتایج هرمنوتیکی تفسیر متون ادبی هم چون تأثیرپذیری مطلق از فرهنگ زمانه در مورد قرآن صادق نیست. البته برای هرمنوتیک و رابطه آن با تفسیر قرآن نیازمند بحث و تحقیق بیش تری است.

منابع جهت مطالعه بیش تر

۱. درآمدی بر هرمنوتیک، احمد واعظی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ ش.
۲. نشریه کتاب نقد، ش ۵ و ۶، ویژه نامه تفسیر به رأی، نسبت و هرمنوتیک، زمستان ۷۶ و بهار ۱۳۷۹ ش.
۳. مبانی و روش های تفسیری، عباسعلی عمید زنجانی، چاپ چهارم، انتشارات ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۴. هرمنوتیک مدرن، بابک احمدی، مهران مهاجر، محمد نبوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۵. مجله معرفت، ش ۲۶، پاییز ۱۳۷۷، مقاله قرآن و فرهنگ زمانه.
۶. هرمنوتیک کتاب و سنت، محمد مجتهد شبستری، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱ ش.

رابطه قرآن با فرهنگ زمانه آن چیست؟ آیا قرآن کریم کاملاً تحت تاثیر فرهنگ زمانه قرار گرفته و فرهنگ عرب جاهلی در آن بازتاب پیدا کرده است؟ یا با فرهنگ زمانه عرب جاهلی کاملاً مخالفت کرده است؟

* پاسخ

برای آنکه پاسخ این پرسش روشن شود، لازم است در ابتدا معنای واژه «فرهنگ زمانه» روشن شود. سپس روشن سازیم که قرآن در برابر فرهنگ زمانه خویش چند گونه واکنش نشان داده است.

بررسی واژه «فرهنگ»

از آن جا که محور اساسی بحث تاثیر فرهنگ زمانه بر قرآن کریم می باشد، ضروری است این واژه مورد بررسی قرار گیرد. «فرهنگ» در لغت به این معانی به کار رفته است.

کشیدن؛ تعلیم و تربیت؛ علم، دانش و ادب؛ کتاب لغت؛ مجموعه آداب و رسوم؛ مجموعه علوم، معارف و هنرهای یک قوم (۱).

دهخدا در لغت نامه می نویسد: «فرهنگ مرکب از «فر» که پیشاوند است و «هنگ» از ریشه تنگ (thang) اوستایی به معنای کشیدن و فرهیختن و فرهنگ مطابق است با ریشه ادوکات (Educat, Education) و ادوره (Edure) در لاتین که به معنای کشیدن و نیز به معنای تعلیم و تربیت است (حاشیه برهان، به تصحیح دکتر معین)؛ به معنای فرهنگ است که علم و دانش و ادب باشد (برهان)... آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت، امور مربوط به مدارس و آموزشگاه ها، کتاب لغات فارسی را نیز گویند. (برهان)

ص: ۸۰

درباره «فرهنگ» از نظراسطلاحی، تعریف های متعددی ارائه شده که به برخی از آن ها اشاره می شود.

۱. «فرهنگ مجموعه برداشت ها، موضع گیری های فکری، هنر، ادبیات، فلسفه، آداب، سنن و رسوم و روابط حاکم اجتماعی است.» (شهید باهنر رحمه الله) (۱)

۲. «بی شک، بالا-ترین و والا-ترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد.» (امام خمینی رحمه الله) (۲)

۳. «فرهنگ یعنی مجموعه تعلیم، تربیت، عقل، خرد، دانش، حکمت، هنر و معرفت یک انسان یا یک جامعه که در رفتار و نحوه زندگی و شکل حیات او تجلی نموده و در عمق جان او نفوذ کرده و همه اعمال و کردار او را متأثر از خود می سازد و در واقع، فرهنگ مجموعه بینش ها، گرایش ها و ارزش های یک ملت است.» (۳)

اکنون که معنای لغوی و اصطلاحی فرهنگ تا حدود زیادی روشن شد، لازم است بگوییم. اگر مراد از فرهنگ زمانه عرب عناصری مثل ادبیات باشد این عناصر فرهنگی به ناچار، در هر کتاب با سخنرانی - که برای ملت (کسانی که آن فرهنگ متعلق به آنان است) ارائه شود - نفوذ می کند و به کارگیری آن برای تفهیم مطالب لازم است. قرآن نیز از این مسأله مستثنا نیست. از این رو، خود قرآن هم از واژگان و ضرب المثل های عرب استفاده کرده است.

ص: ۸۱

۱- (۱) محمدجواد باهنر، فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۴.

۲- (۲) صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶۰.

۳- (۳) حسن علی اکبری، تهاجم فرهنگی از دیدگاه آیات و روایات و فقه، تهران، سازمان تحقیقات و خودکفایی بسیج، ۱۳۷۵، ص ۱۸.

اما اگر مراد از فرهنگ زمانه عرب موضع گیری های فکری، هنری، آداب، سنن و رسوم اجتماعی است، این شامل خرافات و مطالب باطل و شرک آلود نیز می گردد. در این صورت، باید گفت که قرآن کریم متأثر از این فرهنگ نشده است؛ چراکه باطل در قرآن راه ندارد: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)؛ (۱) حتی در موارد متعددی با این عناصر فرهنگی مقابله کرده است؛ مثل مذمت زنده به گور کردن دختران (۲) و یا عقیده به بت پرستی و شرک.

قبول عناصر مثبت فرهنگ و طرد عناصر منفی

آنچه نزدیک به صواب به نظر می رسد این است که بگوییم قرآن کریم با عناصر فرهنگ زمان خویش سه گونه برخورد داشته است.

الف) قرآن عناصر مثبت فرهنگی عرب را، که ریشه در ادیان ابراهیمی داشته و براساسی صحیح بوده پذیرفته، آن ها را پیرایش کرده و تکامل بخشیده است. مثال آن در احکام، مسأله حج ابراهیمی و لعان است و از همین قبیل، در عقاید، اعتقاد به جن، سحر و مانند آن می باشد. البته لازم به یادآوری است که عدم اعتقاد برخی از عالمان یا علوم امروزی به ماورای طبیعت (اعم از خدا، جن، فرشتگان و...) دلیل بطلان این عقاید نمی شود؛ زیرا این مطالب حقایق دینی است که در جای خود و به روش خاص آن ها، مستدل شده است، هرچند که در اصل این ادعا سخن بسیار می توان گفت؛ چرا که علوم «فراروان شناسی» در جهان امروز به همین مطلب می پردازد و نه

تنها آن ها را نفی نکرده، بلکه مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است (۳).

ص: ۸۲

۱- (۱) فصلت / ۴۲.

۲- (۲) تکویر / ۸.

۳- (۳) ر. ک: مسائل جدید کلام، استاد ملکیان.

همان گونه که صرف احتمال این که در آینده علم، بطلان این مسائل را اثبات می کند و آن ها را از مصادیق تعارض علم و قرآن قرار خواهد داد، نمی تواند دلیل دست برداشتن از عقاید و ظواهر قرآن باشد، به نظر می رسد که ناتوانی برخی در پاسخ گویی به تعارضات ظاهری علم و دین باعث طرح این مباحث می شود، به طوری که برای جلوگیری از اتفاسی که نیفتاده و چیزی که ثابت نشده، حاضرند زودتر تسلیم شوند و بگویند قرآن در این مسائل تابع فرهنگ زمانه و زبان مردم بوده است.

ب) قرآن عناصر منفی و خرافات اعراب جاهلی را نمی پذیرد، بلکه با آن ها مقابله می کند و یا نامی از آن ها نمی برد. قرآن از عصر قبل از نزول قرآن به «الجاهلیة الاولى»^(۱) تعبیر می کند و می فرماید:

(أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا)؛ ^(۲) آیا حکم جاهلیت را می جویند؟ برای گروهی که اهل یقین اند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟

مثال ها و نمونه ها

مواردی که از اعتقادات و احکام جاهلی و فرهنگ عرب زمان نزول آیات قرآن بوده و قرآن کریم به مقابله با آن ها برخاسته عبارتند از:

۱. عبادت اعراب جاهلی^(۳): (وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)؛ دعایشان نزد خانه کعبه جز صفیر کشیدن و دست برهم زدن نیست. پس به کیفر کفری که می ورزیدید، عذاب بچشید.

۲. ردّ قانون ظهار: در دروان جاهلیت، هر کس به زنش می گفت: (ظهرک علی کظهر امی) (پشت تو بر من، هم چون پشت مادرم است)

ص: ۸۳

۱- (۱) احزاب / ۳۳.

۲- (۲) مائده / ۵۰.

۳- (۳) مصطفی حسینی طباطبایی، «زبان قوم، نه فرهنگ ایشان»، مجله بینات، ش ۶ (تابستان ۷۴)، ص ۱۲۵-۱۲۶.

همسرش بر او حرام می شد. قرآن کریم در این باره فرمود: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ)؛ «خداوند زنانتان را که نسبت به ایشان اظهار می کنید، مادران شما نساخت و پسر خوانده هایتان را پسر شما قرار نداد» (۱).

۳. رد عقاید جاهلانه در مورد جن یا پسر و دختر قراردادن برای خدا: قرآن عقاید مشرکانه و جاهلانه عرب را درباره «اجنه» مردود شمرده و فرموده است: (وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بُنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ)؛ «برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آن که جنیان را خدا آفریده است و برای او بدون هیچ دانشی، پسران و دختران ساختند. منزّه و برتر است از آن چه وصفش می کنند» (۲).

۴. تخطئه احکام و آداب جاهلی: قرآن کریم بحیره، سائبه، وصیله و حام را رد می نماید (مائده / ۱۰۳)، قراردادن نصیب برای خدا، از کشت ها و چهارپایان را پندار باطل معرفی می کند (انعام / ۱۳۶) (۳)، از به فحشا کشاندن کنیزان باز می دارد (نور / ۳۳)، رباخواری به ویژه به صورت اضعاف مضاعفه را طرد می نماید (آل عمران / ۱۳۰) و زنده به گور کردن دختران نوزاد را مردود می شمارد. (انعام / ۱۵۱، اسراء / ۳۱، تکویر / ۹-۸) (۴).

۵. قرآن عقاید اعراب را در مورد این که فرشتگان دختران خدا هستند، مردود شمرده است (۵).

ص: ۸۴

۱- (۲) همان.

۲- (۴) مجله بینات، شماره ۵، ص ۹۴.

۳- (۵) همان.

۴- (۶) همان.

۵- (۷) النجم / ۲۱-۲۷.

۶. مذمت اخلاقیات پست جاهلی مثل زنده به گور کردن دختران(۱).

ج) قرآن از زبان قوم و تشبیهات و لغات آن ها برای تفهیم بهتر مقاصد بلند خود استفاده کرده است.

پیامبران الهی: برای آن که بتوانند مطالب بلند و مفاهیم عالی معنوی و عقلانی خویش را برای مردم عوام بیان کنند، به طوری که آنان با توجه به بی سواد بودن و عدم اطلاع از مسائل علمی، متوجه مقصود آن ها شوند، از تشبیهات، استعاره ها، کنایه های رایج و نیز لغات و کلمات معمول در جامعه استفاده می کردند. به عبارت دیگر با مردم به اندازه عقل آنان سخن می گفتند. قرآن نیز این روش را ادامه می دهد و این همان چیزی است که تحت عنوان فرهنگ قوم و زمانه از آن یاد می شود.

به عنوان مثال، محاجّه حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود و نیز تعبیرات قرآن در مورد دیوانگان و تشبیه میوه زقوم به سرهای شیاطین، قَسَم ها و نکوهش های لفظی و نیز استفاده از لغات دخیل (لغات غیرعربی که جزو زبان عربی آن عصر شده و معمولاً از آن ها استفاده می گردیده) از این قبیل است.

تذکر:

آن که استفاده هر شخص از کنایه ها و تعبیرات و عناوین رایج زبان (که هر گوینده ناگزیر از به کارگیری آن است) به معنای پذیرش لوازم کلامی و علمی آن نیست. برای مثال، لفظ «دیوانه»، که در فارسی رایج است، به معنای پذیرش دیوزدگی افراد مبتلا به جنون نیست. به عبارت دیگر، قرآن یا هر گوینده ای وجه شبه را قبول ندارد، بلکه از این عناوین به عنوان مشیر استفاده می کند و البته این مطلب بدان معنا نیست که قرآن مطالبی ضد علمی بیان کرده و براساس نظریه های علمی زمانه - مثل هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی - سخن گفته است.

ص: ۸۵

روش برداشت از قرآن یا منطق تفسیر قرآن چیست؟

*پاسخ

فهم و برداشت هر متن مقدمات، مبانی، روش و شرایطی دارد که اگر رعایت شود، فهم صحیح و معتبر از متن حاصل می شود و اگر رعایت نشود، فهم را به بیراهه می برد و برداشت و تفسیری غیر حقیقی از متن و مقصود نویسنده ارائه می کند.

برداشت از قرآن کریم یا به عبارت دیگر فهم و تفسیر متن مقدس مسلمانان نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین لازم است که در پی ریزی نظام واره ای برای منطق فهم و تفسیر قرآن باشیم. البته فقدان فهم و تفسیر قرآن یا عدم رعایت آن موجب لغزش ها و آسیب هایی می شود، که در برخی از تفسیرها شاهد آن بوده ایم، بنابراین لازم است که سنجش های فهم و تفسیر روشن شود و آسیب ها و موانع فهم مشخص گردد تا مفسر قرآن گرفتار آن دام ها نگردد.

منطق تفسیر قرآن، موضوعی نو پدید است که در حوزه تفسیر مطرح شده است هر چند که در مورد زیر مجموعه های آن در برخی کتاب ها مطالبی بیان شده و ریشه های اصلی بحث را در برخی آیات و احادیث و برخی مقدمه های تفسیرها و مقالات می توانیم پیدا کنیم. که در ادامه به مناسبت به آن ها اشاره می کنیم.

منطق فهم و تفسیر قرآن یا شیوه صحیح برداشت از قرآن

برای آنکه برداشت صحیحی از قرآن داشته باشیم، ناچاریم که حداقل مراحل زیر را طی کنیم.

اول) آماده سازی زیر ساخت های تفسیر و کسب آمادگی ها و مقدمات؛

۱. بدست آوردن شرایط مفسر قرآن

تسلط بر ادبیات عرب (صرف، نحو، لغت و...)، آگاهی از شأن نزول آیات، اطلاع از علوم قرآن، علم فقه، علم اصول فقه، آگاهی از احادیث و مراجعه به آنها، علم به قرائات قرآن، آگاهی از بینش های فلسفی، علمی، اجتماعی و اخلاقی، آشنایی با تفاسیر از جمله: شرایط مفسر قرآن است.

البته روشن است که تفسیر قرآن هم چون هر علم دیگر نیازمند تخصص است و کسی که بدون شرایط لازم به سراغ تفسیر قرآن برود هم چون کسی است که بدون تخصص به جراحی قلب بپردازد که البته کاری ناپسند در نظر عقلاء است و در نتیجه قرآن چنین کاری موجب تفسیر به رأی می گردد که ممنوع است. برای اطلاع از کمیت و کیفیت این شرایط و دیدگاه های دیگر در این زمینه به کتاب های زیر مراجعه کنید: *الاتقان فی علوم القرآن*، سیوطی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، روش شناسی تفسیر، رجبی و دیگران، شروط و آداب تفسیر و مفسر، کامران ایزدی.

۲. تفکر و تعقل و تدبیر در آیات قرآن

قرآن کریم در موارد متعدد افراد را به تفکر در آیات (۱) یعنی اندیشه ورزی در جزئیات، مقدمات، علل و زمینه ها فرا می خواند و در برخی از آیات افراد را به تعقل در آیات (۲) یعنی اندیشه ورزی در امور کلی فرا می خواند و گاهی افراد را به تدبیر یعنی پیامدهای امور فرا می خواند. (۳) - (۴)

ص: ۸۷

۱- (۱) نک: نحل / ۴۴.

۲- (۲) نک: یوسف / ۲.

۳- (۳) نک: ص / ۲۹.

۴- (۴) برای اطلاع از تفاوت سه واژه تفکر، تدبیر و تعقل نک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۹-۴۶۷ و کتاب انس با قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، ص ۱۱۵-۱۱۲ به بعد.

البته هر سه مورد فوق برای فهم آیات و برداشت از آن ها لازم است.

برای مثال اگر قرآن به سرگذشت عذاب آلود قوم عاد اشاره می کند ما باید در مورد زمینه ها و علل جزیی این حادثه تفکر کنیم و نیز در مورد سنت و قانون کلی الهی در مورد اقوام سرکش در طول تاریخ تعقل نماییم و نیز در مورد پیامدهای این حادثه تاریخی و تأثیر آن در سرنوشت افراد و ملت ها تدبیر کنیم و در مجموع عبرت های این حادثه را به دست آوریم و بیان کنیم. این نوع برخورد با آیات منتهی به برداشت های جالب می شود که اگر با رعایت ضوابط صورت گیرد قابل انطباق با هر زمان و مکان مشابه است.

دوم) انتخاب مبانی در تفسیر

در این مورد لازم است به این پرسش های اساسی پاسخ داده شود.

۱. آیا تفسیر قرآن جایز است؟ (جواز به معنی امکان یا جواز به معنای جواز شرعی).

۲. آیا ظواهر قرآن حجّت است؟

۳. آیا قرآن علاوه بر ظاهر، باطن یا باطن هایی دارد، یعنی آیا قرآن دارای ساحت های معرفتی و چند لایه است یا یک ساحت دارد؟

۴. آیا قرآن تحریف شده است یا از تحریف مصون مانده است؟

۵. آیا استعمال لفظ در بیش تر از یک معنا جایز است؟

۶. کدام منابع در تفسیر قرآن معتبر است؟ مثل قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، عقل، شهود، اجماع، اقوال صحابه، تابعین و....

۷. آیا خبر واحد در ضوابط تفسیر قرآن (هم چون فقه) حجّت است یا نه؟

۸. آیا قرآن کلامی منسجم و حکیمانه است و در هر سوره اهداف مشخصی را دنبال می کنند؟

انتخاب یک نظر و مبنا در مورد هر یک از موارد بالا، برای مفسّر لازم است، چراکه خط اساسی او را در تفسیر و برداشت های قرآنی مشخص می سازد و این مبنا هم چون پیش فرض در تمام مراحل یک مفسّر یاری می رساند. برای مثال اگر کسی ظاهر قرآن را حجّت نداند و فقط تفسیر را منحصر به معصوم بداند در نتیجه هر کجا که قراین روایی وجود ندارد، نمی تواند با استفاده از قراین عقلی تفسیر کند و از آیات برداشت نماید.

مثال دیگر اگر کسی شهود عرفانی، اجماع، اقوال صحابه و تابعین را در تفسیر معتبر و حجّت بداند، تفسیر او رنگ خاصی به خود می گیرد اما اگر این ها را معتبر نداند و در پی قراین عقلی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اشد تفسیر و برداشت او جهت و رنگ دیگری می گیرد.

برای اطلاع از مبانی تفسیر و دیدگاه ها در این زمینه به کتاب های زیر مراجعه شود: روش شناسی تفسیر، رجبی و دیگران، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، اصول التفسیر وقواعد، شیخ خالد عبدالرحمن العکک و مبانی و روشهای تفسیر، دکتر محمد کاظم شاکر.

سوم) قواعد فهم و ضوابط تفسیر قرآن

قبل از برداشت و تفسیر قرآن لازم است قواعد تفسیری یا مؤثر در تفسیر قرآن را بشناسیم تا بتوانیم فهم معتبری از قرآن داشته باشیم؛ از جمله:

۱. قاعده سیاق یعنی فضای حاکم بر آیه با توجه به آیات مرتبط قبل و بعد که در فهم آیه و تفسیر آن مؤثر است.

۲. قواعد ادبی که معمولاً در علوم صرف و نحو و معانی و بیان، تبیین می شود.

۳. قواعد اصول الفقه مثل عام و خاص، مجمل و مبین، مطلق و مقید و... که معمولاً در علم اصول الفقه توضیح داده می شود.

۴. قواعد فقهی و معلومات فقهی برای فهم آیات الاحکام.

۵. قاعده ممنوعیت کاربرد اسرائیلیات در تفسیر، یعنی مفسر حق ندارد از مطالب یهود و مسیحیت برای تفسیر آیات کمک بگیرد. همان گونه که کعب الاحبارها در طول تاریخ این کار را کرده اند و در برخی تفاسیر مثل تفسیر طبری وارد شده است (۱).

۶. قاعده عدم جواز کاربرد غیر علم (عادی) در تفسیر چرا که تفسیر بیان کلام خداست و نسبت امور غیر علمی به خدا جایز نیست. از این رو برخی مفسران تفسیر قرآن با خبر واحد ظنی را معتبر ندانسته اند (۲).

۷. ضوابط فهم تفسیر معتبر قرآن

الف) تفسیر قرآن مخالف آیات دیگر قرآن نباشد.

ب) تفسیر قرآن مخالف سنت قطعی نباشد.

ج) تفسیر قرآن مخالف عقل نباشد.

د) تفسیر قرآن مخالف علم تجربی قطعی نباشد.

اگر مفسر قرآن این قواعد و ضوابط را نشناسد، نمی تواند برداشت صحیح و معتبری از قرآن داشته باشد.

برای مثال اگر مفسر قرآن، قاعده پنجم را نداند یا رعایت نکند. ممکن است در داستان آدم و حوا روایتی را بپذیرد که می گوید زن از دنده چپ آدم پیدا شد، در حالی که این روایت اسرائیلی است و اصل آن در تورات است (۳).

ص: ۹۰

۱- (۱) ر. ک: التفسیر والمفسرون فی ثوب القشيب، آیت الله معرفت، اسرائیلیات در تفسیر، دکتر حمید محمد قاسمی، پژوهشی در اسرائیلیات، دکتر دیاری و...

۲- (۲) تبیان، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴ و المیزان ج ۱۲، ص ۲۶۲ (ذیل آیه ۴۴ / نحل).

۳- (۳) ر. ک: المیزان، ج ۱، ص ۱۴۷ (ذیل آیه ۳۹ / بقره) و نیز ر. ک: کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب اول، شماره ۷ به بعد.

یا اگر مفسر قرآن قواعد ادبی، اصول یا فقهی را نداند در تفسیر آیات با مشکل جدی روبرو می شود و حتی در ترجمه قرآن نیز با مشکل روبرو می شود (۱). (البته ترجمه قرآن نوعی خلاصه تفسیر است).

برای اطلاع بیشتر تر از قواعد و ضوابط تفسیر به کتاب های زیر مراجعه کنید: مبانی و روش های تفسیر، دکتر محمد کاظم شاکر، روش شناسی تفسیر، رجیبی و دیگران، در آمدی بر تفسیر علمی قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، قواعد التفسیر، خالد بن عثمان السبت، اصول التفسیر وقواعد، شیخ خالد عبد الرحمن العک.

چهارم) شناخت روش های تفسیری معتبر و بهره گیری از آن ها

مفسران قرآن بر اساس منبع خاصی که در تفسیر قرآن استفاده می کنند، روش خاصی را در تفسیر می پویند، این روش ها متفاوت است پس برای فهم قرآن و تفسیر آن لازم است که روش های صحیح و معتبر شناخته شود و نیز روش های غیر صحیح و غیر معتبر مشخص گردد، تا برداشت و تفسیر ما به بیراهه نرود و گرفتار خطای روشی نشویم. چرا که انتخاب روش صحیح در تفسیر موضوعیت دارد همان طور که علامه طباطبایی رحمه الله ذیل آیه ۷ سوره آل عمران می گوید: «من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ» (۲)؛ (هر کس در مورد قرآن بر اساس برداشت شخصی سخنی بگوید و به واقع برسد [و مطلب صحیح باشد] باز هم خطا کرده است). استفاده کرده اند (۳).

ص: ۹۱

۱- (۱) موارد لغزش های مترجمان قرآن در مورد فوق تحت عنوان: «نقش دانش های مترجم در ترجمه قرآن» جمع آوری شده که در مجله ترجمان وحی، ش ۱۲ به قلم دکتر محمد علی رضایی اصفهانی منتشر شده است.

۲- (۲) سنن ترمذی، ابوداد سجستانی، ج ۴، کتاب تفسیر القرآن، حدیث ۲۹۶۱.

۳- (۳) المیزان، ج ۳، ص ۷۵.

یعنی اگر کسی با روش غلط، اقدام به جراحی قلب بیمار کند و اتفاقاً نتیجه خوب باشد، باز هم مورد سرزنش عقلاء قرار می گیرد و از ادامه کار او جلوگیری می شود، چرا که نزد عقلاء وجود پزشک متخصص و ابزار و اتاق عمل و شیوه صحیح عمل برای هر جراحی لازم است؛ و روش تفسیر نیز همین گونه است.

روش های معتبر فهم و تفسیر قرآن

۱. روش تفسیر قرآن با قرآن (مثل تفسیرالمیزان علامه طباطبایی و تفسیر القرآنی للقرآن، عبدالکریم خطیب)

۲. روش تفسیر قرآن با احادیث (مثل تفسیرالبرهان، محدث بحرانی و تفسیر الدر المنثور، سیوطی).

۳. روش تفسیر قرآن با عقل (برهان های قطعی عقل) (مثل تفسیرالقرآن والعقل، نورالدین اراکی).

۴. روش تفسیر قرآن با علوم تجربی قطعی (مثل تفسیرالجواهر، طنطاوی).

۵. روش تفسیر اشاری قرآن (باطنی صحیح) (مثل تفسیر حقایق التفسیر سُلمی و تفسیر القرآن العظیم، تستری و کشف الاسرار، میبیدی) و روش غیر معتبر در تفسیر قرآن همان روش تفسیر به رأی است که گاهی در شیوه های فرعی برخی روش های فوق نیز سایه می افکند و در احادیث اسلامی به شدت محکوم شده است (۱).

روش تفسیر به رأی به آن معناست که مفسر قرآن بدون توجه به قراین عقلی و نقلی (آیات دیگر قرآن و احادیث) به تفسیر قرآن پردازد و یا نظر خود را بر قرآن تحمیل کند، یعنی تفسیر او برداشت شخصی باشد نه برداشت علمی (۲).

ص: ۹۲

۱- (۱) ر. ک: عیون اخبار الرضا، الصدوق، ج ۱، ص ۱۱۶؛ بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷؛ تفسیر برهان بحرانی، ج ۱، ص ۱۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۷ و کنز العمال، ج ۲، ص ۱۰.

۲- (۲) ر. ک: درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن، دکتر محمدعلی اصفهانی، ص ۳۵۲-۴۱۰.

توضیح کامل هم از این روش ها در حوصله این نوشتار نیست ولی تأثیر آن ها در فهم آیات قرآن قابل انکار نیست از این رو کاربرد آن ها در تفسیر و احتراز از تفسیر به رأی کاملاً ضروری است تا بتوانیم تفسیر معتبر و برداشت صحیحی از آیه داشته باشیم.

اگر آیه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) (قدر / ۱) بر اساس هر کدام از روش های فوق تفسیر شود نکته و برداشت خاص تفسیری را به دنبال دارد.

الف) تفسیر قرآن به قرآن آیه، با مراجعه به آیه (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ) (بقره / ۱۸۵) روشن می شود که شب قدر در ماه رمضان است، همان طور که برکت آن شب و جداسازی امور از آیه ۳ و ۴ سوره دخان استفاده می شود.

ب) تفسیر روایی آیه، با مراجعه به احادیث و تفسیر روایی آیه روشن می شود که این شب بیست و یکم یا بیست و سوم ماه رمضان است (۱).

ج) تفسیر باطنی آیه، در برخی از احادیث آمده است که شب ليله القدر فاطمه عليها السلام است (۲) که شاید اشاره به آن باشد که همان طور که شب قدر ظرف نزول قرآن صامت است فاطمه ظرف نزول قرآن های ناطق یعنی ائمه عليهم السلام است و یا این که همان طور که شب قدر نامعلوم است، قبر فاطمه عليها السلام نیز مجهول است.

د. تفسیر علمی آیه، در تفسیر نمونه، مورد توجه واقع شده که با طرح یک پرسش شروع می شود. با توجه به اختلافات طلوع و غروب خورشید در مناطق مختلف زمین، شب قدر در آمریکا چه موقع است؟ و در نهایت نتیجه

ص: ۹۳

۱- (۱) نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۲۶-۶۲۵.

۲- (۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۰ و بحارالانوار / ۴۳ / ۵۸ / ۶۵.

می گیرند که شب کره زمین هنگامی است که سایه آن یک دور می چرخد پس مقصود از شب قدر ۲۴ ساعت است (۱). البته مانعی ندارد که یک آیه با روش های مختلف تفسیر شود و همه تفاسیر لازم و صحیح باشد چون سطح معرفتی این روش ها با هم دیگر متفاوت است بلکه تفسیر کامل آیه با اعمال روش های معتبر امکان دارد و در آن صورت که ما به تفسیر جامع آیه دست میاییم. برای مطالعه بیش تر در مورد روش های تفسیری می توانید به کتاب های زیر مراجعه کنید.

مبانی و روش های تفسیر قرآن، عباسعلی عمید زنجانی، درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، روش ها و گرایش های تفسیری، حسین علوی مهر، اتجاهات التفسیر فی القرآن الرابع عشر، فهد بن عبدالرحمن بن سلیمان الرومی، در آمدی بر تفسیر علمی قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی (در مورد روش تفسیر علمی)، التفسیر العلمی للقرآن فی المیزان، دکتر احمد عمر ابوحجر، التفسیر والمفسرون، دکتر ذهبی، التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، آیت الله معرفت، اصول التفسیر وقواعده، شیخ خالد عبدالرحمن العکک، مذاهب التفسیر الاسلامی، گلدزیهر، روش های تفسیر قرآن، دکتر سیدرضا مودب (۲).

پنجم) شناخت گرایش های تفسیری مفسران و استفاده از آن ها در جای مناسب.

مفسران قرآن بر اساس باورهای مذهبی، کلامی و جهت گیری های عصری و تخصص های علمی و سلیقه و علاقه شخصی، رنگ خاصی به تفسیر خود می دهند که موارد زیر را شکل می دهد.

ص: ۹۴

۱- (۱) تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۹۳.

۲- (۲) کتاب درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، (به دو زبان عربی و اردو نیز ترجمه شده است)، کتابشناسی حاوی ۱۳۸ عنوان کتاب در زمینه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن معرفی کرده ایم.

۱. مذاهب تفسیری: مثل تفاسیر اسماعیلیه، تفاسیر شیعه، تفاسیر اهل سنت.

۲. مکاتب تفسیری: مثل تفاسیر معتزله هم چون متشابه القرآن، قاضی عبدالجبار و تفسیر ابومسلم و تفاسیر اشاعره هم چون تفسیر نسفی و تفسیر کبیر فخررازی و تفاسیر شیعه هم چون متشابه القرآن ابن شهر آشوب.

۳. سبک های تفسیری (الوان تفسیر)

الف) تفاسیر ادبی هم چون کشف زمخشری؛

ب) تفاسیر فقهی مثل تفسیر قرطبی و زبده البیان (مقدس اردبیلی)؛

ج) تفاسیر فلسفی هم چون تفسیر قرآن کریم، ملاصدرای شیرازی؛

د) تفاسیر اجتماعی هم چون تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب و تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی؛

ه -) تفاسیر اخلاقی هم چون تفسیر من وحی القرآن، علامه سید محمدحسین فضل الله؛

و) تفاسیر تاریخی هم چون تفسیر طبری (که علاوه بر روایی بودن به جنبه تاریخی نیز پرداخته است)؛

ز) تفاسیر علمی هم چون تفسیر الجواهر الطنطاوی(۱).

۴. جهت گیری های تفسیری (اتجاهات) هم چون تفاسیر جهادی، تقریبی، سیاسی، معنوی و تربیتی. مثل تفسیر الکاشف مغینه و من وحی القرآن، علامه فضل الله.

شناخت گرایش های تفسیری برای استفاده از تفاسیر و مفسران پیشین بسیار ضروری است، برای مثال کسی که می خواهد آیات فقهی قرآن را تفسیر کند لازم است تفاسیر فقهی مذاهب پنج گانه را بشناسد و به آن ها

ص: ۹۵

۱- (۱) برخی کتاب ها در روش های تفسیری و گرایشهای تفسیری هر دو جای می گیرد چرا که از جهتی از منبع خاص استفاده کرده اند از این رو روش بشمار می آیند و از طرف دیگر براساس علاقه و ذوق مفسر مطالب خاصی در آن زیاد به کار رفته که گرایش بشمار می رود.

مراجعه کند تا بتواند مجتهدانه آیات الاحکام را تفسیر کند و نیز برای بررسی آیات العقاید قرآن لازم است به تفاسیر مذاهب مختلف اسلامی و مکاتب کلامی مراجعه کند یا از دیدگاه های آن ها اطلاع یابد و گرنه تصویری ناقص از مباحث خواهد داشت.

البته روشن است که در مورد هر آیه ممکن است چند روش یا گرایش خاص مورد استفاده قرار گیرد و همه روش ها یا گرایش های مناسب یک آیه نباشد. ولی استفاده مناسب از گرایش های مختلف در تفسیر آیات، برداشت تفسیری را کامل و مفسر را جامع نگر می کند. برای اطلاع از ویژگی ها و تاریخچه و منابع گرایش های تفسیری مراجعه شود به منابعی که ذیل روش های تفسیری از دکتر محمد علی رضایی اصفهانی.

ششم: شناخت آسیب های تفسیر قرآن و پرهیز از آن ها(۱)

آسیب های تفسیر قرآن به چند دسته اساسی تقسیم می شود:

الف) آسیب های معرفتی: هم چون انحراف عقیدتی مفسر و ارائه تفسیرهای غیر صحیح از قرآن.

ب) آسیب های اخلاقی: هم چون عدم طهارت روح و در نتیجه عدم پایبندی به ضوابط تفسیر قرآن و تحمیل نظرات خویش بر قرآن که منتهی به تفسیر به رأی می شود.

ج) آسیب های علمی: هم چون نداشتن شرایط علمی مفسر و در نتیجه ضعف علمی در ناحیه ادبیات، علوم قرآن و... که موجب بی اعتبار شدن تفسیر می شود.

ص: ۹۶

۱- (۱) شاید مشکل باشد که «شناخت آسیب های تفسیر» را یک مرحله از مراحل برداشت تفسیر قرآن بدانیم، اما با توجه به این که بر کل منطق تفسیر قرآن سایه می اندازد، آسیب های تفسیر یک مانع اساسی فهم و تفسیر معتبر به شمار می آید، از این رو می توانیم آن را با تسامح یک مرحله (مرحله رفع مانع فهم و تفسیر) بشمار آوریم.

د: آسیب های روشی: هم چون عدم آگاهی از روش های تفسیر قرآن و عدم شناخت نسبت به تفسیر به رأی که نتیجه آن گرفتار شدن در دام تفسیر به رأی است. در مجموع می توان گفت مهمترین آسیب تفسیر قرآن همان تفسیر به رأی است (که در مباحث قبل بیان شد) تفسیر به رأی می تواند بر همه روش ها و گرایش های تفسیری سایه گستر شود و تفسیر را از اعتبار ساقط کند(۱).

تذکر: روش های تفسیر متن را به دو شیوه سمانتیک و هرمنوتیک تقسیم می کنند(۲)، روش سمانتیک (= سستی Semantics) تفسیر کتاب های مقدس از جمله قرآن، در پی کشف قصد مؤلف است، یعنی مفسر می خواهد مراد خدای متعال (= دلالت تصدیقی) را از آیات قرآن به دست آورد و روش دیگر (هرمنوتیک(۳) Hermenutice) است که در پی کشف نیت مؤلف نیست بلکه بر مطلق فهم تأکید دارند و معتقدند که هر متن از دیدگاه خاص مفسر مورد تفسیر قرار می گیرد؛ این نوع دوم همان تفسیر به رأی است یعنی محور فهم متن رأی و دیدگاه مفسر است و هدف مفسر آن است که نظر خود را بجای مؤلف متن بیان کند. در حالی که در دیدگاه سمانتیک (و براساس تعریفی که ما از تفسیر بیان کردیم) مفسر در پی فهم هدف و قصد مؤلف است که با توجه به قراین عقلی و نقلی به دست می آورد.

ص: ۹۷

۱- (۱) ر. ک: تفسیر به رأی، آیت الله مکارم شیرازی، درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و....

۲- (۲) ر. ک: روش شناسی مطالعات دینی، احد فرامرز قراملکی، ص ۲۰۴.

۳- (۳) البته براساس برخی از دیدگاه های هرمنوتیکی مثل شلایر ماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۷ م) هدف تفسیر کشف نیت مؤلف است. اما براساس دیدگاه های دیگر هم چون هایدگر و بانبز این گونه نیست. و نقش نیت مولف را کم کردند. ر. ک: در آمدی بر هرمنوتیک، احمد واعظی، ص ۴۷ به بعد و کتاب نقد، ش ۶-۵، ص ۵۹ به بعد و درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، ص ۲۶۷ به بعد.

برداشت از قرآن مستلزم طی مراحل شش گانه کلی است که منتهی به تفسیر معتبر می گردد که این مراحل منطق فهم و تفسیر قرآن است البته هر کدام از این مراحل نیازمند توضیح و تفصیل بیش تر و مقاله مستقل است که مجال دیگری را می طلبد. ما در این نوشتار نمای کلی مطالب را بیان کردیم، امید است توفیق توضیح و تفصیل بیش تر را بیابیم.

*پرسش

استخاره چیست و آیا استخاره با قرآن صحیح است؟

*پاسخ

در مورد استخاره روایات متعددی داریم از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام حکایت شده: اگر کسی بدون استخاره وارد کاری شود و مورد ابتلاء، امتحان و در معرض مشکلات قرار بگیرد پاداش به او داده نمی شود(۱). یا در روایت دیگری حکایت شده: «از شقاوت و بدبختی است که کسی عملی انجام دهد و استخاره از خدا نکند.»

با این حال لازم است مفهوم استخاره بررسی شود؛ آیا منظور از استخاره در روایات همین استخاره ای است که امروزه مشهور و مصطلح است که با «تسبیح» یا با «قرآن» انجام می دهیم. یا این که منظور از استخاره در روایات چیز دیگری است؟!

*پاسخ

استخاره ای که در روایت آمده «طلب خیر»(۲) کردن از خداست یعنی هر کاری را می خواهیم شروع کنیم اول از خدا بخواهیم، که خدایا! خیر مرا در این کار قرار بده! خدایا مرا در این کار راهنمایی کن! خدایا عاقبت این کار را ختم به خیر کن! این طلب خیر کردن و استخاره کردن است مثل این که ما در اول هر کاری «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می گوئیم و از خدا طلب خیر می کنیم این موجب برکت می شود و موجب راهنمایی خدا می شود.

ص: ۹۹

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۲- (۲) باب استفعال برای طلب می آید.

و از امام صادق علیه السلام حکایت شده: «اگر کسی از خدا طلب خیر کند خداوند به او خیر می دهد (۱)» اگر چه در آن کار مشکلاتی برای او واقع شود و (به ظاهر) نامطلوب باشد ولی عاقبت کار را خدا خیر قرار می دهد»

روش و چگونگی استخاره

در روایات از امام صادق علیه السلام حکایت شده: دو رکعت نماز بخوانید بعد استخاره کنید، طلب خیر کنید (۲) یا با دعا طلب خیر بکنید (۳) و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده: اگر عبدی و بنده ای از خدا طلب خیری (استخاره) کند اگر چه یک مرتبه، خداوند به او الهام می کند که چه کاری را انجام بدهد و او را به طرف کار خیر و چیزی که خیرش در اوست راهنمایی می کند (۴)؛ این همان طلب خیر و استخاره کردن در هر کاری است.

ولی چیزی که امروزه انجام می شود مثل استخاره با تسیح و مانند آن را بزرگان می فرمایند: «نوع من القرعه» نوعی قرعه کشی است یعنی اگر کسی بین دو کار، مشورت کرد و طلب خیر نمود، ولی نتوانست تشخیص بدهد که کدام بهتر است و متحیر ماند اینجا می گویند استخاره کند که «نوع من القرعه» نوعی قرعه کشی است که این راه را انتخاب کنم یا آن راه را، و این که «قرعه راه حل هر مشکلی است» در قواعد فقهی هم مطرح است (۵).

استخاره با قرآن

از امام صادق علیه السلام حکایت شده: اگر نتوانستی کاری را تشخیص دهی

ص: ۱۰۰

- ۱- (۱) بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۵۶.
- ۲- (۲) وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۴.
- ۳- (۳) نک: میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۲۶ به بعد.
- ۴- (۴) بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۵۷.
- ۵- (۵) نک: القواعد الفقهیه، آیت الله مکارم شیرازی.

قرآن را باز کن اولین چیزی که به چشمت آمد طبق آن عمل کن. مثلاً اگر آیه بهشت بود طبقش عمل کن اگر آیه عذاب بود طبقش عمل نکن (۱) اما در روایاتی نیز آمده که به قرآن تفأل نزنید (۲).

تفأل یعنی این که انسان، عاقبت چیزی را ببیند که در فارسی از آن به فال گیری تعبیر می شود همان طور که فال حافظ می گیرند آیا ما حق داریم با قرآن هم نوعی فال گیری انجام دهیم و تفأل بزنیم.

در روایات آمده است که تفأل به قرآن نزنید.

ولی استخاره با قرآن این است که اگر واقعاً انسان بر سر دو راه متحیر ماند بعد از طلب خیر از خدا، مشورت با اهلش و... باز هم نتوانست راهی را انتخاب کند قرآن را باز کند راهش را خدا نشان می دهد.

تذکر: برخی علما نسبت به انجام همین هم اکراه دارند یا این که در مورد روایاتش تشکیک می کنند و به تعبیری قرآن را بزرگ تر از آن می بینند که در معرض چنین کاری قرار گیرد. ولی برخی نیز عمل می کنند.

ص: ۱۰۱

۱- (۱) میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۲۸ و وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۷۵.

۲- (۲) همان، ج ۳، ص ۲۲۸.

آیا استخاره با قرآن، یا تفأل با قرآن، نوعی تفسیر به رأی نیست؟!*

* پاسخ

لازم است بین چهار مفهوم زیر تفاوت قائل شویم.

۱. تفسیر به رأی که حرام است؛

۲. تدبر، تفکر، تعقل و برداشت های شخصی قبل از بیان تفسیر که مطلوب است و توصیه شده است؛

۳. استخاره که نه تفسیر است و نه برداشت از قرآن، بلکه نوعی راه جویی از قرآن است که انسان بیند آیه عذاب آمد یا نه ولی این برداشت تفسیر نمی باشد و نباید هم به آن مرحله برسد.

۴. تفأل که نوعی فال گیری یا عاقبت بینی از قرآن، یا جویا شدن احوال غایب از قرآن می باشد و مانند آن که در روایات مورد نهی و منع قرار گرفته است. با آشکار شدن تفاوت این چهار موضوع پاسخ این پرسش و پرسش های مانند آن معلوم می شود.

چرا خداوند قرآن را آخرین کتاب قرار داد مگر نمی شد از اول خلقت آدم، قرآن کتاب بشریت باشد؟

* پاسخ

در اینجا لازم است که نخست به یک پرسش مقدماتی پاسخ دهیم که رابطه قرآن با کتاب های آسمانی دیگر چگونه است؟ از طرفی از آیات قرآن استفاده می شود که لازم است ما به کتاب های آسمانی دیگر ایمان داشته باشیم این مطلب هم در آیه ۴ سوره بقره اشاره شده و هم در آیه ۲۸۵ سوره بقره آمده است (۱). از طرفی دیگر در آیه سوم سوره آل عمران و آیات دیگری از قرآن اشاره شده که «قرآن مصدق» است، مصدق و مؤید کتب قبلی است از جمله تورات و انجیل اصلی (تحریف نشده) و کتاب های آسمانی دیگر را تأیید می کند پس دو مطلب تا اینجا روشن شد.

۱. قرآن مؤید کتاب های انبیاء قبلی است.

۲. ما باید به همه کتاب های آسمانی ایمان داشته باشیم.

در اینجا پرسش دیگری آشکار می شود که چرا اینگونه است؟

پاسخ

ادیان الهی و کتاب های آسمانی اصول مشترکی مانند توحید، نبوت و معاد را دنبال می کنند. از این رو در کتاب های آسمانی به این سه مطلب اشاره شده، البته بعد از پیامبران الهی تحریفات و انحرافات که در کتاب های آسمانی پیدا شده است موجب شده تا بر روی برخی از آیات الهی و

ص: ۱۰۳

۱- (۱) (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) بقره/

وحی ای که بر پیامبران نازل شده غباری گرفته شود و این غبار مانع از این شده که ما حقایق را بصورت کامل در تورات و انجیل کنونی بینیم.

ولی بسیاری از مطالب حقی را که پیامبران قبلی مانند، موسی و عیسی علیهم السلام فرموده اند را قرآن تأیید می کند، لذا ایمان به کتاب های آسمانی یعنی ایمان به اصول مشترک ادیان الهی؛ که ما همه این ها را تأیید می کنیم.

از طرف دیگر خداوند تبارک و تعالی هر پیامبری را که فرستاده در حقیقت تکمیل کننده معارف پیامبر قبلی بوده و هر کتاب جدیدی مرتبه ای بالاتر از معارف کتاب قبلی را بیان کرده به عبارت دیگر انسان ها هم چون دانش آموزانی هستند که گاهی در کلاس پنجم ابتدایی و گاهی در کلاس سوم راهنمایی و گاهی در کلاس سوم دبیرستان هستند و هر کدام از این مراتب نیاز به معلم خاص و کتاب خاص و برنامه خاصی دارد از این رو پیامبران الهی پشت سر هم آمدند تا کلاس معارف بشری را بالا ببرند و کتاب های آسمانی برنامه و متن این کلاس ها قرار گرفت.

خود به خود وقتی کسی در «دبیرستان» قرار می گیرد مطالبی که در «راهنمایی» یا «ابتدایی» خوانده را نفی نمی کند بلکه مطالب او تکمیل آن مطالب قبلی است و لذا کتاب های دبیرستان مؤید کتاب های راهنمایی و ابتدایی است.

در برنامه الهی هم همین گونه عمل شده یعنی پیامبران الهی آمدند به ترتیب کلاس های معرفت بشری را برای بشر گذاشتند و کتاب های آسمانی آورده شد تا به پیامبر اسلام رسیده که بالاترین کلاس، با والاترین کتاب و با آخرین دستاوردهای الهی، معارف الهی را برای بشر به ارمغان آورد که قرآن معجزه جاوید است.

به همین خاطر اگر کتاب دبیرستانی را ببری در کلاس اول ابتدایی، و بگویی این که باید این کتاب را ۱۲ سال بعد بخوانی، الآن بخوان! این ممکن نیست زیرا دانش آموز اول ابتدایی هنوز استعدادهایش شکوفا نشده هنوز

آمادگی دریافت آن معارف بلندی را که در دبیرستان مطرح می شود را ندارد.

بشر هم همین گونه بوده از زمان حضرت آدم علیه السلام به بعد آرام آرام این کلاس های معارف را گذرانده تا الان توانسته، برنامه کاملی هم چون قرآن را دریافت کند.

پس چیزی که باعث شد قرآن در آخر قرار گیرد همین ظرفیت، استعداد و تکامل عقل و فکر بشری می باشد. زیرا برخی از احکام و معارف الهی را آن بشر اولیه شاید گنجایش لازم را نداشتند جز تعداد انگشت شمار چنانچه برخی از آیات برای مردم آخرالزمان نازل شده مثلاً سوره «توحید» و اوایل سوره «حدید»^(۱) را در روایات ذیل این آیات آمده که خداوند این آیات را برای ژرف اندیشان آخرالزمان نازل کرده معلوم می شود که برخی از معارف قرآن هم هنوز برای برخی افراد قابل هضم کامل نیست و هنوز هم باید زمان بگذرد تا به عمق برخی از آیات و معارف قرآن پی ببریم و راز این که قرآن تفاسیر جدیدی دارد و خواهد داشت همین است، که هر چه عقل بشر رشد می کند و علم بشر پیشرفت می کند می تواند مطالب جدیدتری از قرآن دریافت کند و البته فرق این کتاب با کتاب های قبلی در همین است که این کتاب عمق دارد و چند لایه است و دارای بطون است. هر چه از آن برداشت شود باز هم ما به عمقش پی نمی بریم و می توانیم معارف جدیدتری از آن برداشت کنیم.

از این رو در برخی روایات آمده: «فهو فی کل زمان جدید وعند کل قوم غض الی یوم القیامه»؛^(۲) «قرآن در هر زمانی جدید است و تا روز قیامت برای هر گروهی تازه است»

از این رو هر چه زمان بگذرد نکات جدیدتری را می توان از قرآن برداشت کرد و این چنین کتابی شایسته است که در آخر قرار بگیرد.

ص: ۱۰۵

۱- (۱) (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)، (حدید/ ۳)

۲- (۲) میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۰ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۵.

آیا قرار دادن قرآن به عنوان آخرین کتاب الهی به حفظ قرآن از تحریف ارتباطی ندارد؟ مثلاً اگر در آن ابتدا قرآن به عنوان کتاب جاویدان قرار داده می شد مثل کتاب های دیگر تحریف می شد؟

* پاسخ

موضوع تحریف قرآن از جنبه های گوناگون قابل بحث است، این که بشر مورد خطاب قرآن ظرفیت لازم را برای فهم و حفظ این کتاب پیدا کرد ممکن است یکی از جهات فرعی باشد؛ ولی اصل مسأله تحریف به حفظ الهی برگشت می کند (وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ۱ که خداوند این کتاب را حفظ می کند و رمز اعجاز قرآن در همین است و دلایل عقلی و نقلی متعددی نیز برای عدم تحریف قرآن وجود دارد. (۱)

البته این مطلب را می توان به صورت یک احتمال مطرح کرد که در گذشته انبیای الهی کتاب هایی که می آوردند مردم به حفظ، کتابت و نگهداری آن اهمیت لازم را نمی دادند لذا کم کم بخشی از آن به فراموشی سپرده می شد.

ص: ۱۰۶

۱- (۲) نک: صیانه القرآن عن التحریف، آیت الله معرفت، سلامه القرآن من التحریف، دکتر نجارزادگان (فتح الله محمدی)

آیا قرآن در شب قدر و یک جا نازل شد، یا با توجه به شأن نزول های آیات، طی ۲۳ سال نازل شده است ؟

*پاسخ

در مورد نزول قرآن در شب قدر که فرمود: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ۱ دو نظر وجود دارد.

دیدگاه اول) نظر علامه طباطبایی رحمه الله و امثال ایشان می باشد که قرآن دو نزول دارد، یک نزول دفعی و یک نزول تدریجی، به عبارت دیگر یک انزال داریم یک تنزیل. یعنی یک بار قرآن در شب قدر به صورت جامع و یک باره، بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد، و بعد به مناسبت های گوناگون، و در وقایع مختلف آیاتی متناسب با آن حادثه نازل می شد. (۱)

دیدگاه دوم) این است که (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) بدین معنا نیست که قرآن در شب قدر یکبار نازل شده باشد بلکه شب قدر آغاز نزول قرآن است. برخی از مفسران و صاحب نظران معاصر بر این دیدگاه پا فشاری می کنند که نزول قرآن کریم در شب قدر شروع شد و آیات دیگر به مناسبت در طول ۲۳ سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. بنابراین شب قدر، شب آغاز نزول قرآن بوده است. (۲)

نتیجه گیری

اگر دیدگاه دوم را بپذیریم که پاسخ روشن می شود و اگر دیدگاه اول را کسی پذیرفت باید توجیه شود که مقصود این بوده که قبل از نزول قرآن در مناسبت های مختلف، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک اطلاع کلی داده شده و بعد براساس موارد خاص این آیات به ایشان یادآوری شد.

ص: ۱۰۷

۱- (۲) نک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲۰، ص ۴۶۹.

۲- (۳) نک: التمهید، علامه محمد هادی معرفت، ج ۱، ص ۱۰۹ به بعد.

آیا می توان قرآنی ندوین کرد که به ترتیب نزول سوره ها باشد؟

*پاسخ

این که قرآن به ترتیب نزول باشد مانعی ندارد چنانچه نقل شده قرآنی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمع آوری کرد (مصحف علی) به ترتیب نزول بوده است و این قرآنی که اکنون در محضرش هستیم، قرآنی است که به ترتیب نزول جمع آوری نشده ولی همین قرآن مورد تأیید ائمه اطهار علیهم السلام قرار گرفته و این طور نیست که این قرآن بر خلاف آن قرآن باشد یعنی در حقیقت هر دو قرآن است فقط ترتیب سوره ها فرق می کند.

یادآوری

نکته قابل توجه این است که مسأله ترتیب نزول اکنون هم در تفسیر آیات رعایت می شود؛ یعنی مفسرین گرانقدر برای تفسیر آیه ای، اول دقت می کنند که این آیه قبل و بعدش چه آیه ای نازل شده و یا قبل از چه سوره ای نازل شده، ناسخ و منسوخش را در نظر می گیرند و از همین روش ترتیب نزول استفاده می کنند و تا حد امکان و تا آنجایی که دسترسی باشد این موضوع رعایت می شود. از این رو اگر آیات قرآن را جابجا کنیم مشکلی را حل نمی کند چنانچه برخی از تفاسیر این کار را کرده اند^(۱).

تذکر: نکته مهمی که نباید از آن غافل شویم و لازم به یادآوری است مسأله «مصلحت جهان اسلام» است. امروزه قرآنی که در جهان به چاپ

ص: ۱۰۸

۱- (۱) مثل تفسیر «بیان المعانی علی حسب الترتیب النزول» از هویش ۱۳۵۵ هـ - ق ۶ مجلد است و همچنین «تفسیر الحدیث» از محمد عزّه نابلسی ۱۴۰۰ هـ - ق که از سوره حمد و بعد علق شروع می کند تا آخرین سوره که نصر است و ۶ مجلد است.

می‌رسد براساس قرائت (حفص از عاصم) و به این ترتیب خاص است یعنی از سوره حمد شروع می‌شود و تا سوره ناس به اتمام می‌رسد. و در تمام جهان اسلام به یک صورت عمل می‌شود - البته در برخی از کشورها قرائت‌های دیگری را هم چاپ می‌کنند - ولی عموم مسلمین همین قرآنی که ما داریم را در اختیار دارند و این در حقیقت نقطه وحدت مبارکی بین امت اسلامی است و صلاح نیست ما این نقطه وحدت را به عامل تفرقه تبدیل کنیم و قرآن‌های متعددی به صورت‌های گوناگون که سوره‌ها یا آیات را جابجا بکنیم به چاپ برسانیم و زمینه‌هایی برای تحریف قرآن، یا حداقل تهمت تحریف قرآن، پیدا شود.

بنابراین صلاح مسلمین هم در تغییر این وضعیت نیست، زیرا مسلمان‌ها اجماعی مربوط به قرآن‌های موجود دارند، به خلاف مسیحیت که انجیل‌های متعدد دارند، و در مورد تحریف تورات بحث‌های جدی مطرح است. ولی در مورد قرآن و تحریف ناپذیری قرآن همه مسلمان‌ها و به ویژه علمای اسلام تأکید دارند و این قرآن هم اکنون در دست همه به صورت یکسان است که نعمت بزرگی است و این نعمت را ما نباید از دست بدهیم.

علاوه بر مطالب فوق این نکته را هم اضافه کنیم که در مورد جمع قرآن، دو دیدگاه عمده وجود دارد:

دیدگاه اول) حضرت آیت الله خویی رحمه الله در البیان و برخی از محققان دیگر با دلایل متعدد بر این باورند که این قرآنی که در دست داریم در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین گونه جمع شده بوده یعنی از سوره حمد تا سوره ناس و همین قرآن مورد تأیید ائمه قرار گرفته است و در احادیث حکایت شده که این قرآن موجب نجات است و صحیح است و به عبارت دیگر تحریف نشده است.

دیدگاه دوم) برخی از مفسران و صاحب نظران علوم قرآنی معاصر بر آن

هستند و اکثر اهل سنت هم همین دیدگاه دوم را دارند که قرآن کریم در زمان عثمان جمع آوری شده این ترتیبی هم که در سوره ها قرار گرفته شده، ترتیبی بوده که در زمان عثمان مشخص شده ولی بعدها همین قرآن مورد تأیید ائمه علیهم السلام نیز قرار گرفته است(۱). بنابراین طبق برخی روایات ترتیب آیات به دستور خود پیامبر بوده که حضرت مثلاً می فرمودند: این آیه را در کجا قرار دهید(۲).

اما در مورد ترتیب سوره ها چنانچه گذشت دو نظر وجود دارد یکی این که در زمان پیامبر این کار صورت گرفته، و دیگر این که بعد از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان عثمان این کار انجام شده است در هر دو صورت مهم این است که این قرآن مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است. و همان طور که بیان شد به هم زدن این ترتیب، نه به مصلحت جهان اسلام است و نه فایده ای دارد، چون در تفسیر آیات، مسأله ترتیب نزول آیات، مد نظر است و رعایت می شود.

ص: ۱۱۰

۱- (۱) ر. ک: التمهید فی علوم القرآن، آیت الله معرفت، و پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمدباقر حجتی.

۲- (۲) ر. ک: همان ها.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» با کدام سوره بر پیامبر نازل شد و آیا اولین آیه بود که بر پیامبر نازل شد و یا این که یک شعار دینی بود که حضرت رسول نامه های خود به پادشاهان را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می کردند؟

* پاسخ

بخش اول) آیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) صد و چهارده بار در قرآن کریم آمده است و صد و سیزده سوره قرآن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دارد و سوره براء بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ندارد. ولی در آیه ۳۰ سوره نمل در نامه ای که حضرت سلیمان علیه السلام، به ملکه سبا نوشت آمده است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ۱ بنابر این ۱۱۴ بار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در قرآن آمده است.

مشهور این است که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ همه سوره ها، جزء سوره است. مشهور مفسران و دانشمندان از جمله مرحوم علامه طباطبایی، می فرمایند: اولین سوره ای که نازل شد، سوره علق بود که با (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) (همراه آیات اول این سوره)، اول بعثت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد بنابر این نظر، اولین «بِسْمِ...» که نازل شد در سوره «علق» واقع شده است.

ولی در مقابل، برخی از مفسران اهل سنت مثل زمخشری در تفسیر کشاف معتقدند اولین سوره ای که نازل شد، سوره «حمد» بود. بنابراین نظر، اولین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که در قرآن نازل شده همان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوره حمد می باشد (۱).

ص: ۱۱۱

۱- (۲) برای اطلاع بیش تر از مباحث فوق به کتاب های علوم قرآن مثل: التمهید فی علوم القرآن، علامه معرفت و پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمدباقر حجتی مراجعه کنید.

جمع بین این دو نظر به این صورت است که، اولین آیات که بر پیامبر نازل شد، آیات اول سوره علق بود که سوره کامل نبود، ولی با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، و همراه چند آیه اول سوره علق، نازل شد.

سپس پنجمین سوره ای که بر پیامبر نازل شد سوره حمد بود که گفته شده اولین سوره کامل قرآن بود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و در نمازها هم خوانده می شود. بنابراین باید از اولین سوره هایی باشد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. از این رو نتیجه بحث این می شود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ جزئی از قرآن است که اولین بار با سوره «علق» نازل شد و با اولین سوره کاملی که نازل شد سوره حمد بود.

پاسخ بخش دوم) از آیه ۳۰ سوره «نمل» که ذکر شد به دست می آید که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مخصوص پیامبر اسلام، و قرآن کریم نیست، بلکه از زمان حضرت سلیمان علیه السلام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مرسوم بوده و اول نامه ها نیز می نوشتند، و این عظمت آیه شریفه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را نشان می دهد حتی در برخی از روایات آمده است:

«کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم اللّٰه فهو ابتر» (۱) هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود آن کار ابتر (۲) است. یعنی آن کار نتیجه نمی دهد و به عبارت دیگر آن عمل برکت لازم را که باید داشته باشد، ندارد.

در حقیقت «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ*» علاوه بر این که آیه قرآن است، یک شعار اسلامی نیز می باشد و این منافاتی ندارد با این که این شعار و این مُهر الهی که بر کارهای ما زده می شود آیه قرآن باشد.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵۸.

۲- (۲) ابتر یعنی دُم بریده.

مقصود از آیات محکم و متشابه چیست؟ و چگونه باید آن‌ها را شناخت و معنا کرد؟

* پاسخ

موضوع محکم و متشابه در آیه هفتم سوره آل عمران مطرح شده

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ) ۱ مضمون آیه شریفه این است که خداوند کتاب را بر تو نازل کرد، که برخی از مطالب و آیات آن محکم است و آن‌ها مرجع هستند و دسته دوم آیات متشابه

آیات محکم یعنی چه؟

آیات محکم، به آیاتی گفته می‌شود که نص باشند یا در حد ظهور باشند و احتمال مخالفت در آن نباشد، یا احتمال ضعیف باشد. به عبارت دیگر آیه ای مثل آیه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ۲ هیچ چیز مانند خدا نیست یا آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بگو خدا یکی است؛ این آیات و مانند آن محکم است زیرا هیچ احتمال دومی در آن‌ها وجود ندارد و اگر آیه نص باشد یعنی صد درصد لفظ با معنا مطابقت داشته باشد و احتمال معنای دوم در مورد آیه نرود یا این که ظاهر باشد یعنی بیش از ۵۰ درصد احتمال داشته باشد به طوری که انسان به معنا اطمینان پیدا کند، این را می‌گویند آیه ظهور دارد. چنین آیاتی را آیات محکم می‌نامند.

آیاتی که به عنوان مثال دو احتمال مساوی در آن وجود داشته باشد این آیات متشابه است یعنی این ها مشابه یکدیگرند و انسان را به اشتباه می اندازند. حدود ۲۰۰ آیه در قرآن شمرده اند، که از آیات متشابه است (۱).

روش تفسیر آیات متشابه

در مورد تفسیر آیات متشابه وظیفه مفسر این است که آیات متشابه را به محکومات برگرداند برای مثال اگر شما به آیه شریفه (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) دست خدا بالای دست های آن هاست ظاهر واژه «ید» یعنی دست، ممکن است کسی توهم کند که مقصود این است که خدا مثل ما دست دارد، چون این احتمال در آیه وجود دارد و احتمال دومی هم وجود دارد، که بگوییم «مقصود از دست اینجا قدرت است» چون عقلاً دلیل داریم که «خداوند جسم نیست» بنابراین مقصود اینجا «دست جسمانی نیست» بلکه مقصود قدرت خداست که فرای همه قدرت هاست، یا معنای دیگری را در آن احتمال بدهیم.

در این موارد که آیه متشابه می شود و چند احتمال در آن وجود دارد، باید آیه را به آیات محکم ارجاع بدهیم. به عنوان مثال این آیه شریفه را ارجاع می دهیم به آیه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) در سوره شوری می فرماید «يَدُ اللَّهِ» و اینجا می فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) هیچ چیزی مانند خدا نیست

ص: ۱۱۴

۱- (۱) برای اطلاع بیش تر از این مباحث به کتاب های علوم قرآن، مثل التمهید فی علوم القرآن علامه معرفت و نیز کتاب علوم قرآنی ایشان (فارسی) مراجعه کنید.

یعنی خدا مثل ما دست ندارد یعنی جسم نیست، پس معلوم می شود که ظاهر این آیه «یدالله» مراد نیست و باید آیه را به معنای «قدرت» تأویل کنیم. بنابراین آیات متشابه را باید به محکمت برگردانیم.

در همین آیه هفتم سوره آل عمران هم، ما را راهنمایی می کند و می فرماید: (هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ) ۱ یعنی این آیات محکم، مادر «کتاب» است. «ام» یعنی «محل رجوع» به امام جماعت هم که می گوئیم «امام» چون دیگران به او رجوع می کنند و اقتدا می کنند و محل رجوع دیگران است. آیات محکم محل رجوع و اساس است و بقیه به او بر می گردند. به «مادر» هم که «ام» می گویند به این علت است که فرزند به سوی او باز می گردد. بنابراین محکمت در آیات قرآن حکم مادر را دارند و باید آیات دیگر به آن ها برگردند تا معنای آن ها روشن شود.

هم چنین در سوره قیامت می فرماید: (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) ۲ برخی انسان ها روز قیامت به پروردگارشان نگاه می کنند. اگر ظاهر این آیه شریفه را بگیریم نتیجه این می شود که یا «خداوند جسم است که دیگران می توانند به آن نگاه کنند» یا نه مقصود از «ناظره»، در اینجا «شهود دل» است یعنی با چشم دل او را درمیابند؛ چون دو احتمال در آیه وجود دارد، بنابراین آیه از آیات متشابه می شود و برای تفسیرش باید آنرا به آیات محکم ارجاع بدهیم. آیه محکمی مثل: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) ۳ خداوند را چشم ها درکش نمی کنند ولی او چشم ها را درک می کند. از این آیه فهمیده می شود که خداوند دیدنی نیست، چون جسم نیست که کسی او را ببیند اگر

جسم باشد محدود است و مخلوق است، بنابراین (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) که دو احتمال در آن بود یکی «شهود با چشم» و یکی «شهود با دل» معنایش شهود با چشم نمی باشد که انسان با چشم سر خدا را ببیند زیرا دیدن با چشم سر لازمه اش این می شود که خداوند جسم باشد از این رو با توجه به آیه محکم ۱۰۳ سوره انعام، معنای آیه متشابه (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) روشن شد.

در سوره بقره آیه ۱۰۶ می فرماید: «هیچ آیه ای را منسوخ نمی کنیم و از یاد مردم نمی بریم مگر این که بهتر از آن یا مانند آن را برای مردم بیاوریم.» مگر قانون خداوند درباره همه چیز مطلق نیست و مگر ضعیف و بهتر دارد که این طور گفته شده در خصوص این آیه و ناسخ و منسوخ کمی توضیح دهید.

* پاسخ

این پرسش در حقیقت به بحث ناسخ و منسوخ مربوط می شود که از مباحث علوم قرآن است.

گاهی اوقات حکمی به صورت موقت از طرف خداوند صادر می شود و بعد از مدتی که زمان آن حکم تمام می شود حکم دیگری جایگزین آن می شود. به عنوان مثال در زمان جنگ در هر کشوری قوانین و احکامی خاص وضع می شود که این احکام و قوانین موقت است و بعد از این که شرایط جنگی برطرف شد آن حکم برداشته می شود و یک حکم دائمی جایگزین آن می شود به این فرایند اصطلاحاً «نسخ» می گویند. به آن حکم اولی که برداشته شد «حکم منسوخ» می گویند و به دومی که جایگزینش شد «حکم ناسخ» می گویند.

اما آیه مذکور که می فرماید: «ما هیچ آیه و نشانه ای را نسخ نمی کنیم یا به فراموشی نمی سپاریم مگر این که بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم.» (۱) این آیه شریفه را مفسرین سه گونه تفسیر کرده اند.

اول) این آیه مربوط به مسلمان ها و همان طور که گذشت، جایگزینی احکام دائمی به جای احکام موقت می باشد، یعنی نسخ آیه ای که حکم موقتی را دربرداشته، به وسیله آیه ای دیگر که حکم دائمی را به همراه دارد.

ص: ۱۱۷

۱- (۱) (ما نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا) (بقره/ ۱۰۶)

مثلاً: به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده بود به سوی بیت المقدس نماز بخوانند بعد از مدتی که شرایط عوض شد زمان این حکم موقت نیز پایان یافت لذا این حکم برداشته شد و حکم دائمی که نماز به سوی مسجد الحرام است بیان شد که در آیه ۱۴۴ سوره بقره تغییر قبله از بیت المقدس به مسجد الحرام آمده است.

دوم) این آیه به یهودیان و مسأله تورات مربوط می باشد زیرا یهودیان گاهی برخی آیات تورات را تغییر می دادند یا به فراموشی می سپردند در اینجا می فرماید: «اگر چنین چیزی اتفاق افتاد ما بهتر از آن را می آوریم.» در حقیقت این آیه به تورات و نسخ و فراموشی آیات آن اشاره دارد.

سوم) آیه مربوط به تغییر و جایگزینی معجزات و نشانه های الهی در بین مردم باشد که اصطلاحاً به آن «نسخ تکوینی» می گویند.

به عنوان مثال یک رهبر الهی در جامعه ظهور می کند و بعد شهید می شود یا رحلت می کند، خدا شخص دیگری را مثل او یا بهتر از او جایگزین او می کند و این طور نیست که اگر پیامبری یا امامی یا ولی خدایی از دنیا برود و به اصطلاح نسخ شود، خداوند جایگزین بهتر یا مثل او را نداشته باشد. این سه تفسیر در مورد این آیه شریفه مطرح شده است (۱). البته مانعی ندارد که این آیه به هر سه معنا اشاره داشته باشد چون ما «استعمال لفظ در اکثر از معنا» را در قرآن قبول داریم.

اگر نسخ در آیه مذکور به معنای اول باشد یا به هر سه معنا باشد به هر حال معنای اول را هم در بر می گیرد از این رو پرسش «قانون خدا مگر بد و خوب دارد یا ضعیف و قوی دارد؟ و یا این که مگر تمامی قوانین خداوند از

ص: ۱۱۸

۱- (۱) ر. ک: نمونه، المیزان و تفاسیر دیگر ذیل آیه ۱۰۶ بقره.

نظر خوبی یکسان نیستند.» را چنین پاسخ می دهیم که همان طوری که گذشت نسخ یعنی تغییر یک قانون، قانونی که در اصل، موقت و برای شرایط خاصی قرار داده شده بود. قوانین هم معمولاً تابع مصلحت ها هستند، یعنی هر مصلحتی که پدید می آید یک قانونی را مناسب با آن قرار می دهند.

به عنوان مثال گاهی در شرایط جنگی یک قانونی می آید که در شرایط عادی، دیگر آن قانون کارآیی ممکن را ندارد یعنی مصلحت ها و ضرورت ها تغییر کرده لذا قانونی می آید که از جهاتی ممکن است بهتر از آن باشد.

از این رو این تعبیر آیه (بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا) یعنی چه؟ یعنی قانون دومی که می آید آیا قانونی است که مثل اوست یا بهتر؟ اگر قانونی بهتر است، چرا از اول نیامد پاسخ این است که همان طوری که آن حکم در شرایط جنگی بهترین حکم و بهترین قانون است، این حکم هم در شرایط صلح بهترین قانون است. اگر قانون زمان صلح را ببریم در زمان جنگ، قانون خوبی نخواهد بود و موجب ضرر است و اگر قانون جنگی را در زمان صلح اجرا کنیم، مردم اذیت می شوند چون سخت گیرانه است. پس هر قانونی در شرایط خودش خوب است. ممکن است این دو قانون کاملاً مثل هم باشد، ولی آن قانون در آن شرایط بهترین است و قانون دوم در شرایط عادی بهترین است. (۱) - (۲)

ص: ۱۱۹

۱- (۱) ممکن است اینجا «او» را به صورت «واو» معنا کنیم بدین صورت که اگر مثلاً در شرایط جدید آیه یا قانون یا شخصیتی بیاید نسبت به شرایط مکانی و زمانی جدید، آثار و فوایدی همانند مورد قبلی دارد، هر چند که در شرایط جدید باز حکم دوم بهتر است. یعنی در شرایط جدید و شرایط قبلی ممکن است هر دو قانون نظم ایجاد می کرد اما در شرایط جدید با توجه به شرایط صلح این قانون بهتر از آن قانون جواب دهد. یعنی ممکن است یک حکمی، هم مثل قانون قبلی باشد، هم در شرایط جدید فوایدش بهتر از آن قانون باشد.

۲- (۲) برای اطلاع بیش تر از مبحث نسخ به کتب علوم قرآن و نیز تفاسیر قرآن ذیل آیه ۱۰۶ بقره مراجعه فرمایید.

در مورد این که قانون خداوند نسخ شده باشد به همان معنای اول، آیا در خود قرآن هم آیات منسوخ داریم یا خیر؟

* پاسخ

در مورد نسخ در قرآن و این که آیا آیات ناسخ و منسوخ داریم بین محققان و مفسران نظرهای متفاوت وجود دارد؛ برخی از مفسران به ویژه اهل سنت آیات زیادی از قرآن را ناسخ آیات دیگر معرفی می کنند که سیوطی در «الاتقان» و دیگران آن ها را جمع آوری کرده اند. ولی برخی از محققان و مفسران معاصر معتقدند به این گستردگی - که برخی مطرح کرده اند - در قرآن آیات ناسخ و منسوخ وجود ندارد و حتی برخی از محققان مثل حضرت آیت الله خویی رحمه الله این را به یک آیه منحصر می داند، آن هم آیات ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله است. (۱)

یادآوری

در آیه قبله، ناسخ در قرآن و منسوخ در سنت می باشد، چون در سنت پیغمبر بوده که به سوی بیت المقدس نماز می خوانده، بعد ناسخش در قرآن وارد شده است که در پرسش قبل گذشت. بنابراین اصل مسأله نسخ، در احکام اسلامی وجود داشته، ولی در مورد تعدادش در آیات قرآن اختلاف نظر وجود دارد.

ص: ۱۲۰

۱- (۱) ر. ک: البیان، آیت الله خویی، مبحث نسخ.

برخی از آیات قرآن مانند آیات مربوط به میهمانان حضرت ابراهیم در چند سوره از قرآن تکرار شده علت این تکرار چیست ؟ یا عبارت (وَقَوْلُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) زیاد تکرار شده ؟ این همه تکرار به چه علت است ؟

* پاسخ

در مورد مطالب، واژه ها و کلماتی که در قرآن تکرار شده مانند سوره الرحمن که آیه (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) ۱ چندین بار تکرار شده یا داستان حضرت موسی و حضرت آدم علیه السلام و هم چنین داستان میهمانی حضرت ابراهیم و نیز آیه (يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) ۲ که در چند جای قرآن آمده است در این زمینه مفسران دو دیدگاه دارند.

دیدگاه اول) برخی از مفسران و متفکران اسلامی معتقدند که در قرآن «تکرار» وجود ندارد بلکه بعضی از این واژه ها، لفظاً تکرار شده اما در حقیقت در معنا تکرار وجود ندارد. بدین صورت که ما هر مورد را مثلاً (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) یا آیه (وَقَوْلُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) با قبل و بعدش که در نظر بگیریم، معنای جدیدی را به ما منتقل می کند در یک آیه می فرماید: «کدام نعمت را شما تکذیب می کنید؟» مثلاً اشاره می کند به آسمان ها، زمین و جای دیگر اشاره می کند به انسان و همین طور موارد دیگر. در حقیقت سوال جدید و مطلب تازه ای است.

یا داستان آدم و موسی علیهما السلام و انبیای دیگر که تکرار شده، در هر بار از زاویه خاصی، به این داستان نگاه شده و مطالب تازه و نوینی را به خواننده

معرفی می کند. بنابراین هر چند به نظر می رسد گاهی الفاظ تکرار شده، ولی معانی تکراری نیست!

دیدگاه دوم) برخی معتقدند تکرار در قرآن هست، ولو لفظاً ولی ما باید ببینیم «چرا در قرآن مطالبی مکرر آمده است؟» قبل از پاسخ به این پرسش بنگریم که «قرآن چگونه کتابی است؟» قرآن کتاب تربیت است، کتاب تربیت و هدایت مستلزم آن است که گاهی اوقات، مسائل تربیتی برای کسی که مورد تربیت قرار می گیرد تکرار شود، هر مربی و هر معلمی، هر پرورشگری مطالبی را مکرر برای شخص مورد تربیت می گوید، تا این ها برایش ملکه شود و در ذهن و جان او جای گیرد و به صورت ثابت در آید. و این اشکال ندارد و در نظام تعلیم و تربیت امروزی تکرار را کسی منع نمی کند البته نباید تکرار ملال آور و خسته کننده باشد بلکه لازم است در حد ضرورت و مصلحت باشد.

قرآن هم کتاب تربیتی است و از همین روش استفاده کرده است. بنابراین باید گفت. اولاً تکرارهای قرآن فایده های تربیتی دارد و هر تکراری ناپسند نمی باشد. دوم این که به مناسبت های مختلف و در حد ضرورت تکرار شده است و سوم این که در هر قسمتی از این تکرارها همان طور که اشاره شد از زاویه خاصی نگاه شده مثلاً همین دو موردی که در پرسش آمده داستان میهمانی حضرت ابراهیم در سوره هود آیه ۶۹ آمده و در سوره عنکبوت آیه ۳۱ هم این مطلب را می بینید اما در سوره هود، میهمان نوازی حضرت ابراهیم و آداب میهمان داری مورد تاکید واقع شده است و در سوره عنکبوت اصلاً بحث میهمان نوازی حضرت ابراهیم مطرح نشده است بلکه بعد دیگری از مطلب مورد توجه واقع شده است که این فرشتگان آمدند خانه حضرت ابراهیم علیه السلام و چی گذشت! و چه کاری انجام دادند!

یعنی در هر کدام از این آیات می بینیم به مناسبت آن استفاده ای که می خواستند از این داستان بکنند یک پنجره ای از این داستان باز شده است. چهارم این که تکرار این داستان و امثال آن نشان می دهد این ماجرا خیلی مهم است یعنی خود تکرار، نشان می دهد که این مطلب مهم است و باید به آن توجه ویژه شود و از زاویه های مختلفی به این موضوع نگاه شود. لذا در مورد (يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) موضوع آیات در مورد رستاخیز و انکار مخالفین است که چه موقعی این وعده رستاخیز واقع می شود؟ و می بینیم در آیه های مختلف که در هر موردی یک واقعه ای بوده و این سوال از طرف مخالفین تکرار شده و پاسخ مناسب همان واقعه هم داده شده است.

لذا امکان دارد افراد متعددی، در وقایع گوناگونی یک سوالی را از پیامبر کرده باشند، و پاسخ های مناسب خودشان را در همان واقعه، گرفته باشند. از این رو اگر به موارد سوال در آیات مراجعه شود متوجه می شویم که مسأله تکرار در این موارد حداقل کمتر به ذهن می رسد.

معنای جزء، حزب و رکوع در قرآن چیست؟

* پاسخ

برای قرآن تقسیمات مختلفی ذکر شده است از جمله این تقسیمات جزء، حزب، خمس، عشر و رکوع است که هر یک را به طور مختصر توضیح می دهیم.

۱. جزء

قرآن کریم دارای سی جزء است که تقریباً هر جزء، با جزء دیگر از نظر طول برابر است. این تقسیم بندی را برای آنکه قرائت روزانه قرآن آسان باشد انجام داده اند. در قرآن رسمی جهان اسلام که به خط عثمان طه است هر جزء، در حدود ۲۰ صفحه پانزده سطر آورده شده است که مجموعاً ۶۰۴ صفحه می باشد.

۲. حزب

هر جزء از اجزای سی گانه قرآن، ۲ یا ۴ حزب و کل قرآن ۶۰ یا ۱۲۰ حزب است.

۳. خمس و عشر

هر پنج آیه را خمس [خ] و هر ده آیه را عشر [ع] تقسیم کرده اند و این عمل را تخمیس و تعشیر می گویند. به این تقسیم بندی ها در حاشیه قرآن اشاره شده است. (۱)

۴. رکوع

از جمله این تقسیم بندی ها رکوع های قرآن است. رکوع ها، بر خلاف سایر تقسیم بندی های قرآنی، طول و اندازه مساوی و معین ندارند، بلکه هر

ص: ۱۲۴

۱- (۱) تقسیم بندی های مختلفی که ذکر شد هر کدام می تواند برای هدفی خاص مثل راحت شدن قرائت و قرائت روزانه یا برای آسان شدن آدرس دهی در قرآن یا برای وصول و پیدا کردن سریع یک سوره یا آیه باشد.

رکوع فزازی چند از آیات قرآن مجید است که معمولاً دارای محور موضوعی واحد می باشد. برای مثال آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره مبارکه بقره یک رکوع از قرآن مجید می باشد که داستان خلقت حضرت آدم علیه السلام را بیان می کند.

شیعیان در نمازها بعد از قرائت حمد یک سوره کامل می خوانند اما برخی مذاهب اسلامی در رکعات نماز پس از قرائت حمد، یک رکوع از قرآن می خوانند و نام گذاری رکوع نیز به همین موضوع بر می گردد. در قرآن برای نشان دادن پایان هر رکوع از حرف (ع) استفاده شده است. عدد رکوعات قرآن طبق نظر مشهور ۵۴۰ فقره است. (۱)

ص: ۱۲۵

۱- (۱) مجله رکوع، تألیف واحد پژوهشی مجمع قرآن مشکوه، ۱۳۷۹.

ملاک مشخص شدن سوره ها و آیات قرآن چگونه بوده است؟

*پاسخ

سوره

حکایت شده که تعیین سوره های قرآن، به وسیله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»* بوده است یعنی هر گاه که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»* جدیدی نازل می شد، معلوم می شد که سوره جدیدی شروع شده و سوره قبلی پایان یافته است مگر در مورد سوره «برائت» که از این قاعده مستثنی است. چون «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»* ندارد.

آیه

آیات قرآن، به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هر کدام در جای خود قرار می گرفت. (۱) در برخی از نقل ها آمده که هر جا پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در حال قرائت توقف می کردند و نفس تازه می کردند، آنجا را به عنوان رأس یک آیه قرار می دادند.

از روایات متعددی به دست می آید که جای آیات قرآن را خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مشخص می کردند و اندازه آیات را، هم به امیرالمؤمنین علیه السلام و هم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله استناد داده اند و حتی در روایات آمده وقتی آیه ای نازل می شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور می دادند که این آیه را در فلان سوره در فلان جا قرار دهید.

ص: ۱۲۶

۱- (۱) ر. ک: التمهید فی علوم القرآن، آیت الله معرفت، ج ۱، ص ۲۷۵.

مثلاً آیه (وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ) ۱ وقتی نازل شد - برخی گفته اند این آخرین آیه ای بود که نازل شد - در سوره بقره قرار گرفت، (۱) پس این بدان معنا نیست که سوره بقره آخرین سوره ای است که به پیامبر نازل شده بلکه جای این آیه در آنجا قرار گرفته است.

پس آیات و سوره ها را می توان گفت که «توقیفی» است؛ یعنی تعیین سوره ها، مقدار سوره ها و آیات، به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وحی بوده و به استناد معصومین علیهم السلام می باشد. (۲) مثلاً مشهور است که مجموع آیات قرآن که تعداد آن ۶۲۳۶ آیه می باشد به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و قرائت این حضرت نسبت می دهند که آن هم طبق قرائت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. هرچند که در این مورد تحقیقات بیش تری مورد نیاز است که امیدواریم برخی از محققان قرآنی این بحث را به عنوان موضوع پایان نامه و کتابی انتخاب کنند و تحقیق کامل تری در این زمینه انجام دهند.

ص: ۱۲۷

۱- (۲) سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۲ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲- (۳) نک: التمهید فی علوم القرآن، آیت الله معرفت، ص ۲۷۵ به بعد.

اشاره

*خداشناسی

*راهنماشناسی

*امام شناسی

*معادشناسی

ص: ۱۲۹

*پرسش

خداوند متعال در قرآن می فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و از این آیه بر می آید که خداوند قابل دیدن نیست و از طرفی در آیات دیگری مانند (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ...) می فرماید خداوند نور است و یا در دعای کمیل آمده «یا نور و یا قدوس» در حالی که نور قابل دیدن است این آیات چگونه قابل جمع است ؟

(۱)

*پاسخ

در بعضی از آیات قرآن کریم سخن از «نور» گفته شده از جمله:

در آیه ۳۵ سوره نور می فرماید: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ) ۲ خداوند نور آسمان ها و زمین است.

- در برخی از آیات دیگر قرآن نیز اشاره شده که ایمان نور است و انسان را از ظلمات به سوی نور خارج می کند(۲).

- در سوره مائده قرآن کریم را نور نامیده است(۳).

- در سوره انبیاء هدایت الهی را نور معرفی می کند(۴).

- برخی آیات آیین اسلام را به عنوان نور مطرح می کند(۵).

- شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به نام چراغ، و نور روشنی بخش معرفی می شود (سراجاً مُنیراً) ۷.

ص: ۱۳۱

۱- (۱) نور / ۳۵.

۲- (۳) بقره / ۲۵۷.

۳- (۴) مائده / ۱۵.

۴- (۵) انبیاء / ۱۲۲.

۵- (۶) صف / ۸.

- در برخی از احادیث هم آمده است که «علم نور است»^(۱) یا امامان معصوم علیهم السلام نور هستند^(۲). با توجه به مطالب فوق لازم است بدانیم که «نور» چیست؟ نور یک پدیده ای است که در ذات خودش آشکار است و چیزهای دیگر را هم آشکار و روشن می کند. نور دارای ویژگی هایی می باشد که برخی از آن ها را بر می شماریم.

«نور زیباست».

«سرچشمه زیبایی هاست».

«بالاترین سرعت ها از نور است».

«نور وسیله مشاهده موجودات است».

«نور پرورش دهنده گیاهان و گل ها است».

«نور موجب پیدایش رنگ ها می شود».

«نور باعث نابودی میکروب ها می شود».

«انرژی های زمین از نور تأمین می شود».

«افراد گمشده به وسیله نور راه خودشان را پیدا می کنند و هدایت می شوند».

با توجه به مطالب فوق روشن شد که نور ویژگی حیات بخشی و هدایت گری دارد پس اگر قرآن می فرماید: «خدا نور است». در حقیقت این یک نوع تشبیه است یعنی خدا هم چون نور هدایتگر و حیات بخش است و هر موجودی به هر اندازه ای که با او ارتباط برقرار کند از نورانیت او برخوردار می شود. که گاهی یک موجودی مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نور می شود یا قرآن کریم که کلمات خداوند تبارک و تعالی است نور است و یا امام و

ص: ۱۳۲

۱- (۱) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

۲- (۲) همان.

علم نور می باشند؛ در حقیقت این ها همه به خاطر ارتباطشان با خدا و به تعبیری آئینه بودن برای خدا و واقع نمایی شان نور هستند چرا که انسان را به سوی نور و سرچشمه نور واقعی که خداست رهنمون می شوند. آری در حقیقت این نور الهی است که به همه جان تازه می بخشد حرکت و پرورش می دهد و افراد را هدایت می کند.

یادآوری

دو نوع «نور» وجود دارد.

نور مادی و نور معنوی. نور مادی، حسی و ظاهری.

همین نوری که به وسیله الکتریسته ایجاد می شود و ما آن را می بینیم. آیا به خدا که نور می گویند یعنی همین نور؟! که با آیه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ۱ روبرو می شویم که هیچ چیز مثل خدا نیست پس خدا نمی تواند جسم باشد ولو به صورت یک جسم لطیفی مثل نور باشد. پس در حقیقت این یک نوع تشبیه، برای نور معنوی است که قسم دوم نور می باشد، لذا می گوئیم خدا نور است اما نوری معنوی، همان طور که پیامبر و امام و قرآن نور هستند اما نور معنوی؛ بنابراین در اینجا هدف این بوده که نقش هدایتی خداوند تعالی را به وسیله «مثال نور» به ما معرفی کنند نه این که می خواهند بگویند که خداوند تبارک و تعالی نور ظاهری و حسی و مادی است.

نتیجه

آیه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) می خواهد «مثلیت» و این که خدا مثل چیزی باشد مثلاً جسم باشد را نفی کند، نه تشبیه کردن خدا به چیزی را، بلکه ما

ص: ۱۳۳

گاهی برای فهم معارف عالی نیاز به تشبیه معقولات به محسوسات داریم تا مطلب را خوب درک کنیم.

به عنوان مثال ما برای این که خدا را به کودکان معرفی کنیم تا او را بیش تر بشناسد برایش مثال می زنیم و این اشکال ندارد؛ اما این بدین معنا نیست که خدا مثل دارد. مثل داشتن خدا، یک مطلب است و این که خدا را تشبیه بکنیم به چیزی که درک آن ممکن و راحت تر شود مطلب دیگر می باشد، و این آیات درصدد بیان این دو مطلب می باشند.

ص: ۱۳۴

چرا بیش تر صفاتی که در قرآن کریم، یا در احادیث و دعاها، از خداوند یاد می شود مذکر است ؟

*پاسخ

پاسخ این پرسش را ضمن چند نکته می آوریم.

۱. خداوند تبارک و تعالی از جنس ماده و مادیات نیست، و مثل ما جسم نیست که مذکر و مونث داشته باشد، خداوند مجرد است و در آن مرحله مسأله مذکر و مونث مطرح نیست. بنابراین اگر الفاظ مذکر یا مونث، به کار برده می شود فقط جنبه ادبیاتی دارد نه جنبه واقع نمایی، یعنی مثل آن نیست که ما برای خانم ها الفاظ مونث به کار می بریم و برای آقایان الفاظ مذکر - به ویژه در ادبیات عرب، که این قاعده خیلی رایج است - بلکه فقط اینجا جنبه ادبیاتی دارد.

۲. بالاخره ما می خواهیم خدا را یاد کنیم و یا خداوند خودش را معرفی کند و برای این کار یا باید صیغه مذکر به کار رود یا مونث؛ لذا اگر صیغه مؤنث هم به کار می رفت همین سوال مطرح بود که چرا مونث بکار رفته است؛ در حقیقت این عرف ادبیات عرب است که این طور شکل گرفته است. و دلیل خاص عقلی یا نقلی ندارد.

۳. با توجه به مطالب بالا صحیح نیست که اگر صفات خدا مذکر به کار رفته، بگوییم. پس خدا از جنس مردان است و مردان احساس برتری کنند، یا بالعکس. زیرا این روش به کار بردن الفاظ به اصطلاح یک عادت و عرف است یعنی یک قاعده ادبی است نه یک قاعده واقع نما که نشانگر واقعیت های خارجی باشد. و به عبارت دیگر کاربرد این الفاظ به معنای ارزشی نیست بلکه کاربرد این الفاظ صرف کاربرد ادبی و عرفی است.

اعتقاد ما بر این است که خداوند باقی است «هوالباقی» و از طرفی آیاتی داریم که می فرماید انسان ها در بهشت و یا جهنم به صورت جاودانه هستند؟ اگر هر دو جاودانه هستند چه تفاوتی بین این دو است ؟

* پاسخ

قرآن کریم می فرماید: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ) ۱ یعنی همه موجودات فانی هستند از بین می روند و هلاک می شوند مگر پروردگاری که صاحب جلال و اکرام است. بنابراین همه انسان ها خواهند مُرد و هلاک می شوند و بقاء دائمی، به معنای بقاء ذاتی نخواهند داشت. از این رو باید بین «بقاء بالذات» و «بقاء بالغير» تفاوت قائل شویم، یعنی خداوند تبارک و تعالی، اگر باقی می ماند بقائش بقاء بالذات است، ذاتش همیشگی است، ازلی و ابدی است؛ اما اگر انسان ها در بهشت جاودان و همیشگی می شوند، این بقاء انسان ها، بقاء بالغير است یعنی بقائشان، به وجود خداوند تبارک و تعالی است که علت اصلی است. به عبارت دیگر اگر انسان در بهشت جاودانه می ماند، یا در جهنم جاودانه می شود این بقاءش به اراده خداوند تبارک و تعالی است و از خودش نمی باشد.

در سوره لقمان می فرماید: «فقط خداوند از داخل رحم ها خبر دارد» در حالی که امروزه با سونوگرافی و امثال آن می توان از داخل رحم ها با خبر شد و هم چنین «نقش پدر و مادر در تعیین جنسیت»، چگونه با این آیه سازگار است؟

* پاسخ

خداوند متعال در پایان سوره لقمان می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛ (۱) «در حقیقت، خدا، علم به ساعت (= قیامت) فقط نزد اوست و باران را فرو می فرستد، و آنچه را که در رحم ها (ی مادران) است می داند و هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟ [چرا] که خدا دانای آگاه است». مفسران گفته اند علم به موارد پنجگانه ای که در این آیه مطرح شده منحصر به خداوند تبارک و تعالی است.

حال پرسش این است که علم به رستاخیز، آینده افراد، مرگ انسان ها و ساعت دقیقش مخصوص خداوند است ولی امروزه جنس جنین دختر و پسر بودن را می توان با خبر شد و یا در مورد بارش باران در علم هواشناسی پیش بینی های نسبتاً خوبی شود. بنابراین بین یافته های علوم تجربی و این آیه شریفه در حقیقت توهم تعارض است که برای رفع توهم نظر شما را به مطالب زیر جلب می کنیم.

برای آیه شریفه مورد بحث مفسران دو تفسیر ذکر کرده اند.

ص: ۱۳۷

مقصود این باشد که این علوم مخصوص خداست، اما جزییات آن مراد است؛ به عبارت دیگر جزییات بارش باران مانند مکان و زمان دقیق آن، و هم چنین در مورد فرزندی که در رحم است خصوصیات جسمی و خصوصیات روحی اش و استعدادهای نهفته در وجود کودک و مانند آن را کسی نمی تواند به طور دقیق پیشگویی کند.

آری، ممکن است ما با سونوگرافی به صورت کلی اطلاع پیدا کنیم دختر است یا پسر و حتی برخی از متخصصان بتوانند تشخیص دهند که حدوداً چند روز دیگر به دنیا می آید، ولی جزییات دقیق در مورد خصوصیات جسمی و روحی و امثال آن از دسترس بشر خارج است ولی خداوند تمام این جزییات را می داند.

تفسیر دوم

این که عبارت (وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ) و جمله قبل از آن (وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ) دو جمله معترضه است. بنابراین تفسیر، علم به نزول باران و خصوصیات آن مخصوص پروردگار نیست و انحصار آن از آیه استفاده نمی شود. و معنای جمله (وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ) هم این است که خدا آنچه را که در رحم مادران است می داند ولی از آنجا که این دو جمله معترضه است سیاق انحصار علم امور مذکور به خدا، شامل این قسمت آیه نمی شود. (۱) و دیگران هم می توانند از داخل رحم ها و نزول باران اطلاع یابند.

اگر تفسیر دوم را در آیه بپذیریم دیگر این آیه درصدد بیان این نکته نمی باشد، که فقط خداوند می داند که فرزند در رحم مذکر است یا مونث؟

ص: ۱۳۸

بلکه آیه می فرماید «خداوند به این مسأله علم دارد و این علم دیگران را نفی نمی کند. بلکه انسان ها نیز می توانند با کاوش در زمینه های مختلف در روابط با پدیده ها و واکنش های شیمیایی کرموزوم ها و سلول های جنین، تأثیر غذاها و داروها، به جنس جنین پی ببرند و مقدماتی را برای این کار فراهم کنند که بچه پسر یا دختر شود و حتی می تواند این مسأله قبل از انعقاد نطفه یا بعد از انعقاد نطفه اتفاق بیفتد و آیات تعارضی با یافته های علوم پزشکی نخواهد داشت.

دکتر «دیاب» در کتاب «طب در قرآن» بنابر فرضی که تفسیر اول را در آیه بپذیریم چند تفاوت بین علم خدا و علم بشر بر می شمارد و می گوید.

۱. علم خداوند معمولاً نیاز به واسطه ندارد اما بشر نیاز به دستگاه و واسطه دارد.

۲. علم خداوند در معرض سهو و خطا نمی باشد ولی انسان ها گاهی مرتکب سهو و خطا و اشتباه می شوند. (۱)

۳. خداوند تمام خصوصیات جنین را می داند ولی ما برخی از آن را می دانیم.

جمع بندی و نتیجه گیری

برای آیه شریفه مورد بحث دو تفسیر ارائه شده است.

۱. مقصود از علم خداوند به جنین علم به جزییات جنین می باشد (ویژگی های جسمی، روحی، استعدادها و...) و هم چنین منظور از علم خداوند به نزول باران، علم به جزییات آن می باشد (زمان و مکان دقیق باران و مقدار دقیق آن و...)

۲. عبارت «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» و «يُنزِّلُ الْغَيْثَ» دو جمله معترضه می باشند بنابراین تفسیر علم به «آنچه در رحم ها می باشد» و علم به «نزول باران» مخصوص خداوند نیست بلکه دیگران نیز می توانند از آن مطلع شوند.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) گاهی خبر داده اند فرزند داخل رحم، دختر یا پسر است ولی وقتی به دنیا آمده برعکس بوده و یا گاهی خبر می دهند که باران می بارد ولی نمی بارد یا برعکس.

نتیجه: هر کدام از این دو تفسیر را که بپذیریم در میابیم که آیه با یافته های علمی تعارض ندارد و در حقیقت توهم تعارض شده بود که با اندکی دقت رفع توهم می شود.

در کتاب «پژوهشی در اعجاز علمی قرآن» این آیات و آیات رعد/ ۸ و فاطر/ ۱۱ مطرح شده است و نظرات پزشکان مختلف از جمله دکتر پاک نژاد، دکتر دیاب و دیگران آمده است دیدگاه های تفسیری و صاحب نظران مثل تفسیر شریف «المیزان»، «نمونه» و «اطیب البیان» و... مورد نقد و بررسی قرار گرفته است که ذکر همه آن ها در این مجال ممکن نیست، علاقه مندان می توانند به کتاب مذکور رجوع فرمایند و مطلب را به طور مفصل پی گیری کنند.^(۱)

ص: ۱۴۰

۱- (۱) ر. ک: دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۲، ص ۵۲۰ به بعد.

* پرسش

آیات اول سوره «عبس»، سخن خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه وآله است و یا شخص دیگر که وارد شده بود؟

* پاسخ

در ابتدای سوره «عبس» می خوانیم: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى... (۱)).

«آن شخص چهره درهم کشید و روی برتافت به خاطر این که نابینایی به سراغ او آمد» بعد در ادامه آیات روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید: «چه چیز تو را آگاه کرد شاید او رُشد یابد و شاید او متذکر شود پس یادآوری به او سود بخشد، کسی که توانگری می کند به او روی می کنی در حالی که این ممکن است پاک نشود و اگر پاک نشود ایرادی بر تو نیست اما کسی که با کوشش به سراغ تو می آید، در حالی که می هراسد؛ پس تو از او غافل می شوی و به دیگری مشغول می شوی».

داستان این آیات را چنین حکایت کرده اند که شخصی از بنی امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده بود و در همان حال یکی از اصحاب به نام «عبدالله بن مکتوم» وارد شد، و چون شخص فقیر و نابینایی بود آن شخص اموی چهره درهم کشید و صورت خود را برگرداند در این هنگام این آیات نازل شد و فرمود:

(عَبَسَ وَ تَوَلَّى) او چهره درهم کشید و روی برتافت (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) به خاطر این که یک نابینایی به سراغ او آمد.

ص: ۱۴۱

۱- (۱) ... أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى. أَمَّا مَنْ اسْتَعْجَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى. وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى. وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَهُوَ يَخْشَى. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى، عبس / ۱-۱۰..

این شأن نزول از امام صادق علیه السلام نقل شده و مرحوم سید مرتضی و بسیاری از مفسرین هم این را پذیرفته اند. افرادی که خدمت پیامبر می آمدند دو گروه بودند برخی ثروتمند و صاحب مقام بودند، برخی هم مثل «عبدالله بن مکتوم» فقیر بودند. مشی و روش پیامبر، چنین بود که به فقرا و به افراد مومن خیلی احترام می گذاشت ولی گاهی افرادی دور انسان جمع می شوند و با انسان صحبت می کنند، با این که نسبت به دیگران لطف و مرحمت دارد ولی صحبت با این افراد ممکن است باعث کم توجهی به دیگران شود از این رو این آیات به پیامبر یادآور می شود که سزاوار نیست تو از افراد تلاشگر مومن، و خدا ترس مانند «عبدالله مکتوم» غافل شوی! مواظب باش که پرداختن به افراد دیگر شما را از این ها باز ندارد! این آیات تذکری نسبت به پیامبر بود؛ و صدر آیات در مورد آن شخص اموی بود.

برخی شأن نزول دیگری برای این آیات نقل کرده اند که عده ای از سران قریش نزد پیامبر آمدند و با پیامبر صحبت می کردند و در همین حال «عبدالله بن مکتوم» وارد شد و چون نابینا بود و متوجه مجلس نبود، مکرر سخنان پیامبر را قطع می کرد و تقاضای تعلیم قرآن می کرد - طبق این شأن نزول - پیامبر ناراحت شد و آثار ناراحتی در چهره اش نمایان شد که این آیات فرود آمد و ارزش افراد مومن را یادآوری کرد. البته این شأن نزول با اخلاق کریمانه پیامبر که (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ) ۱ سازگار نیست و منافات دارد؛ هم چنین با خود تعبیر آیات نیز، هماهنگ نمی باشد زیرا در اوایل آیات می فرماید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ» از شخصی دیگر صحبت می کند، بعد دنبال آیه خطاب به پیامبر می کند (وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ) ۲ یعنی شأن نزول دوم با سیاق آیات سازگاری چندانی ندارد، بنابراین ما شأن نزول اول را ترجیح می دهیم.

*

در قرآن کریم خداوند می فرماید: (وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ) از این آیات فهمیده می شود که انبیا را به حق می توان کشت و این با عصمت انبیا منافات دارد؟

* پاسخ

مضمون این آیه شریفه حداقل ۵ بار در قرآن کریم به صورت های مختلف آمده است (۱). این آیه در رابطه با یهود است که قرآن آن ها را سرزنش می کند زیرا پیامبران الهی را بی گناه و به ناحق می کشتند.

اما از این که می فرماید: «پیامبران را به ناحق نکشید.» برخی پنداشته اند پس «به حق می شود آن ها را کشت.» مثلاً- اگر پیامبری گناه یا خطایی بکند، و در دادگاهی محکوم شود، او را می شود کشت؛ در پاسخ به این نکته باید توجه داشت که عبارت «به غیر حق» آیا قید و صفت توصیفی و توضیحی است، یا قید و صفت احترازی؟ به نظر می رسد که قید توصیفی است، یعنی این که پیامبران را نمی شود کشت، که این کشتن پیامبران، به ناحق است. اما «اگر پیامبران گناه کار شوند و این ها را بکشند»، آیه متعرض این مطلب نمی باشد.

به عبارت دیگر قید و صفتی که در این آیه آمده است به صورت احترازی نیست، وقتی که می فرماید آن ها را به ناحق نکشید معنایش این نیست که به حق بکشید، چون این قید احترازی نمی باشد، بلکه این قید توضیحی است، یعنی آن ها را نکشید، که این کشتن پیامبران در هر صورت به ناحق است. (۲)

ص: ۱۴۳

۱- (۱) بقره/ ۶۱ و آل عمران/ ۲۱ و ۱۱۲ و ۱۸۱ و نساء/ ۱۵۵.

۲- (۲) برای مطالعه بیش تر در این باره نک: تفسیر نمونه و مجمع البیان، ذیل آیاتی که ذکر شد.

* پرسش

آیه سوم سوره مائده با روز غدیر خم که حضرت علی علیه السلام به امامت منصوب شدند چه ارتباطی دارد؟

* پاسخ

بخشی از آیه مذکور در رابطه با گوشت ها و غذاهایی است که برای انسان ها حرام و ممنوع شده مثل مردار، خون، گوشت خوک و امثال آن و در ادامه آیه آمده است: (الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوهُمْ وَ اٰخِشُوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا) ۱ مضمون آیه شریفه این است که، امروز کافران از دین شما مأیوس شدند، پس از آن ها نترسید و از من خشیت داشته باشید و بترسید، امروز دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت خودم را برای شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما، پسندیدم.

مفسرین قرآن و بسیاری از محدثین و در روایات متعددی، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام و صحابه پیامبر علیهم السلام نقل شده که پیغمبر اسلام در روز ۱۸ ذی الحجه هنگامی که از حجه الوداع (۱) برمی گشتند، بعد از خروج از مکه به منطقه ای رسیدند که امروزه معروف به «جحفه» است که بخشی از آنجا را غدیر خم (۲) می نامند. پیامبر اسلام در آنجا توقف کردند و به حاجیانی

ص: ۱۴۴

۱- (۲) آخرین حجی که پیامبر انجام دادند.

۲- (۳) غدیر یعنی برکه ی آب.

که، پیشاپیش حرکت کرده بودند و از آن منطقه عبور کرده بودند، دستور بازگشت دادند، و مقداری صبر کردند تا حاجیانی که در راه هستند به آن مکان برسند، زیرا آنجا منطقه ای بود که راه مردم از هم جدا می شد و هر گروهی از یک مسیر به طرف شهر و دیار خود می رفت و به اصطلاح چهار راهی بود که افراد از آنجا به بخش های مختلف جزیره العرب می رفتند.

وقتی همه حاضر شدند جهازهای شترها را بر روی هم گذاشتند و حضرت بالا رفتند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، براساس دستوری که از طرف خدا، به او داده شده بود، خطبه مفصلی خواندند که این خطبه در منابع حدیثی، مثل بحارالانوار، و هم چنین الغدیر و کتاب های دیگر نقل شده، پیامبر اسلام، در آن خطبه به صورت مفصل از مردم اقرار گرفتند و فرمودند: آیا من نسبت به شما، اولی به خودتان نیستم، مردم گفتند: بلی، و در نهایت دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بالا بردند، و فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» هر کس که من مولای اویم، این علی مولای اوست، بعد از این که، خطبه پیامبر تمام شد، «حصان بن ثابت» که یکی از شعرای صدر اسلام و از یاران پیامبر بود شعری در این زمینه سرود و بسیاری از اصحاب پیامبر از جمله «عمر» به امیرالمؤمنین علیه السلام این مقام خلافت، و ولایت امت را، تبریک گفت که پیغمبر اسلام، او را به جانشینی خودش، و به سرپرستی و ولایت مردم، انتخاب کرد و به اصطلاح او را امام مردم و جانشین خودش قرار داد و بسیاری از افراد با حضرت در آن روز بیعت کردند بعد از این جریان، آیه شریفه (الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ) ۱ نازل شد.

امروز که جانشین پیامبر مشخص شد! و امروز که مسأله نبوت و دین اسلام به وسیله خلافت و امامت، امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه پیدا خواهد کرد، و منقطع نخواهد شد و دین، الی یوم القیامه مستمر خواهد بود. امروز کسانی که کافر شدند از دین شما مأیوس شدند، پس دیگر از آن ها نترسید! آن ها نمی توانند به این دین ضربه ای بزنند و نمی توانند این دین را به صورت دین موقت مطرح کنند؛ پس، فقط از خدا بترسید، (انسان مومن نباید غیر از خدا از کسی بترسد)، (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) ۱ امروز با مسأله امامت و ولایت دین شما را کامل کردم، و نعمت خودم را بر شما تمام کردم، و اسلام را به عنوان دین کامل برای شما پسندیدم. بنابراین، آیه شریفه مذکور، در رابطه با روز ۱۸ ذی الحجه، روز غدیرخم، در جریان حجه الوداع است.

این جریان در کتاب های متعددی از شیعه و سنی، نقل شده حتی برخی نوشته اند تا صد نفر از صحابه وقوع این جریان را نقل کرده اند. (۱)

هم چنین از اهل سنت افراد متعددی نقل کرده اند از جمله آقای «نسائی» که یکی از نویسندگان شش گانه اهل سنت است در کتاب خصائص علی بن ابی طالب علیه السلام، همین جریان را متعدد نقل کرده است. (۲)

ص: ۱۴۶

۱- (۲) ر. ک: الغدیر، علامه امینی، احقاق الحق و...

۲- (۳) خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی، ص ۳۲ و ۸۵.

وقتی پیامبر در حج مطالب را بیان کردند و از مردم اقرار گرفتند که آیا من همه مطالب را گفتم و مردم گفتند: بله شما گفتید و مردم شهادت دادند و پیغمبر سه بار از مردم اقرار گرفت! حال سوال اول این است چرا ده روز بعد پیغمبر در رابطه با مولی علی می فرماید که «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» آیا آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ) آن وقت نازل شد یا همان اولی که پیامبر در حجہ الوداع، بود.

* پاسخ

بخش اول - چرا ده روز فاصله؟

این پرسش به دو آیه از آیات قرآن کریم مربوط می شود، زیرا در حجہ الوداع دو آیه در مورد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده یکی آیه سوم سوره مائده (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) ۱ و دیگری آیه ۶۷ سوره مائده که می فرماید: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

ذیل همین آیه احادیث و شأن نزول هایی وارد شده که در روز عرفه آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) بر پیامبر نازل شده که مسأله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مردم بیان می کند و می گوید دین اسلام به ولایت حضرت علی علیه السلام کامل شده است و در همان روایت آمده نزول این آیه روز عرفه بوده و روزی که حضرت اعلام کرد، روز غدیر بود؛ روز عرفه روز ۹ ذی الحجہ است و روز غدیر روز ۱۸ ذی الحجہ، بنابراین، فاصله ۹ روز بوده است.

در همان روایات حکایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوف داشتند از اینکه امیرالمؤمنین را معرفی کنند و آن ها بگویند پسرعمویش علی را حمایت می کند؛ و با توجه به تعصبات قومی و قبیله‌گی بعضی اصحاب مطلب را برنتابند و مشکلاتی را بوجود بیاورند.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ابلاغ و اعلام این مسأله تأملی داشت و جالب این که در آیه ۶۷ سوره مائده نیز به این مطالب اشاره شده است که (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)؛ (۱) ای پیامبر آن چیزی را که از طرف پروردگار به تو نازل شد تو برای مردم بیان کن؛ (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)؛ «اگر این مطلب را به مردم نرسانی رسالت را انجام ندادی».

این یک نوع تهدید است برای پیامبر اکرم این مسأله آن قدر مهم است که مساوی رسالت توست، چون ادامه نبوت و در حقیقت ادامه بقاء اسلام به ولایت و امامت و جانشینی تو بستگی دارد.

بعد در ادامه آیه می فرماید: (وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ)؛ (۲) «خداوند تو را از مردم حفظ می کند.» این اشاره دارد که یک خطری نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یا خوف خطر وجود داشته یا احتمال چنین خطری را پیامبر اکرم می داده، که خداوند وعده می دهد که ما شما را حفظ می کنیم این مطلب را اعلام کن و نگران نباش!

بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز ۱۸ ذی الحجه طبق احادیث مردم را در غدیر خم جمع کردند و دستور دادند افرادی که جلو رفته اند برگردند و

ص: ۱۴۸

۱- (۱) مائده / ۶۷.

۲- (۲) همان.

صبر نمودند قافله های بعدی بیایند و بر فراز جهازهایی از شتران رفتند و آن خطبه طولانی را خواندند و اعلام کردند «من کنت مولاہ فہذا علی مولاہ» هر که را من مولاى اویم این علی مولاى اوست... بنابراین به نظر می رسد علت فاصله طبق احادیث و طبق نکته ای که در خود آیه ۶۷ سوره مائده هست به خاطر آن خوف خطر بود که احیاناً برخی این موضوع را برنتابند.

این که خداوند در آیه می فرماید: (وَ اللَّهُ يَعْصِي مَمَّكَ مِنَ النَّاسِ) ۱ مگر پیامبر از مردم یا از جانش می ترسید که بیان این مطلب را ده روز به تاخیر انداخت؟ در روایات نیز آمده است که پیامبر نسبت به این مسأله و واکنش هایی که ممکن است برخی افراد در مورد ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشان دهند خوف داشت. (۱)

در حقیقت اینجا ترس به خاطر «دین و اسلام» بود. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می ترسید که زحمات ۲۳ ساله او در اثر مخالفت های با ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خطر روبرو شود، و به خاطر خطری که به اسلام می رسید و خطری که متوجه نبوت و ولایت می شد خوف داشت؛ نه این که پیامبر اسلام ترس شخصی داشته باشد. در حقیقت اینجا «ترس بر مکتب» بود مثل این که شما می گوئید: «من از فلان دشمن می ترسم که به اسلام ضربه بزند.» این ترس مقدس و نیکویی است و این ترس باعث می شود که انسان تأملی کند و راهکاری بیندیشد تا این خطر را بر طرف کند.

ص: ۱۴۹

۱- (۲) ر. ک: صافی، همان.

این که در بعضی از روایات گفته شده که اهل بیت قرآن ناطق هستند و قرآن، قرآن صامت است چگونه قابل توجیه است ؟

*پاسخ

در حقیقت طبق آیه ۴۴ سوره نحل که می فرماید: (لَتُنَبِّئَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) ۱ قرآن را پیامبر برای مردم بیان می کند یعنی این آیه جایگاه مفسر بودن را برای پیغمبر اثبات می کند.

علامه طباطبایی رحمه الله ذیل این آیه می نویسند: طبق این آیه سنت و اقوال پیامبر در تفسیر حجت است و او مفسر قرآن است؛ اما اهل بیت علیهم السلام قولشان در تفسیر حجت است به دلیل حدیث ثقلین که فرمود: «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً» (۱).

بنابراین اهل بیت علیهم السلام نیز مفسر قرآن هستند و از این باب قرآن ناطق می باشند؛ اگر جایی از قرآن برای ما مبهم بود یا نیاز به توضیح و تفسیر داشت اهل بیت علیهم السلام برای ما بیان می کنند و چنان چه در روایت آمده: اگر به اهل بیت تمسک نکنیم از قرآن هم محروم می شویم، و بالعکس اگر به قرآن تمسک نکنیم از اهل بیت محروم می شویم، زیرا این دو در حرکت به سوی کمال لازم و ملزوم یکدیگرند.

ص: ۱۵۰

۱- (۲) فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۵۲-۶۰؛ صحیح الترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸ و الغدير و احقاق الحق و...

بعضی از آیات قرآن شفاعت را رد می کند مثل آیات ۴۸، ۱۲۳ و ۲۵۴ از سوره بقره، و در سوره زمر آیه ۴۴ شفاعت را در اختیار خدا می داند آیا اصلاً شفاعتی داریم یا این که شفاعت فقط در این دنیا هست و هم چنین با توجه به آیه ۱۸ سوره یونس و آیه ۳ سوره زمر که ظاهراً شفیع گرفتن و کفیل گرفتن را رد می کند شفاعت ائمه معصومین علیهم السلام چگونه است ؟

* پاسخ

موضوع شفاعت از جمله موضوعاتی بوده که در طول تاریخ اسلام بین متکلمان و مفسران قرآن موضوع سخن بوده و در مورد آن مطالب فراوانی بیان شده است. قبل از پرداختن به موضوع لازم است یک نکته روش شناسی ذکر کنیم و بعد وارد بحث شویم.

در برخی موضوعات، آیات قرآن دیدگاه های متفاوتی بیان می کند مثلاً در مورد جبر و اختیار برخی از آیات دلالت بر جبر دارد، برخی از آیات دلالت بر اختیار انسان دارد؛ یا در مورد شفاعت برخی آیات موافق شفاعت است و برخی از آیات در ظاهر مخالف شفاعت است.

در این موارد از لحاظ روش شناسی تفسیر قرآن چگونه باید عمل کنیم؟ به نظر می رسد در این موارد باید از روش تفسیر قرآن به قرآن استفاده کنیم؛ به عبارت دیگر تفسیر موضوعی قرآن در اینجا راه گشاست؛ به این صورت که آیات موافق، مخالف، مقید و مشروط را کنار هم بگذاریم و مجموعه آن ها را ملاحظه کنیم بعد با توجه به روایات یک برداشت کلی و استنباط نهایی داشته باشیم. زیرا با یک آیه یا دو آیه نمی شود نظر قطعی قرآن را در این موارد بیان کرد.

در مورد شفاعت نیز آیات متعددی داریم که ظاهر برخی از آیات، چنان چه در پرسش آمده شفاعت را نفی می کند.

آیه ۴۸ سوره بقره که می فرماید: (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ)؛ (۱) خودتان را حفظ کنید از عذاب روزی که هیچ کس به جای دیگری عذاب و مجازات نمی شود و هیچ شفاعتی پذیرفته نمی شود و هیچ عوضی هم از کسی گرفته نمی شود».

مثل دنیا نیست که انسان بتواند پارتی بازی بکند یا مثلاً گناه کسی را به عهده بگیرد و جریمه اش را بپردازد، چنین چیزی در رستاخیز وجود ندارد. در حقیقت در این آیات همه راه هایی که در دنیا انسان ها برای فرار از مجازات استفاده می کنند نفی شده، جریمه به عهده گرفتن، وساطت و شفاعت گری، پارتی بازی کردن، غرامت پرداختن برای خطاکار و هم چنین به یاری آمدن دوستان همه و همه نفی شده است. در آیاتی مثل آیه ۲۵۴ بقره و ۴۸ مدثر هم چنین روشی پیش گرفته شده است.

اما در مقابل دسته دیگری از آیات قرآن کریم شفاعت را می پذیرد ولی شرایطی را برای شفاعت کننده یا شفاعت شونده بیان می کند از جمله در سوره زمر آیه ۴۴ می فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) این آیه شفاعت را نفی نمی کند و می گوید شفاعت هست ولی شفاعت از آن خداست.

و در آیه ۲۸ انبیاء می فرماید: (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)؛ «شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که مورد رضایت باشد.» یعنی شفاعت را می پذیرد ولی مشروط به رضایت خداوند تبارک و تعالی.

ص: ۱۵۲

و در آیه ۲۵۵ بقره می فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ۱؛ «چه کسی نزد خدا شفاعت می کند مگر با رخصت الهی» (۱) یعنی شفاعت هست ولی با رخصت الهی.

پس این آیه در حقیقت دو نوع شفاعت را مطرح می کند یکی شفاعتی که بدون اجازه خدا باشد که جایز نیست و انجام نخواهد پذیرفت و دیگر شفاعتی که با اجازه خدا و رخصت الهی باشد که این شفاعت انجام می گیرد.

در آیه ۸۷ مریم باز شفاعت را می پذیرد ولی یک شرطی برایش قرار می دهد (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) کسی که بخواهد شفاعت کند، باید نزد خداوند عهد و پیمان قبلی داشته باشد.

نتیجه

از آن چه گذشت به دست می آید که آیات شفاعت دو دسته است: یک دسته به ظاهر شفاعت را نفی می کند، یک دسته شفاعت را با شرایطی اثبات می کند. جمع بین این آیات چنین می شود که شفاعت دو قسم است قسمی که بدون اذن خدا باشد و شبیه به پارتی بازی های دنیا باشد این قسم ممنوع است و در قیامت انجام نمی شود. قسم دوم شفاعتی که با اجازه خدا و با شرایطی که در آیات و روایات بیان شده و این قسم انجام می شود.

ص: ۱۵۳

آیا در روایات نیز این دو قسم شفاعت بیان شده است؟

*پاسخ

بله روایات متعددی در مورد شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که شفاعت را توضیح داده اند و حتی فرموده اند که شفاعت برای چه کسانی ممکن است و برای چه کسانی ممکن نیست و چه شرایطی دارد.

به عنوان مثال از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حکایت شده: «لاینال شفاعتنا من استحف بالصلوه»^(۱) شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی رسد.

در این روایت اولاً شفاعت را اثبات می کند که شفاعت در قیامت وجود دارد بعد می فرماید: این شفاعت شرایطی دارد یکی از شرایطش این است که انسان نماز را سبک نشمرده باشد، و برعکس کسی که نماز را بزرگ بشمارد و اهمیت بدهد به شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می رسد. بنابراین در روایات نیز به صورت متعدد هم به شفاعت و هم به شرایط شفاعت اشاره شده است.^(۲)

ص: ۱۵۴

۱- (۱) کافی، ج ۳، باب من حافظ علی صلاته او ضیعها و بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۱.

۲- (۲) ر. ک: میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۰۹ تا ص ۱۲۶.

شرایط شفاعت را توضیح دهید؟

*پاسخ

در مورد شفاعت باید دو مطلب از هم جدا شود نخست این که شفاعت از چه کسانی است؟ یعنی روز قیامت چه کسانی می توانند شفاعت کنند؟ دوم این که برای چه کسانی می توانند شفاعت کنند؟

در مورد شفیع یا کسی که می خواهد شفاعت کند در آیاتی که گذشت و برخی از روایات، اشاره شده که اولاً باید با اذن خدا باشد، یعنی شفاعت بدون رخصت الهی صورت نمی گیرد مثلاً- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد شخصی را شفاعت کند باید خداوند اجازه بدهد شفاعت استقلاللی نیست، بلکه با اجازه پروردگار است (۱) و هم چنین در روایات بیان شده است که چه کسانی می توانند روز قیامت شفاعت کنند. (۲)

نخست) پیامبران به ویژه پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام، دوم) علما و دانشمندان، سوم) شهدا، چهارم) مؤمنین خالص، پنجم) ملائکه الله.

هم چنین بیان شده که «قرآن» هم می تواند روز قیامت شفیع قرار بگیرد و خویشاوندان نیز برای خویشاوندان ممکن است شفاعت بکنند و حتی در برخی روایات آمده که روز قیامت «روزه»، شفاعت می کند. و هم چنین روز قیامت امانت شفاعت می کند به عبارت دیگر کسی که خوب امانتداری کرده باشد یا روزه خوبی گرفته باشد و شرایط روزه را رعایت کرده باشد و

ص: ۱۵۵

۱- (۱) در سوره طه آیه ۱۰۹ هم به این مطلب اشاره شده که (لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا) باید خدا راضی باشد و اذن بدهد که شفاعت صورت بگیرد.

۲- (۲) ر. ک: همان، ص ۱۲۱ به بعد.

حق روزه را ادا کرده باشد، روز قیامت مورد شفاعت آن قرار می گیرد و یا کسی که قرآن را تلاوت کرده و به آن عمل کرده و هم چنین باعث نشر آن شده باشد، قرآن چنین اشخاصی را شفاعت می کند.

یادآوری

خداوند خودش اولین شفیع (۱) است. ولی خداوند کارهایش را با واسطه انجام می دهد به خاطر این که هم احترامی باشد به کسانی که شفاعت می کنند مثل پیامبر صلی الله علیه وآله و قرآن کریم؛ و هم چنین نوعی قدردانی از علما و شهدا می باشد. این نوع شفاعت جایگاه این افراد را به مردم نشان می دهد که در دنیا اگر کسی می خواهد پیامبر صلی الله علیه وآله شفیعش باشد یا علما و شهدا شفیعشان باشند باید راه این افراد را برود و به این ها نزدیک شود.

چه کسانی مورد شفاعت واقع می شوند؟

در آیات قرآن گاهی تعبیر شده است به (لِمَنْ ارْتَضَى) ۲ یا (لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى) ۳ یعنی خداوند شفاعت را اجازه می دهد برای کسانی که مورد رضایت خداوند تبارک و تعالی باشد، یعنی زندگی و مشی آن ها در مسیر الهی و در راه مستقیم قرار داشته ولی لغزش هایی پیدا کرده که این لغزش ها با شفاعت مورد بخشش واقع می شود.

و نیز در احادیث بیان شده که اهل شرک و کفر مورد شفاعت واقع نمی شوند. در دنیا شخص می تواند از شرک و کفر توبه کند اما رستاخیز دیگر جای برگشت از شرک و کفر نمی باشد؛ از این رو شرک و کفر مورد شفاعت قرار نمی گیرد.

ص: ۱۵۶

۱- (۱) (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا)، زمر/ ۴۴.

هم چنین در روایات هم از پیامبر صلی الله علیه و آله هم از امام صادق علیه السلام حکایت شده که «لاینال شفاعتنا من استخف بالصلوه»؛^(۱) «شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد».

پس کسی که می خواهد مورد شفاعت واقع شود باید با آن شخص شفیع ارتباطی برقرار بکند و به نوعی شبیه آن بشود و در مسیر او قرار گیرد. مثلاً کسی که می خواهد مورد شفاعت امام حسین علیه السلام قرار گیرد باید حسینی باشد، نمی شود انسان یزیدی باشد و شفاعت امام حسین علیه السلام را طلب کند.

ص: ۱۵۷

۱- (۱) کافی، ج ۳، باب من حافظ علی صلاته أوضیعها و بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۱.

بیان شد که شفاعت دو نوع است شفاعتی که با اذن خداوند است، و شفاعتی که بدون اذن خداوند است، آن شفاعت که مورد تأیید آیات قرآن است شفاعتی می باشد که با اذن خداوند است. آیا شفاعتی که مورد تأیید قرآن است و شامل گناه کاران می شود نوعی پارتی بازی نیست و باعث نمی شود که افرادی که گناه نکرده اند با آن هایی که مرتکب گناه شدند، در یک سطح قرار بگیرند؟

* پاسخ

این سوال دو بخش دارد.

اول این که آیا شفاعت پارتی بازی هست یا نه؟

دوم این که آیا کسانی که مورد شفاعت واقع شدند با کسانی که اصلاً گناه نکردند این ها در رستخیز در یک درجه هستند؟! جواب پرسش دوم روشن است، مسلماً کسی که گناه نکرده با کسی که گناه کرده و بخشیده شده یا مورد شفاعت قرار گرفته در یک درجه نخواهند بود.

در مورد پرسش اول که شفاعت پارتی بازی هست یا نه باید گفت شفاعت دو نوع داریم: یکی شفاعت صحیح و یکی غیر صحیح.

شفاعت غیر صحیح یعنی شفاعتی که شفاعتگر با استفاده از نفوذ خودش مجازات خلافکار را تغییر بدهد مثل این که برخی در دنیا مثلاً از نفوذ اقتصادی یا سیاسی خودشان استفاده می کنند و شخص را از مجازات و دادگاه نجات می دهند، بدون این که تغییری در شفاعت شونده حاصل شود. به عبارت دیگر این نوع شفاعت، موجب جرأت و جسارت بیش تر مجرم نیز می شود چرا که اطمینان می یابد که هر بار لغزش و خطایی داشته و به حقوق

دیگران تجاوز کرده کسی هست که از من حمایت کند. از این رو، علاوه بر این که نوعی پارتی بازی غیر عادلانه است، اثر منفی تربیتی هم در شخصی که مورد شفاعت واقع شده دارد. که چنین شفاعتی را شفاعت باطل و غیر صحیح می گوئیم. و این نوع شفاعت در قرآن جایی ندارد.

نوع دوم شفاعتی است که شفاعت شونده، در اثر ارتباط با شفاعتگر، تغییری در خودش ایجاد می کند و در مسیر رضایت الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن قرار می گیرد و اگر در این مسیر، لغزش هایی از او سرزد، همان در مسیر قرار گرفتن و ارتباط با آن شفاعتگر مانند پیامبر یا شهدا، باعث می شود که وضع نامطلوب خودش را تغییر دهد و شایسته بخشش شود، آن وقت این تغییری که در او ایجاد می شود زمینه را ایجاد می کند که خداوند به شفاعتگر اجازه دهد که این شخص را شفاعت بکند. به عبارت دیگر شفاعت از واژه «شفع» به معنای «جفت شدن» می باشد یعنی شفاعت کننده جفت شفیع می شود و کمبودهای او را جبران می کند به تعبیر دیگر دست او را می گیرد بالا- می آورد و در مسیر کمال او را رشد می دهد، نقصان های او را جبران می کند نه این که آن شخص را به همان صورتی که ناقص است و مشکلات دارد مورد عفو و بخشش قرار بدهد.

و تفاوت شفاعت نوع اول و دوم همین جا روشن می شود که شفاعت نوع اول، موجب جسارت بیش تر مجرم می شود و اثرات سوء تربیتی دارد اما شفاعت نوع دوم، موجب می شود که مجرم و خطاکار، در مسیر کمال قرار بگیرد، رشد کند و ناامید نشود، بلکه نقطه امیدی در دل او زنده شود.

آری «شفاعت» باعث ایجاد امید در افراد است. فردی که گناه کرده اگر راهی مثل توبه و شفاعت برای او نباشد ناامید می شود و همان مسیر غلط خودش را تا آخر عمر ادامه می دهد. ولی خداوند تبارک و تعالی با روش

حکیمانه، راه‌هایی را برای تربیت گنه‌کاران قرار داده که وقتی گناه می‌کنند ناامید و مأیوس نشوند، و حتی مأیوس شدن از رحمت الهی را از گناهان بزرگ شمرده است. و به شخص خطاکار فرصت می‌دهد مسیرش را به طرف قرآن، شهدا، علما و در مسیر پیامبران و اولیای الهی تغییر دهد و در نتیجه مورد شفاعت آن‌ها قرار بگیرد و آن لغزش‌ها جبران شود. پس در حقیقت شفاعت نوعی ایجاد امید در گنه‌کار است که اثرات مثبت تربیتی دارد! نه نوعی پارتی‌بازی که اثرات منفی تربیتی دارد!

ص: ۱۶۰

آیا شفاعت در روز قیامت شامل حال توبه کنندگان می شود یا نه اگر کسی گناه کرده باشد و به معصومین هم اعتقاد داشته باشد و فرصت توبه نیافته باشد باز هم ممکن است مورد شفاعت قرار بگیرد؟

* پاسخ

توبه یکی از راه های بخشش است، شفاعت هم یکی از راه های بخشش گناهان است. البته ممکن است کسی هر دو را جمع کند هم توبه کند و هم مورد شفاعت واقع شود.

و این نکته را توجه داشته باشیم که هیچ کس نمی داند که آیا توبه او مورد قبول واقع شده یا نشده! بنابراین ما ناچاریم به سوی شفاعت برویم و علاوه بر توبه از اولیای الهی بخواهیم، که نزد پروردگار شفیع بشوند و ما را نجات بدهند.

بنابراین، این دو منافی یکدیگر نیست.

آیا اعتقاد ما به شفاعت، باعث رکود، سستی، تبلی و واگذار کردن کارها به شفیع نیست!؟

*پاسخ

اگر ما تصوّر درستی از شفاعت داشته باشیم این گونه نمی شود، البته ممکن است کسی شفاعت را نوعی پارتی بازی تصوّر کند از این رو امید کاذب پیدا کند و بدون این که در خودش تغییری ایجاد نماید و در مسیر رضایت الهی قرار بگیرد خیال کند که شفاعت شامل او می شود که این تصوّر صحیح نمی باشد.

اما تصوّر صحیح از شفاعت ما را به فرایندی دیگر رهنمون می شود زیرا کسی که می خواهد مشمول موهبت شفاعت بشود همان طوری که آیات و روایات اشاره داشت، باید در مسیر رضایت الهی قرار گیرد و در مسیر رشد و کمال واقع شود، کسی که شفاعت شهید را می خواهد لازم است در مسیر شهید حرکت کند و این شفاعت است که موجب امید او می شود که اگر لغزش داشته، خدا می بخشد. ولی این بدین معنا نیست که انسان مسیرش به طرف کفر باشد بعد انتظار داشته باشد مثلاً شهیدی او را شفاعت کند.

بنابراین اگر تصور صحیحی از شفاعت داشته باشیم موجب امیدهای کاذب، تبلی و سستی نخواهد شد بلکه از طرفی نور امید در او زنده می شود و به حرکت می افتد و به عنوان مثال به نماز اهمیت می دهد چون می داند اگر اهمیت ندهد از شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام محروم می شود لذا نه تنها شفاعت باعث تبلی و سستی نمی شود بلکه انگیزه ایجاد می کند برای این که به عبادت ها بیش تر پردازد و در مسیر الهی بیش تر قرار بگیرد.

با توجه به آیاتی که ظاهراً شفیع گرفتن را رد می کند آیا توسل به ائمه معصومین جایز است و فایده ای دارد یا خیر؟

* پاسخ

بله زیرا آیه ۱۸ سوره یونس (۱) و آیه سوم سوره زمر که می فرماید:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)؛ «کسانی که غیر از خدا را ولی و سرپرست خودشان قرار می دهند، و (می گویند:) ما آنان را نمی پرستیم جز برای این که ما را به خدا نزدیک کنند».

در حقیقت این دو آیه و آیات مشابه برای نفی بت پرستی و شفاعت بتهاست در مورد کسانی است که غیر خدا را عبادت می کنند، بت می پرستند و فکر می کنند این بت آن ها را شفاعت می کند که البته این تصور غلطی است و چنین چیزی تحقق پیدا نخواهد کرد.

همان طور که در توضیح آیه ۲۵۵ سوره بقره (۲) گذشت، کسی که خداوند از او راضی باشد، و اجازه شفاعت به او بدهد دیگر مشمول این گونه آیات نیست. آری بت ها و کسانی را که خداوند اجازه شفاعت به آن ها نمی دهد ما نباید انتظار شفاعت از آن ها داشته باشیم.

پس این آیات به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ارتباطی ندارد زیرا خداوند به آن ها اجازه شفاعت می دهد. و چنان چه در روایات تصریح شده پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام جزء شفیعان روز قیامت هستند و در خود قرآن نیز نمونه هایی از توسل به پیامبران الهی وجود دارد.

ص: ۱۶۳

۱- (۱) (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا).

۲- (۲) (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)، بقره / ۲۵۵.

مثلاً: در سوره یوسف آیه ۹۸ و ۹۹ داستان طلب استغفار برادران یوسف را می بینیم که از پدرشان می خواهند که برای آنها، استغفار کند.

و در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در سوره نساء آیه ۶۴ می خوانیم:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) اگر این گناه کاران وقتی به خودشان ستم کردند و گناه کردند نزد تو [= پیامبر] می آمدند و استغفار می کردند و توهم برای آن ها استغفار می کردی حتماً خدا را توبه پذیر و مهربان میافتند».

در حقیقت خداوند تبارک و تعالی در این آیه به ما خط می دهد که وقتی گناهی کردید و مشکلی پدید آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بروید و از او بخواهید که برای شما استغفار و طلب بخشش کند که این نوعی توسل و شفاعت طلبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و حضرت هم این شفاعت را انجام می دهد، و خدا هم وعده می دهد که من توبه پذیر و مهربان هستم.

ص: ۱۶۴

*پرسش

در سوره واقعه آیات ۱۲ و ۱۳ می فرماید: «بسیاری از امم پیشینیان به بهشت می روند و عده قلیلی از متأخران» که برخی گفته اند منظورشان امت محمد صلی الله علیه و آله و مردم آخرالزمان است آیا واقعاً منظورش این است که تعداد کمی از انسان های آخرالزمان به بهشت می روند و تعداد بسیاری از انسان های قبل از پیامبر ما به بهشت می روند.

*پاسخ

در این باره لازم است مجموعه آیات قبل و بعد این آیات را ملاحظه کنیم تا به پاسخ برسیم.

از آیه ۷ به بعد می فرماید: «شما در روز قیامت سه گروه خواهید بود، گروهی افراد با برکت هستند که مشهورند به اصحاب دست راست، و اصحاب با برکت که اعمال نیکشان بیش تر است و اهل بهشت هستند و گروه دیگر افراد شوم و افراد بدبختی هستند که اهل دوزخ می باشند و گروه سوم (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) ۱ هستند، پیشگامان امت و سابقین در ایمان و عمل که این ها همان مقربان درگاه الهی هستند و در بهشت پر نعمت جای دارند. بعد می فرماید که این ها گروه زیادی از پیشینیان و گروه اندکی از امت های بعدی خواهند بود.

بنابراین آیات شریفه در مقام این است که ما را به سه گروه تقسیم کند یک گروه بهشتی و یک گروه جهنمی و گروه سوم که پیشگامان در ایمان

و عمل هستند که اندکی از آن‌ها، از امت‌های بعدی مثل امت اسلام می‌باشد و بسیاری از آن‌ها از امت‌های پیشین هستند.

این مروری بود بر آیات، حال در تفسیر این آیات باید ملاحظه شود که مقصود از این پیشگامان، که گروه اندکی از آن‌ها، از امت پیغمبر اسلام هستند چه کسانی هستند؟

تفسیر اول

در برخی از روایات آمده که «سابقین» هابیل - مومن آل فرعون - حیب نجار - و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستند که از پیشگامان امت‌ها در ایمان آوردن به پیامبران الهی بودند. در این روایت می‌بینیم سه نفر از سابقین از امت‌های قبلی هستند و یکی از آن‌ها از امت اسلام که حضرت امیر علیه السلام است، اگر این گونه روایات و این گونه تفسیر ملاک باشد افرادی که سابقه در نیکی و ایمان دارند یعنی آن اصحاب خاص مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امت اسلام اندک بودند، و در امت‌های پیشین زیادتر بودند.

چرا پیشگامان ایمان در امت‌های پیشین زیادتر بودند؟ چون تعداد پیامبران قبلی زیادتر بوده پیغمبر اسلام یک نفر است و یک صحابی خاص مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد یا تعداد اندکی صحابه پیشگام مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد، اما امت‌های پیشین، تعدادشان فراوان است، پیامبرانشان زیاد است و اصحاب سابقین آن‌ها، به صورت طبیعی نسبت به امت اسلام، زیادتر خواهد بود.

تفسیر دوم

در روایت دیگری حکایت شده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال شد: «مقصود از این سابقین چه کسانی هستند؟» حضرت پاسخ فرمودند «علی علیه السلام و پیروان او سابقون هستند!»

بنابراین مطلب که امیرالمؤمنین علی علیه السلام و پیروان او سابقین باشند معنا چنین می شود گروه زیادی پیشینیان شیعه و گروه اندکی از پیشینیان شیعه که از مقرّبین هستند.

این دو تفسیری بود که در مورد این آیات مطرح است ولی آن چه که در پرسش آمده بود آیا واقعاً عده کمی از مردم آخرالزمان به بهشت می روند این با هر دو تفسیر آیه ناسازگار است! زیرا معنای آیه این است که یک عده ای از سابقین در امت های پیشین نسبت به امت اسلام زیادتر بودند، یا در صدر اسلام نسبت به آخرالزمان زیادتر بودند؛ اما این بدین معنا نیست که افراد کمی از امت آخرالزمان به بهشت می روند بلکه بدین معنا است که در آخرالزمان، افرادی که جزء سابقین باشند، یا در امت اسلام، افرادی که جزء سابقین باشند و به بهشت بروند کم خواهند بود، ولی می توانند از اصحاب یمین باشند و به بهشت بروند زیرا دو گروه به بهشت می روند یکی (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ)، یکی (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ).

ص: ۱۶۷

چرا در قرآن بیش تر از حوریان مؤنث یاد شده آیا این بدین معنا است که زن ها کمتر به بهشت می روند؟

*پاسخ

در قرآن کریم گاهی از حوریان بهشتی یاد شده مثل سوره الرحمن و گاهی هم از پسران جوان یاد شده مانند آیه ۲۴ سوره طور که می فرماید در بهشت پسرانی اطراف آن ها می گردند، که مثل دانه های مروارید هستند؛ و در سوره انسان آیه ۱۹ مانند آن نیز آمده است. (۱)

پس این طور نیست که فقط در قرآن کریم از حوریان بهشتی یاد شده باشد بلکه از پسران جوانی هم که خادم هستند در قرآن یاد شده است و این مطلب بدین معنا نیست که خانم ها کمتر از آقایان به بهشت می روند.

چند نکته

۱. در عالم مجردات بحث مذکر و مؤنث به صورتی که در عالم مادیات مطرح است مطرح نمی باشد؛ آیا روح انسان مذکر و مؤنث دارد؟ آیا فرشته مذکر و مؤنث دارد؟ اگر در عالم مادیات فردی مذکر و فردی مؤنث است، این مسائل در آنجا مطرح نیست چون در حقیقت آنجا این عوارض جسمانی که ما داریم، مطرح نیست. آری وقتی سخن از بهشت به میان می آید و بهشت جسمانی مطرح می شود در مورد انسان ها این مطالب مطرح می شود، ولی عالم مجردات، از عوارض مادیات، مبرا هستند.

۲. بهشت رفتن و به تکامل و سعادت رسیدن، به جنس مذکر و مؤنث، و مرد و زن بستگی ندارد و در آیات قرآن به این مطلب اشاره شده از جمله در آیه ۹۷ سوره نحل می فرماید:

ص: ۱۶۸

۱- (۱) «وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ».

«هر کس، از مرد یا زن، [کار] شایسته ای انجام دهد، در حالی که او مؤمن است، پس قطعاً، او را به زندگانی پاکیزه ای زنده می داریم؛ و قطعاً، مردشان را طبق بهترین چیزی که همواره انجام می دادند، به آنان پاداش خواهیم داد.» (۱)

بنابراین اگر انسان «مومن» باشد، و «عمل صالح» انجام بدهد چه مرد باشد چه زن پاداش خودش را دریافت می کند و پله های تکامل را می گذراند و به درجات عالی می رسد و این به مرد بودن، یا زن بودن ارتباطی ندارد. چه خانم هایی مثل حضرت زهرا علیها السلام به عالی ترین درجات انسانیت رسیدند مثل حضرت مریم، حضرت خدیجه، آسیه همسر فرعون و مانند آن ها و چه بسیار از مردانی که بهترین شرایط برایشان فراهم بوده ولی از آن شرایط استفاده نکردند و مراتب کمال را طی نکردند و به بهشت نرفتند و بالعکس هم بوده است.

بنابراین تکامل انسان و سعادت و بهشت و دوزخ رفتن، به نژاد و جنس زن و مرد بستگی ندارد بلکه به «ایمان» و «عمل صالح» بستگی دارد.

ص: ۱۶۹

۱- (۱) (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)، نحل / ۹۷.

قرآن کریم در سوره «ص» می فرماید: «شیطان از آتش آفریده شده» و در همان سوره، شیطان تهدید به آتش جهنم شده، چطور ممکن است شیطانی که از آتش آفریده شده به وسیله آتش عذاب شود؟

* پاسخ

از چند زاویه می توان به این پرسش پاسخ گفت.

اول) عذاب الهی و عذاب های دوزخ و جهنم منحصر به آتش نیست، و عذاب های روحی و روانی نیز مطرح است. به عنوان مثال: خداوند در قیامت با جهنمیان سخن نمی گوید این خودش عذاب است.

گاهی خداوند کلمات تندی (۱) به آن ها می گوید که این ها نوعی عذاب های روحی و روانی است و نیز محرویت از بهشت عذابی بالاتر است. بنابراین عذاب جهنم منحصر در آتش نیست. و یکی از عذاب های الهی آتش است!

دوم) ممکن است بگوییم آتش جهنم و آتش های دیگر مراتب تشکیکی دارند، به عبارت دیگر، ممکن است یک آتش ضعیف باشد و آتش دیگر قوی تر باشد و آتش قوی تر بر آتش ضعیف تر غلبه کند و آن را به نابودی بکشد.

حکایت شده است که شخصی به سخنان امام صادق علیه السلام اعتراض می کرد و می گفت: چگونه امام صادق علیه السلام می گوید: «شیطان با آتش عذاب می شود در حالی که هیچ موجودی با جنس خودش عذاب نمی شود؟» نقل شده «بهلول» - که در آن زمان می زیسته - یک جواب نقضی جالبی به او داد

ص: ۱۷۰

به این ترتیب که وقتی با این شخص روبرو شد کلوخی را برداشت و بر سر او کوبید، سر او به شدت درد گرفت، و او نزد قاضی یا خلیفه شکایت کرد. وقتی بهلول را خواستند بهلول گفت: این کار براساس مبنای خود این شخص انجام شده و این که می گوید درد دارم درست نیست، چرا که خود ایشان می گفت: چگونه هم جنس هم جنسش را می تواند آزار بدهد یا به وسیله هم جنسش عذاب شود و من با کلوخی به سر او زدم که خاک سفت شده بود و خود این آقا هم از جنس خاک است.

در حقیقت با این عملش خواست به این شخص پاسخ نقضی بدهد که چنانچه کلوخ - که انسان هم از آن جنس است - می تواند به سر انسان صدمه وارد کند و اذیت کند همان طور هم می تواند آتشی موجب عذاب آتش دیگر بشود؛ یعنی جنس آتش می تواند مایه عذاب شیطان و جنیان شود.

هدف آفرینش جهان و انسان از دیدگاه قرآن چیست؟ آیا جهان هدفی دارد و یا بی هدف است؟

* پاسخ

از آیات قرآن کریم بر می آید که جهان هدف دارد، حتی قرآن کریم در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره می فرماید:

«ای مردم پروردگارتان را بپرستید کسی که شما و کسانی را که قبل از شما بودند آفرید (که زمینه ای شود) تا شاید شما با تقوی شوید» (۱)

و در ادامه می فرماید: «پروردگار شما کسی است که زمین را برای شما گسترده قرار داد و آسمان را بنا کرد» (۲)

می فرماید: «جعل لکم» یعنی خلقت جهان برای انسان است در حقیقت انسان گل سرسبد جهان هستی است و هدف از خلقت هستی و نعمت های جهان و آنچه در آسمان و زمین است برای انسان بودن است، کل جهان را مسخر انسان قرار داده، ماه، زمین، خورشید و... همه در خدمت بشر می باشد.

حال این پرسش مطرح می شود که اگر کل جهان برای بشر است و هدف آفرینش آنها، این است که به انسان خدمت کنند، پس هدف انسان چیست؟ یا چرا خداوند انسان را آفرید؟ در آیات متعددی از قرآن پاسخ به صورت های مختلف بیان شده، از این رو برای رسیدن به پاسخ نهایی لازم است آیات مختلف را مطرح کنیم و در پایان جمع بندی و نتیجه گیری نماییم.

۱. در سوره ذاریات هدف خلقت را «عبادت» معرفی می کند و می فرماید:

ص: ۱۷۵

۱- (۱) (یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)، بقره / ۲۱.

۲- (۲) (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً)، بقره / ۲۲.

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) ۱؛ «و جن و انسان را جز برای پرستش [خود] نیافریدم».

پس هدف خلقت عبادت است البته به معنای وسیع آن یعنی تسلیم خدا بودن و بندگی او را انجام دادن که نماز و روزه و... مظاهری از آن می باشد، خدمت به خلق دانش اندوزی و هر گونه کمال جویی و کمال خواهی و در راه خدا تلاش کردن، می تواند به نوعی عبادت باشد. مفسران ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام حکایت کرده اند که خدای بزرگ انسان ها را نیافرید مگر برای معرفت. (۱) در حقیقت معرفت مقدمه ای برای عبادت است.

۲. در سوره هود می فرماید: «مگر کسی که پروردگارت (بر او) رحم کند؛ و برای همین آنان را آفرید». (۲)

برخی از این آیه استفاده کرده اند که هدف خلقت «وحدت» است.

برخی دیگر از مفسران گفته اند هدف خلقت، «رحمت» است.

البته منافاتی هم ندارد چون در حقیقت «وحدت» جامعه نوعی «رحمت» الهی است ولی آن چیزی که با سیاق آیه سازگارتر است همان بحث «رحمت» است؛ یعنی خداوند می خواهد رحمتش را به مردم برساند و به تعبیر دیگر خداوند مردم را آفرید تا جلوه ای از رحمت او باشند و رحمت او را تجلی دهند.

۳. در برخی دیگر از آیات هدف خلقت انسان «آزمایش» معرفی می شود و می فرماید: «همان» کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارتر است». (۳)

ص: ۱۷۶

۱- (۲) در روایت آمده: ليعبدون ای ليعرفون! یعنی خداوند انسان ها را آفرید تا او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند او را بندگی و عبادت کنند و از بندگی غیر او بی نیاز شوند.

۲- (۳) (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لَئِذَا خَلَقْتَهُمْ، هود / ۱۱۹).

۳- (۴) (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)، مُلْك / ۲.

نکته جالب این که نمی فرماید: «اكثر عملا» نمی خواهیم ببینیم چه کسی بیش تر عبادت انجام می دهد، بلکه می خواهیم ببینیم چه کسی بهتر عمل می کند «أحسن عملا» نه «اكثر عملا». البته «عمل بهتر» با «كثرت عمل» منافاتی ندارد. بنابر این آیه یکی از اهداف آفرینش انسان ها، «آزمایش» است که کیفیت عمل افراد معلوم شود.

۴. در آیه ششم سوره انشقاق هدف خلقت انسان را ملاقات پروردگار معرفی می کند و می فرماید:

يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ)؛ «ای انسان! در حقیقت، تو به سوی پروردگارت کاملاً تلاش می کنی (و رنج می کنی) و او را ملاقات می کنی». (۱)

۵. در برخی دیگر از آیات قرآن هدف خلقت را «علم» معرفی می کند و می فرماید: «خدا کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین (نیز) همانند آنها را. فرمان (او) در میان آنها فرود می آید، تا این که بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و این که به یقین، علم خدا به هر چیزی احاطه دارد». (۲)

در این آیه می فرماید: ما عالم را آفریدیم. تا شما به قدرت خدا پی ببرید در حقیقت علم، معرفت و دانش انسان، هدف خلقت است (۳) و آن هم علم به قدرت و علم به صفات خدا می باشد.

۶. در برخی دیگر از آیات هدف خلقت و به تعبیر بهتر، نهایت، غایت و مقصدی که انسان به سوی آن در حرکت است را «خدا» معرفی می کند

ص: ۱۷۷

۱- (۱) این که «ملاقات» چیست؟ بحث مفصلی دارد که در این مجال نمی گنجد، آیا مقصود ملاقات روز قیامت است، یا ملاقات شهودی و دیدن خدا با چشم دل است.

۲- (۲) (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)، طلاق / ۱۲.

۳- (۳) همان چیزی را که امام علیه السلام در آن روایتی که گذشت اشاره فرمود. (لیعبدون ليعرفون)

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ۱ ما از خداییم و به سوی خدا (حرکت می کنیم و) و باز می گردیم و در آیه دیگر می فرماید: «آیا می پندارید که شما را بیهوده و بدون هدف آفریدیم و شما به سوی ما بازگشت داده نمی شوید و برگشت نمی کنید.» (۱) در حقیقت این آیه هدف نهایی خلقت انسان را «بازگشت به سوی خدا» معرفی می کند و این هم می تواند یکی از اهداف آفرینش باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری

قرآن کریم می فرماید: «هدف آفرینش انسان» علم، رحمت، ملاقات، آزمایش، پرستش و بازگشت به سوی خدا می باشد. حال باید دید کدام یک از موارد فوق اصلی است و کدام یک فرعی می باشد.

مفسران در اینجا احتمالات متعددی داده اند ولی به نظر می رسد «ملاقات با خداوند» و «به سوی خدا رفتن» اصل باشد زیرا خود خداوند تبارک و تعالی به عنوان هدف عالی خلقت انسان و هدف نهایی کمال انسان، مطرح است.

انسان به سوی او حرکت می کند و به عنوان مقدمه ای برای این حرکت به انسان «علم» داده می شود؛ و در این مسیر «آزمایش» می شود؛ وقتی در آزمایش ها موفق شد و به «پرستش» پروردگار نایل آمد «رحمت الهی» بر او نازل می شود و به «کمال نهایی» که خداوند تبارک و تعالی و ملاقات اوست خواهد رسید. بنابراین می توان گفت این اهداف در طول هم دیگر هستند، به عبارت دیگر هر کدام مقدمه ای است برای تحقق دیگری و می تواند همراه هم دیگر نیز مطرح بشود و گاهی هر کدام در مراحل، مقدمه یک دیگر واقع می شود تا انسان به هدف نهایی یعنی «ملاقات پروردگار» نایل شود.

ص: ۱۷۸

۱- (۲) (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)، مومنون/ ۱۱۵.

اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است، خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟

(۱)

* پاسخ

خداوند تبارک و تعالی، غنی بالذات است و نیاز به چیزی بیرون از ذات خودش ندارد تا او را هدف و مقصد خودش قرار دهد، یا به تعبیر دیگر کمالی بیرون از ذات خدا نیست تا خدا بخواهد آن کمال را بدست بیاورد.

بنابراین لازم است بین، هدف فاعل و هدف فعل فرق بگذاریم، به عنوان مثال باغبانی که گلی یا درخت میوه ای را می کارد می خواهد از زیبایی و میوه های آن استفاده کند این هدف فاعل است؛ اما خود آن فعل، یعنی خود آن گل یا درختی که کاشته شده یک غایت، هدف و کمالی دارد که باید به آن کمال برسد؛ وقتی می گوئیم هدف خدا، مقصودمان هدف فاعل نیست، زیرا خداوند اصلاً نیازی ندارد تا هدفی داشته باشد، پس مقصود هدف و غایت فعل است؛ به عبارت دیگر

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

پس هدف خدا، به معنای هدف فعل است نه به معنای هدف فاعل یعنی آن سود و آن کمال، به خود انسان بر می گردد و در حقیقت، هدف، کمال انسان است که به وسیله عبادت، حاصل می شود.

البته متکلمان و فلاسفه نیز پاسخی داده اند که در اینجا فقط به آن اشاره می کنیم و آن این که خداوند تبارک و تعالی، علت العلل است و فیاض محض است، لذا می خواهد جلوه ای از این فیاضیت خودش را در جهان به

ص: ۱۷۹

نمایش بگذارد و آن مخلوقاتی است که خدا ایجاد می کند، و در حقیقت جهان، جلوه خالق خودش است. بنابراین در اینجا بحث مفصلی مطرح است به نام عشق به مخلوق خود، و عشق به موجودات، حال این «عشق» به چه معناست؟! این فیاضیت به چه معناست؟! از بحث قرآنی خارج می شود، و مجال خود را می طلبد.

ص: ۱۸۰

اگر هدف آفرینش، فقط پرستش باشد، چرا خداوند که موجودات دیگری مانند فرشتگان عبادتگر را آفریده بود، انسان فتنه گر و سرکش را خلق کرد؟

* پاسخ

این پرسش در حقیقت براساس دو پیش فرض شکل گرفته به این ترتیب که «هدف آفرینش فقط پرستش بوده» و دیگر این که «این هدف هم خارج از ذات خدا، وجود داشته باشد». به عنوان مثال: فرض شده که خدا کسی است که نیاز به پرستش دیگران دارد حال که نیاز به پرستش دیگران دارد باید دید چه کسی بهتر پرستش می کند؟ فرشتگان یا انسان ها؟!

در پاسخ های قبلی پیش فرض های این پرسش را از اصل باطل کردیم و گفتیم هدف آفرینش انسان تنها پرستش نبوده و از طرفی اصلاً هدفی خارج از ذات خدا و نیاز به پرستش وجود ندارد. و بیان شد که خداوند غنی بالذات است و هیچ کمبودی ندارد که بخواهد با پرستش جبران کند و این انسان است که برای تکاملش نیاز به بندگی و پرستش خدا دارد.

اما در مورد علت این که چرا خداوند موجودات مختلفی آفرید، چرا برخی را به صورت فرشته و بعضی را به صورت انسان آفریده است؟ باید گفت ظرفیت های این موجودات متفاوت است، مثلاً، ظرفیت انسان ها این است که می توانند به مقام انسان کامل برسند، می توانند به جایی برسند که جلوه حضرت حق بشوند، و به صورت آگاهانه و با اختیار و آزادی که دارند، می توانند مراحل تکامل و کمال را بپیمایند و مظهر اسماء خداوند بشوند. و عبادت آزادانه و شخص مختار، با عبادتی که فرشته انجام می دهد که اختیار سرپیچی ندارد این دو قابل مقایسه نیست.

چنانچه حکایت شده پیامبر فرمودند: «ضربه شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام در روز خندق از عبادت جن و انس برتر است.» علت چیست؟! به خاطر این که این عبادت، عبادت آزادانه و عبادت با اختیار و آگاهانه است؛ در حالی که فرشته اگر عبادت می کند در حقیقت، از این آزادی برخوردار نیست، زیرا قوه شهوت و غضب ندارد، راه های انحرافی به رویش بسته است یک راه بیش تر ندارد، و آن عبادت خدا و اطاعت از پروردگار است و عصمتش هم از اینجا ناشی می شود و تفاوت عصمت فرشته با عصمت پیامبران نیز، در همین جاست که پیامبر، با توجه به این که مثلاً قوه شهوت و غضب دارد و می تواند راه انحرافی برود، ولی با اختیار نمی رود.

بنابراین هر چند برخی از انسان ها ممکن است خونریزی کنند و هم چنین آلوده به گناه شوند و افرادی مثل صدام و هیتلر در انسان ها پیدا شود، ولی آن گل های سرسبیدی که در این اجتماع انسانی پیدا می شوند، انسان های کاملی مانند پیامبران و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امثال آن ها یک لحظه عبادتشان، گاهی از عبادت تمام فرشتگان برتر است.

اولاً) خداوند نیازی به پرستش فرشتگان یا غیر فرشتگان ندارد تا گفته شود حالا کدام یک بهتر پرستش می کنند، انسان یا فرشته؟ تا و را بیافریند.

ثانیاً) سرکشی برخی از افراد، دلیل نمی شود که ما بتوانیم آن انسان های کامل، و عبادت های آن ها را با دیگران حتی با فرشتگان مقایسه کنیم.

در آیه (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ) مقصود از عهد چه عهدی است؟

(۱)

* پاسخ

قرآن کریم می فرماید: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)؛ «ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید (و از شیطان اطاعت نکنید) که او برای شما دشمن آشکاری است.»

این عهدی که قرآن کریم از آن یاد کرده است که خداوند با بنی آدم عهد کرد که از شیطان اطاعت نکند، چه عهدی است؟ و در کجا چنین عهد و پیمانی با انسان ها بسته شده است؟ مفسران قرآن در مورد این عهد سه تفسیر ارائه کرده اند.

۱. مقصود همان «ایمان الهی» از طریق «عقل» است یعنی خداوند با عقلی که به انسان داد، یک نوع عهد غیررسمی با انسان بسته که انسان می تواند با عقلش درک کند توحید خوب است پیروی از شیطان بد است و این عقل، او را از پیروی شیطان منع می کند، پس در حقیقت همان گواهی عقل بر توحید و منع عقل از پیروی و عبادت شیطان، خود نوعی پیمان غیررسمی خدا، با بشر است.

۲. این عهد، همان «ایمان فطری» بشر با خدا می باشد که انسان را خدا فطرتاً به گونه ای آفریده که خدا جوست و توحید گراست و از اطاعت و پرستش غیرخدا دوری می کند. در حقیقت این عهد و پیمان نانوشته بین انسان و خدا موجود است، که در سرشت انسان قرار گرفته که توحید گرا باشد و از پرستش و اطاعت غیرخدا دوری کند.

ص: ۱۸۳

۳. مقصود «پیمان» الهی از طریق «پیامبران الهی و کتاب های الهی» است، همین که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به انسان ها گفت: «از شیطان اطاعت نکنید.» و در قرآن به این مسأله پرداخته شد و در کتاب های آسمانی دیگر هم به این مطلب اشاره شده، این نوعی پیمان بین خدا و انسان است که انسان ها حق ندارند غیر از خدا را پرستند و این در حقیقت پیمانی بین صاحب قرآن و انسان هاست ولی نه به صورت پیمان های رسمی بشری، بلکه نوعی از پیمان می باشد.

البته می تواند یک آیه قرآن چند معنا داشته باشد، بنابراین مانعی ندارد که عهدهی که در آیه آمده هم «پیمان عقلی» هم «پیمان فطری»، و هم «پیمان از طریق پیامبران و کتاب های آسمانی»، مراد باشد.

این که قرآن می فرماید «ما از جنس خودتان زوج هایی برای شما آفریدیم» آیا به این صورت است که هر زنی از خمیر مایه شوهر خود آفریده شده و اگر او راه خلاف یا صحیحی انتخاب کرد، آن هم از او تبعیت می کند، یا معنای آیه چیز دیگری است ؟

* پاسخ

این مطلب در دو آیه قرآن آمده یکی آیه اول سوره «نساء» که می فرماید: (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) ؛ «شما را از یک تن آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او آفرید.»

هم چنین در سوره روم آیه ۲۱ می فرماید: «از آیات و نشانه های الهی این است که از جنس خودتان، ازواج و همسرانی آفرید، تا در کنار آن ها آرامش بگیرید، و به سکون برسید.»

این آیات ناظر به این است که آفرینش همسر انسان، از جنس «انسان» است یعنی از جنس «فرشته» یا «جن» نمی باشد اگر خداوند برای زن، مردی آفرید یا برای مرد، زنی آفرید این ها هم جنس هم دیگر می باشند.

در حقیقت یک بحث «کلی» است نه یک بحث «مصدافی»، به عبارت دیگر این آیه ناظر به این مطلب نیست که هر زنی از جنس شوهر خودش است، و تک تک افراد را شامل نمی شود، بلکه «کلی» انسان را می گوید، که جنس شما و همسرانتان یکی است و همه انسانید اما نمی خواهد بگوید که هر زنی از جنس شوهر خاص خودش است و همه صفات او را هم دارد.

و چنین نیست که اگر او راه خلاف رفت، این هم همان راه را برود. آری چنین دلالتی از آیه استفاده نمی شود. پس اگر شخصی راه خطایی

برگزید همسرش می تواند راه او را انتخاب نکند زیرا این یک عمل اختیاری است و حتی می تواند همسر خود را نهی از منکر کند و راه خودش را از او جدا نماید. بنابراین آیه به این معنا نیست که افراد از خمیر مایه همسرشان می باشند و چه بسیار زنانی که در طول تاریخ بر خلاف راه شوهرانشان رفتند.

مثل: آسیه زن فرعون که قرآن از او تمجید می کند، مؤمن شد و راه کفر و طغیان شوهرش را نپیمود و هم چنین همسر برخی پیامبران که راه باطل را در پیش گرفتند و با شوهر خود مخالفت کردند و قرآن آن ها را یادآوری کرده است. بنابراین انسان اختیار دارد، و می تواند از قبل با چنین شخصی ازدواج نکند؛

یا این که اگر ازدواج کرد او را نهی از منکر نماید؛

یا اگر به مراتبی رسید که هیچ راهی برای اصلاح نبود از او جدا شود.

از این رو می بینیم که اجباری در چنین مواردی وجود ندارد.

چرا در سوره «الرحمن» تعلیم قرآن قبل از آفرینش انسان آمده است؟

*پاسخ

در آیات اول سوره الرحمن می فرماید:

(الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)؛ «خداوند گسترده مهر» به انسان آموزش قرآن داد و انسان را آفرید به او بیان آموخت.»

باید به طور طبیعی می فرمود: خدا انسان را خلق کرد بعد به او بیان را آموزش داد و بعد قرآن را به او آموخت. ولی در اینجا ترتیب طبیعی به هم خورده؛ که در این باره مفسران می گویند:

علت به هم خوردن ترتیب طبیعی این آیات این است که خداوند می خواسته عظمت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است.

آری، ارزش انسان به تعلیم قرآن است و به عبارت دیگر ارزش انسان به ارتباط او با وحی بستگی دارد و می دانیم که قرآن هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است، و هم از جهت محتوا، و بدیهی است که آموزش قرآن، مقدمه معرفت به قرآن و عمل به محتوای آن است.

یادآوری: قابل توجه است که در این آیات «عطف ترتیبی» نیامده چنانچه برخی پنداشته اند، و فرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» یا «وخلق الانسان» تا ترتیب را برساند و تقدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه چینش این جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و موخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد.

در عبارت «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ «خداوند بیان را به انسان آموخت» مقصود از «بیان» چیست؟

*پاسخ

واژه «بیان» یک مفهوم گسترده ای دارد که گاهی همین «سخن گفتن» از آن اراده می شود. ولی اینجا مقصود عام است یعنی به انسان «سخن گفتن» و انواع «استدلالات عقلی و منطقی» آموخت.

آری، یکی از موارد آن معنای عام، «سخن گفتن» است و البته می دانیم که سخن گفتن یکی از پیچیده ترین و مهم ترین نعمت های الهی است که بسیاری از علوم بشر از همین طریق نقل و انتقال و رشد می یابد و هم چنین خود لغات و دستگاه های صوتی و نیز زبان هایی که در دنیا وجود دارد، این ها همه از نشانه های عظمت پروردگار است.

ص: ۱۸۸

آیا انسان می تواند خلق کند؟

خداوند در قرآن می فرماید ما انسان ها را از یک مرد و زن جنس مذکر و مونث خلق کردیم، با توجه به این آزمایشاتی که الان صورت می گیرد، که از یک جنس می توانند فرزند را به دنیا بیاورند، این چطور با گفته قرآن قابل جمع است؟

*پاسخ

این پرسش را از «بعد قرآنی» و «بعد علمی» بررسی می کنیم.

الف) از نگاه قرآن

در بخش قرآنی مسأله، دو دیدگاه وجود دارد:

- بعضی از مفسران برآنند که، انسان نمی تواند موجود جدیدی خلق کند، به این علت که خلق مخصوص خداست و اگر کسی خلق کند در حقیقت یک کار خدایی کرده و در این راستا استدلال می کنند به آیه ی:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» ؛ (۱) «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند.»

برداشت آن ها از آیه این است که پس بشری که نمی تواند یک مگس را خلق کند چگونه می تواند یک انسان را بیافریند؟ اما این استدلال قابل پاسخ است بدین ترتیب که با مراجعه به قبل و بعد این آیه متوجه می شویم که این آیه در مورد توانایی «بت» ها می باشد، زیرا در آیات قبل آمده:

ص: ۱۸۹

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ)؛ (۱) «و جز خدا چیزی را می پرستند که هیچ دلیلی بر آن فرو نفرستاده است و چیزی را که هیچ علمی بدان ندارند».

در حقیقت در این دو آیه می فرماید: اینهایی که شما می پرستید، یعنی این بت ها، ناتوان هستند و نمی توانند چیزی را خلق کنند و کسی که نمی تواند چیزی را خلق کند، شایسته پرستش نیست و نباید معبود شما قرار بگیرد. لذا این آیه مربوط به ناتوانی بت هاست نه مربوط به انسان ها.

- برخی نیز می گویند: در قرآن کریم آیاتی داریم که مسأله خلقت را شامل انسان ها نیز می داند. در سوره آل عمران آیات مربوط به حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: (وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ (۲) «و (او را به عنوان) فرستاده ای به سوی بنی اسرائیل (= فرزندان یعقوب) قرار داده که او به آنان می گوید) که من از طرف پروردگارتان نشانه ای [معجزه وار] برایتان آورده ام؛ من از گل برای شما [چیزی] همانند شکل پرنده می سازم و در آن می دمم، پس به رخصت خدا پرنده ای می گردد».

پس از تعبیر «أَنِّي أَخْلُقُ» من خلق می کنم استفاده می شود که، مسأله «خلق» مخصوص خداوند متعال نیست بلکه انسان ها هم ممکن است خلق کنند.

ص: ۱۹۰

۱- (۱) حج / ۷۱.

۲- (۲) آل عمران / ۴۹.

فرق بین خلق و ایجاد چیست؟

*پاسخ

«ایجاد» یعنی چیزی نباشد، و انسان آن را از عدم به وجود بیاورد.

ولی «خلق» یعنی انسان چیزی را بر کیفیت مخصوصی درست نماید و ساماندهی کند. به عبارت دیگر ایجاد همان «ابداء» یا «انشاء» است چیزی را از «عدم» به «وجود» آوردن است که این کار خدایی است و علت تامه می خواهد تا از نیستی به هستی بیابد.

اما چیزی را که وجود دارد و انسان همان را تقدیر و اندازه زنی کند و به شکل جدید درآورد مثل همین که حضرت عیسی می فرماید: «من این خاک ها را به شکل یک پرنده در می آورم.» این در حقیقت، تقدیر و اندازه زنی است و حضرت عیسی از «عدم» به «وجود» نیاورده بلکه آن را سامان داد.

بنابراین «خلق» مخصوص خداوند نیست، بلکه بشر هم می تواند خلق کند و آنچه از بشر بر نمی آید «ایجاد» است.

ب) از نگاه علم

در پرسش آمده بود که آیا لازم است همیشه موجودی از یک «نر و ماده» بوجود بیاید، چنان چه در قرآن آمده که: «شما را از یک «مرد و زن» آفریدیم.» انسان ها معمولاً این گونه آفریده می شوند ولی آیا این یک قانون کلی است که همیشه باید موجودات این گونه آفریده شوند؟ خیر، زیرا هم در قرآن نمونه داریم و هم در طبیعت که لازم نیست همیشه تولد موجودات از یک «نر و ماده» باشد.

به عنوان مثال حضرت آدم علیه السلام بدون پدر یا مادر خلق شده یا در قرآن آمده که حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر خلق شده است. پس لازم نیست که حتماً پدر و مادری باشند.

پس این قانون عام «زوجیت» چه می شود؟ این که این موارد چگونه برای آن قانون استثناء شوند این بحثی است که در این مجال نمی گنجد ولی به طور مختصر باید گفت: لازم نیست که همیشه پدر و مادری (نر و ماده) باشند و بعد فرزند از آن ها به وجود آید. به عبارت دیگر به اصطلاح این آیه در مقام اثبات شیء است و نفی ما عدا نمی کند.

ص: ۱۹۲

آیا شبیه سازی جایز است؟

این که سلولی را از حیوان یا انسانی بگیرند و یک حیوان یا انسان شبیه آن تولید کنند بدون این که جنس مخالف در کار باشد آیا جایز است؟

* پاسخ

لازم است به این موضوع از سه جهت پرداخته شود.

اول - نظر اسلام در مورد اصل علم، تجربه و آزمایش در این موارد چگونه است؟ اسلام جلوی پیشرفت علم را نمی گیرد بلکه انسان را برای دانش و پیشرفت ترغیب و تشویق می کند و این آزمایشات علمی مفید است و برای انجام آن مانعی نیست؛ و لازم است علم پیشرفت خودش را داشته باشد آزمایشات هم باید صورت بگیرد.

دوم - اگر چنین اتفاقی افتاد چه می شود؟ اگر چنین اتفاقی افتاد، و به صورت گسترده ای انجام گرفت، مثلاً صدها هزار انسان، به این شکل به وجود آورند معلوم است که با مشکلاتی اخلاقی مواجه می شویم به عنوان مثال افراد یک دیگر را به خوبی نمی شناسند چون شبیه هم دیگر هستند؛ مسأله خویشاوندی دگرگون می شود؛ احساسات و عواطفی که باعث رشد و شکوفایی استعدادها می شود در اینجا تحت الشعاع قرار می گیرد؛ و از لحاظ حقوقی نیز، برای مسائلی مثل ارث و مانند آن مشکلات زیادی به وجود می آید.

سوم - مطالبی که گذشت بر فرضی بود که چنین اتفاقی بیفتد، ولی هنوز موردی برای ما ثابت نشده است که چنین اتفاقی در مورد انسان ها افتاده باشد. البته آزمایش ها در مورد حیوانات شده که بعضی از مراکز آزمایشگاهی و بعضی متخصصین به چنین پیشرفت هایی دست یافته اند و

چنین موجوداتی را در عالم حیوانات شبیه سازی کرده اند، ولی در عالم انسان ها چنین اتفاقی نیافتاده و هنوز به صورت علمی و قانونمند در مجامع علمی مطرح نشده است.

نتیجه

اگر انسان بتواند خلق جدید انجام دهد، این با آیات قرآن ناسازگار نیست.

ص: ۱۹۴

* پرسش

آیا صفات ناپسند در ذات انسان است یا با گذشت زمان و نوع برخوردها شکل می گیرد.

* پاسخ

با توجه به آیات قرآن در می یابیم که خداوند متعال برای انسان فطرتی قائل است. (۱)

این فطرت پاک به صورتی کاملاً معتدل بوده، در سوره شمس بعد از این که چند قسم یاد می کند می فرماید: (وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا)؛ (۲) قسم به نفس و آن حالت تسویه و تعدیل نفس.

یعنی نفس انسان در حالتی قرار دارد که نسبت به خوبی و بدی یکسان است می تواند نیکی ها را بپذیرد می تواند بدی ها را بپذیرد و به تعبیر بهتر هم کارهایی که در راستای تقوی قرار گرفته به آن الهام می شود و هم فجور و بدی ها.

در برخی از روایات ذیل آیات سوره ناس حکایت شده گویا انسان ها دو گوش دارند که در گوش فرشته می دمند و در گوش شیطان الهام می کند یکی انسان را به کارهای بد دعوت می کند و یکی به سوی کارهای خوب. این مطلب را ما نیز بالوجدان درک می کنیم که وقتی در مقابل کاری قرار می گیریم چه خوب باشد چه بد گویا از طرفی کسی به ما می گوید انجام بده و گویا کسی می گوید انجام نده.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، (روم / ۳۰).

۲- (۲) شمس / ۸.

بنابراین انسان فطرت دارد و فطرتش پاک است خداجو است خدا طلب، زیبایی طلب و کمال طلب است ولی گاهی انسان از این فطرت پاک منحرف می شود، یعنی نفسش در اثر عوامل و موانعی یا الهامات و وسوسه های شیطانی، یا میل های شهوانی و انحرافات درونی که خودش در اثر شهوات پیدا می کند و تأثیرپذیری از دوستان بد و یا توهمات و خیالات... موجب می شود که انسان از آن راه اصلی منحرف شود.

برخی از آیات قرآن که انسان ها را «ظلم» و «جهول» و مانند آن معرفی کرده. در حقیقت به انسان های تربیت نیافته در پرتو وحی اشاره دارد؛ اگر انسانی این نفس معتدل خودش را در پرتو وحی الهی با الهامات الهی پرورش بدهد به قله های کمال می رسد ولی اگر او را هم چون علف هرزی رها کند و یا این که به دنبال عوامل انحرافی برود کم کم به صفات رذیله گرفتار می شود.

نتیجه

برخی از پیروان ادیان دیگر می گویند انسان گنه کار به دنیا می آید و ما باید او را شستشو بدهیم و غسلش بدهیم تا از این حالت گنه کاری نجات پیدا کند.

ولی اسلام می گوید انسان پاک به دنیا می آید و بالذات گناهکار نیست ممکن است خودش با اراده خودش و انتخاب خودش نفس پاکش را آلوده نماید زیرا نفس او که هم چون لوح و صفحه سفیدی است با هر گناهی که هم چون نقطه های سیاهی هستند کم کم آن صفحه را آلوده می کند و در نهایت تمام صفحه سیاه می شود.

ص: ۱۹۸

مراتب نفس انسان کدام است ؟

آیه شریفه می فرماید: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ)؛ [\(۱\)](#) «نفس انسان را به سوی رذایل اخلاقی و به سوی بدی ها امر می کند» این چطور با پاسخ قبل جمع است؟

* پاسخ

نفس انسان دارای مراتبی مانند نفس راضیه، نفس مرضیه، نفس مطمئنه و نفس ملهمه می باشد و یکی از این مراتب و مراحل نفس، نفس اماره می باشد.

در حقیقت ما یک نفس بیش تر نداریم ولی این نفس می تواند مراتب و مراحل مختلفی را طی کند ممکن است این نفسی که خداوند آفریده و به حالت تعدیل و تسویه بوده یعنی حالتی داشته که نسبت به خیر و شر مساوی بوده، اگر آن را به سوی کارهای خوب ببریم، کم کم می رسیم به مراتب عالی نفس مانند نفس راضیه و مرضیه که از خدا راضی می شود و خدا نیز از او خشنود می شود. [\(۲\)](#)

و این در حالی ممکن است که نفس را تحت تربیت وحی الهی و الهامات نیک قرار دهیم؛ از آن طرف هم ممکن است انسان به «أسفل السافلین» برود یعنی نفس خودش را در معرض گناهان و آلودگی ها قرار دهد، کم کم نفس انسان سقوط می کند و به جایی می رسد که «أماره بالسوء» می شود یعنی نفس انسان، امیر انسان می شود و انسان را به بدی دستور می دهد.

ص: ۱۹۹

۱- (۱) یوسف / ۵۳.

۲- (۲) (يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً)، فجر / ۲۷.

مثلاً کودکی را به شما می سپارند که با دلسوزی و تحت تعالیم الهی او را تربیت می کنید و یک انسان خیر اندیش، نیکوکار و نوع دوست پرورش می یابد که اگر او را رها کنید به سوی کارهای نیک بیش تر پیش می رود؛ اما اگر این کودک را به دست یک مربی ناپاک بسپارند، آن مربی ناپاک می تواند این کودک را انسان بزهکار پرورش دهد کسی که زندگی خودش را صرف آزار و اذیت دیگران می کند، حال اگر این شخص آلوده به گناه را رهاش کنی، در همین مسیر پیش می رود.

در حقیقت نفس انسان مانند همان کودک در اختیار انسان است، در ابتدا هم پاک و هم به حالت تعادل است که می توان آن را به سوی تقوی و راستی پرورش داد و یا به سمت «فجور و ناپاکی» پرورش داد تا برسد به مرتبه «أماره بالسوء» که انسان را به سوی کارهای بد دستور بدهد.

و در پایان باید اضافه کرد که نفس انسان دایم در حال خطر است اگر به مراتب بالا رسید و انسان در مورد آن کوتاهی کرد، امکان سقوط دارد؛ و اگر به مراتب پایین و «اماره بالسوء» هم رسید می تواند با اراده محکم و عزمی راسخ از باب توبه به آغوش حضرت حق بازگردد. که این «سقوط» و «صعود» هم دلیل بر وجود اختیار انسان می باشد.

ویژگی های انسان مومن چیست ؟

* پاسخ

تعدادی از صفات انسان مؤمن در سوره مؤمنون بیان شده است که به همین مناسبت این سوره «مؤمنون» نامیده شده است، در ابتدای این سوره می فرماید: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)؛ «به تحقیق مومنین رستگار شد.» بعد تا آیه ۱۱ صفات مؤمنین راستین را چنین بر می شمارد:

اول) مومنان کسانی هستند که در حال نماز خشوع دارند و در مقابل پروردگارشان با فروتنی نماز می خوانند. (۱)

دوم) از کارهای بیهوده پرهیز می کنند یعنی کارها و برنامه‌زندی که شان هدفمند است و بدون هدف نیست. (۲)

سوم) مؤمنان کسانی هستند که زکات می پردازند. (۳)

واژه «زکات» در قرآن دو معنا دارد: در سوره های مدنی که گاهی به معنای مالیات زکات واجب است که بر چند چیز تعلق می گیرد. ولی در سوره های مکی برخی مفسران احتمال داده اند که به معنای انفاق باشد یعنی مؤمنان کسانی هستند که از اموالشان انفاق و بخشش می کنند و این یکی از صفات بارز مومنان می باشد.

چهارم) از صفات دیگر مومنان راستین این است که پاک دامن هستند و مراقبند تا به گناهان و اعمال زشت آلوده نشوند (۴) - (۵).

ص: ۲۰۱

-
- ۱- (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، مومنون / ۲.
 - ۲- (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، مومنون / ۳.
 - ۳- (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، مومنون / ۴.
 - ۴- (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، مومنون / ۵.
 - ۵- (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، مومنون / ۶.

در ادامه موردی را استثنا می کند که این ها غریزه شهوت خود را کنترل می کنند مگر در موارد حلال و اگر کسی از این حد فراتر رود تجاوزگر است. (۱)

پنجم) امانتدارهای خوبی هستند. (۲)

امانت مردم را هم چون جان خودش حفظ می کند و آن را بر می گرداند، و اگر با کسی پیمانی بست به پیمانش وفادار است. ششم) مؤمنین مراقب نمازشان هستند و اول وقت نمازشان را می خوانند، سستی و کاهلی در نمازشان نمی کنند. (۳) و در پایان می فرماید: (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ) این افراد وارثان بهشت هستند. البته صفات دیگر مؤمنان در سوره های دیگر هم ذکر شده که نظر شما را به برخی از آن ها جلب می کنیم.

هفتم) در سوره انفال می فرماید: «مؤمنون کسانی هستند که وقتی یاد خدا را می شنوند دل های آن ها برافروخته می شود.» (۴) در حقیقت تحت تاثیر قرار می گیرند، و نسبت به یاد خدا بی تفاوت نمی باشند.

هشتم) در سوره مائده می خوانیم: «این ها کسانی هستند که بر خدا توکل می کنند.» (۵)

نهم) باز در سوره انفال آمده است: «آن ها کسانی هستند که به دیگران پناه می دهند و رهبران الهی و مردان الهی را یاری می کنند.» (۶)

دهم) و در سوره آل عمران می فرماید: «آن ها سرپرستی کافران را نمی پذیرند» (۷) یعنی ولایت و رهبری دشمنان خدا و کافران را نمی پذیرند.

ص: ۲۰۲

۱- (۱) (فَمَنْ ابْتغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)، مومنون / ۷.

۲- (۲) (وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ)، مومنون / ۸.

۳- (۳) (وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)، مومنون / ۹.

۴- (۵) (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ)، انفال / ۲.

۵- (۶) (وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)، مائده / ۱۱.

۶- (۷) (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا)، انفال / ۷۴.

۷- (۸) (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ)، آل عمران / ۲۸.

یازدهم) در سوره نساء می فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که به قرآن، و کتاب های آسمانی قبل از آن ایمان می آورند.»^(۱)

دوازدهم) و در سوره بقره می خوانیم: «مؤمنان کسانی هستند که فساد مالی و اقتصادی ندارند (رباخوار) نیستند.»^(۲)

این بود برخی از صفاتی که در قرآن برای مؤمنان راستین آمده است.

و در تمجید آن ها در سوره توبه می فرماید: «این مؤمنان اهل بهشت اند، و خدا جان و مال آن ها را می خرد و با آن ها معامله می کند.»^(۳)

و در سوره منافقون می فرماید: «عزت از آن خدا، و پیامبر و مؤمنان است.»^(۴)

ص: ۲۰۳

۱- (۱) نساء / ۱۶۲.

۲- (۲) بقره / ۲۷۸.

۳- (۳) توبه / ۱۱۱.

۴- (۴) منافقون / ۸.

غفلت چیست و عوامل آن کدام است ؟

* پاسخ

غفلت عبارت است از این که پرده ای بر فکر و دل انسان بیافتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن کریم، در این باره می فرماید.

«برخی از انسان ها دل دارند ولی فهم عمیق و ژرف نگری ندارند، چشم دارند ولی بصیرت ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی شنوند!»

و در ادامه آیه می فرماید:

(أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) ؛ [\(۱\)](#) «اینها مثل حیوانات هستند بلکه از حیوانات نیز پست ترند، این ها همان کسانی هستند، که غافلند!»

اینجا غفلت می تواند اعم باشد از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت به تعبیر دیگر غفلت از هر آنچه که انسان را به سوی کمال می برد.

مراتب انسان

گاهی انسان کامل است انسانی که با شعور و به یاد خدا باشد؛ گاهی انسان مانند حیوان می شود؛ و گاهی از حیوان هم پست تر می شود، چنانچه در آیه آمده است. برخی گفته اند: یک مرحله دیگر هم وجود دارد و آن این که انسان حیوان شود، نه مانند حیوان!

به هر حال کسی که از یاد خدا غافل شود، از ابزارهای شناخت خودش که چشم، گوش و عقل باشد استفاده نکند، از مرحله انسانیت ساقط می شود.

غافلان از چه غفلت دارند؟!

ص: ۲۰۴

۱. در سوره یونس می فرماید:

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»؛ [\(۱\)](#) «بدرستی که بسیاری از مردم، از نشانه های ما غافل هستند.»

از نشانه های خدا غافل هستند یعنی به گل می نگرند ولی گل آفرین را نمی بینند، دریا را تماشا می کنند، ولی دریا آفرین را نمی بینند به کهکشان ها و ستارگان نگاه می کنند، ولی آسمان آفرین را نمی بیند.

ولی برخی به مرحله ای می رسند که می گویند:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

۲. گاهی غفلت از آخرت است، یعنی همه توجه انسان به دنیا باشد و از آخرت و رستاخیز، از زندگی دیگری که در پس این جهان است، غافل شود. از این رو در سوره روم می فرماید:

«آنها فقط ظاهر دنیا را می بینند، ولی از آخرت غافل می شوند.» [\(۲\)](#)

عوامل غفلت

برای درمان غفلت باید دید عوامل غفلت از خداوند چیست؟

۱. قرآن کریم یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی می داند و می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و ثروت شما و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکنند، هر کس چنین کند، او زیانکار است.» [\(۳\)](#)

ص: ۲۰۵

۱- (۱) یونس / ۹۲.

۲- (۲) (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)، روم / ۷ و همچنین انبیاء / ۱ و...

۳- (۳) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)، منافقون / ۹.

در این آیه به دو عامل غفلت زا اشاره شده که یکی اموال است، دیگری فرزندان؛ یعنی ممکن است انسان، آنقدر سرگرم اموال و سرمایه اش بشود، که از یادش برود خدایی هم وجود دارد... یا ممکن است فرزندان مانع یاد خدا بشوند! البته این دو، نمونه ای است، از مسائل دنیوی و مواردی که انسان را سرگرم می کند و از یاد خدا غافل می کند.

۲. دومین عامل از عوامل غفلت «تسلط شیطان بر انسان است» که در سوره مجادله مطرح شده و می فرماید:

(سَيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ)؛ [\(۱\)](#) «شیطان بر آنان (= منافقین) مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آن ها برد و آن ها را به فراموشی انداخت» یکی از کارهایی که شیطان می تواند انجام دهد، این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد، و انسان را دچار غفلت از یاد خدا کند! بعد می فرماید: «چنین افرادی «حزب شیطان هستند!»

و در همین راستا در سوره مائده می فرماید:

«شیطان می خواهد بین شما دشمنی بیندازد، و لذا شما را به سوی شراب و قماربازی می برد (وَيُضِلُّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) او می خواهد مانع یاد خدا بشود.» [\(۲\)](#)

ص: ۲۰۶

۱- (۱) مجادله / ۱۹.

۲- (۲) (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ)، مائده / ۹۱.

آیا دنیادوستی یا دوست داشتن فرزند باعث غفلت است!؟

*پاسخ

این که انسان فرزندش را دوست داشته باشد در طول دوستی خدا، این اشکال ندارد، ولی اگر کسی دنیا را هدف خودش قرار دهد این اشکال دارد. این که من ثروتم را دوست داشته باشم و در راهش تلاش کنم، این مانع من نمی باشد و اشکالی ندارد، آن چه مهم است این است که ما نباید دنیا را هدف خودمان قرار دهیم، اگر دنیا و مظاهر مختلف آن هدف شد، آن وقت انسان را از یاد خدا، آیات خدا و آخرت غافل می کند.

ص: ۲۰۷

راه درمان غفلت چیست؟

* پاسخ

اگر در آیاتی که در پرسش قبل گذشت دقت نماییم، راه درمان معلوم می شود؛

۱. انسان چشم و گوش دارد لذا باید پرده ها را کنار بزند، حقایق را ببیند و تفکر کند اگر ما ژرف اندیش شویم بصیرت پیدا کنیم، حق را بنگریم و بپذیریم، می توانیم از غفلت خارج شویم.

۲. قرآن کریم می فرماید: «شیطان بر این ها مسلط می شود.» اگر انسان بتواند، کاری کند که شیطان از او دور شود یعنی پناه به خدا ببرد و بر خدا توکل کند، و هم چنین ایمان بیاورد، با ایمان و توکل و پناه بردن بر خدا که در آیه ۹۸ تا ۱۰۰ سوره نحل بیان شده انسان می تواند از شیطان نجات پیدا کند، و غفلتش برطرف شود.

چنان چه در سوره حجر می فرماید:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) ۱؛ بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.» و در آیه دیگر به نقش ایمان اشاره می کند و می فرماید:

(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا)؛ «به درستی که شیطان بر کسانی که ایمان دارند تسلطی ندارد»

۳. مسأله «تقوا» و به یاد خدا بودن خیلی مهم است. قرآن کریم در آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره اعراف می فرماید:

ص: ۲۰۸

اگر حيله هاى شيطانى به سراغ شما آمد و شيطان خواست شما را، به غفلت بياندازد، و فريب بدهد (مواظب باشيد) «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» ۱ به خدا پناه بريد چرا كه خدا هم شنواست هم داناست، شما را تحت نظر دارد و شما را مى پذيرد.

و در ادامه مى فرمايد: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) ۲ در اين آيه خداوند به ما آموزش مى دهد كه، كسانى كه با تقوا هستند وقتى كه گروهى از شياطين به آن ها نزديك مى شوند كه با آن ها تماس برقرار كنند و آن ها را وسوسه كنند ناگهان به ياد خدا مى افتند و يك مرتبه بيدار مى شوند.

آرى مثل بانكى كه آذير خطر برايش قرار داده اند وقتى سارقى سراغ آن مى آيد اين آذير خطر به صدا درمى آيد و چراغ ها روشن مى شود و عرصه بر سارقين تنگ مى شود و آنگاه زمينه هاى سرقت و گناه از بين مى رود. هم چنين هنگام تماس شيطان با انسان اگر انسان خدا را ياد كند با ياد خدا دل نورانى مى شود و انسان مى تواند شيطان را دفع كند تا اين غفلت برطرف شود، و در نتيجه زمينه گناه از بين مى رود. از اين آيه استفاده مى شود كه مسأله «تقوا» زمينه سازى مى كند تا غفلت ها برطرف شود و گويى انسان هاى با تقوا دستگام محافظ دارند، آذير خطر دارند كه وقتى گرفتار غفلت شدند و شيطان به سراغشان آمد يك مرتبه بيدار مى شوند (فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) يك مرتبه بينا مى شوند بصيرت پيدا مى كنند، بصيرت نه فقط ديدن با چشم سراسر است، بلكه قلب و عقل آن ها بينا مى شود، و ابرهاى وسوسه و گناه، کنار مى رود، و حقايق را آنطور كه هست، مى بينند. و اين ها همه از نتايج تقوا و ياد خداست.

چگونه می توان همیشه به یاد خدا بود؟

* پاسخ

مقدمه

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) ؛ (۱) «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم».

و در سوره احزاب می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا) ؛ (۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید به یاد خدا باشید، ذکر بگویید و فراوان خدا را یاد کنید». به یاد خدا بودن گاهی لفظی است، گاهی قلبی است و برخی اوقات عملی است.

توضیح

انسان گاهی با زبانش می گوید: «یاالله» یا با زبانش پناه به خدا می برد و می گوید: «أعوذ بالله» این ها ذکرهای زبانی است مانند «سبحان الله»، «الحمد لله»، «الله اکبر»...

مرحله بالاتر، ذکر قلبی است که انسان در درون و دل، نیز به یاد خدا باشید، لقلقه زبان نباشد، اگر قرآن می خواند، مطلب را، هم بفهمد و هم به دلش منتقل کند و در حقیقت از درون به یاد خدا باشد و دل را آینه تجلی حضرت حق قرار دهد.

ص: ۲۱۰

۱- (۱) بقره / ۱۵۲.

۲- (۲) احزاب / ۴۱.

مرحله بالاتر، ذکر عملی است یعنی انسان یاد خدا را در زندگی عملی خودش پیاده بکند، بدین معنا که هر کار و برنامه ای را که می خواهد در زندگی اش عمل کند با معیار خدا بسنجد، اگر خدا این برنامه را دوست دارد، عمل کند اگر دوست ندارد عمل نکند. بنابراین، ذکر گاهی در مرحله لفظ است گاهی قلبی است و گاهی اوقات عملی و چه بهتر که هر سه با هم باشد.

راهکارهای به یاد خدا بودن

۱. توجه به آیات الهی؛

یکی از راه هایی که انسان، می تواند به یاد خدا باشد توجه به آیات الهی است، در سوره بقره می فرماید: «خدا آیاتش را برای مردم بیان می کند، شاید مردم متذکر شوند.» (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ). (۱)

جالب این است که در قرآن کریم واژه «لَعَلَّ» برای «زمینه سازی» به کار می رود به عبارت دیگر «اقتضای چیزی را به وجود آوردن» یعنی خداوند می فرماید ما آیات خودمان را برای مردم بیان کردیم، تا زمینه ای باشد برای بیدار شدن آن ها، و برای این که «متذکر» شوند و به یاد خدا بیفتند.

زمینه بیداری انسان و به یاد خدا افتادن «تفکر» است تفکر در آیات الهی و مثال هایی که در قرآن آمده مثال های زیبایی که در قرآن آمده مثال های زیادی در قرآن زده شده و این مثال ها در خور تفکر و تعمق و به یاد خدا افتادن است.

۲. یادآوری نعمت ها؛

این که انسان نعمت های خدا را یادآوری کند. از این رو در سوره احزاب می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت های خدا بر خودتان را به یاد آورید، و فراموش نکنید» (۲)

ص: ۲۱۱

۱- (۱) بقره / ۲۲۱.

۲- (۲) (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ)، احزاب / ۹.

یکی از منابعی که انسان را به یاد خدا می اندازد و بیدار می کند و از غفلت دور می کند، خود قرآن کریم است. (۱) از این روست که در روایات حکایت شده و بسیاری از بزرگان نیز توصیه کرده اند، که انسان صبح ها حداقل چند آیه قرآن تلاوت نماید. و آن آیاتی هم که می فرماید: وقتی قرآن می خوانید یا در موارد دیگر «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» بگوئید در همین راستاست که یاد خدا احیاء شود.

۴. توجه به هشدارهای قرآن؛

در سوره قصص، آیه ۴۶ یادآور می شود که توجه به هشدارهای رهبران الهی و پیامبران، باعث بیداری و زنده شدن یاد خدا می شود و غفلت را می زداید.

۵. خردورزی و تفکر؛

قرآن کریم در آیات متعددی انسان ها را به تفکر و تعقل دعوت می کند (۲) و در آیه ۷ سوره آل عمران و ۲۶ سوره بقره مطرح شده که اگر انسان تعقل و تفکر کند، خود خردورزی انسان را به طرف خدا رهنمون می شود و به یاد خدا می اندازد و غفلت ها را برطرف می سازد، یعنی بیش تر غفلت ها به خاطر این است که انسان از فکر و عقل خودش استفاده کافی نمی کند.

۶. آینه مشکلات؛

انسان وقتی مشکلاتی برایش پیش می آید، این مشکلات را وسیله توجه به خدا قرار بدهد، در همین راستا در سوره اعراف در مورد قوم فرعون می فرماید: «ما فرعونیان را به خشکسالی و نقص در ثمرات گرفتارشان کردیم» یا به تعبیری میوه ها و محصولات آن ها را دچار آفت کردیم (لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) ۳ تا شاید آن ها متذکر شوند، بیدار شوند و به یاد خدا بیفتند.

ص: ۲۱۲

۱- (۱) یکی از نام های قرآن نیز «ذکر» می باشد (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

۲- (۲) عبارت (أَفَلَا تَعْقِلُونَ)؛ آیا اندیشه نمی کنید ۱۳ بار در قرآن تکرار شده است.

در سوره طه می فرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) ۱ نماز بخوانید تا به یاد من باشید، اگر انسان در شبانه روز حداقل ۵ بار درون استخری رود جسم او پاک می شود، همان طور نیز اگر با آب حیات نماز، جانش را شستشو دهد زنگارهای غفلت از او زدوده می شود و به یاد حق می افتد و از گناهان دور می شود.

ذکر مداومی که در نماز هست، در کمتر عبادتی وجود دارد و در آیه معروف (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ) ۲ روی ذکر بودن نماز تاکید خاص شده است.

آیا دوست داشتن دیگران با درجات عالی تقوا منافات دارد؟

* پاسخ

در همین راستا به پرسش هایی دیگر بر می خوریم مانند آیا دوست داشتن غیر خدا لازم است یا نه؟ آیا با دوست داشتن خدا منافاتی دارد؟ اگر انسان دل و قلب خودش را برای محبت خدا خالی کند آیا جایی برای محبت غیر خدا باقی می ماند یا نه؟ آیا این محبت ها با مراتب عالی تقوی منافات دارد یا خیر؟!

قرآن کریم از ما نخواستہ که محبت دیگران را ترک کنیم بلکه خواسته که بیش ترین محبت را نسبت به خداوند متعال داشته باشیم در سوره بقره می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ)؛ (۱) «و برخی از مردم کسانی هستند که از غیر خدا، همانندهایی (معبودگونه) بر می گزینند که همانند دوستی خدا، آنها را دوست دارند. و [لی] کسانی که ایمان آورده اند خدا را بیش تر دوست دارند».

مؤمنین «أشد حب لله» هستند نه این که نسبت به دیگران محبت ندارند. آری قرآن کریم نه تنها از ما نخواستہ که محبت دیگران را ترک کنیم بلکه در برخی آیات بعضی را تایید و به پاره ای از محبت ها و دوستی ها نیز توصیه می کند که نمونه هایی از آنها در اینجا می آوریم:

- در سوره زخرف می فرماید: (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ)؛ (۲) «دوستان، در آن روز، برخی از آنان دشمن برخی [دیگر] هستند، جز خودنگه داران» این آیه نشان می دهد که حتی «خُلَّت» که از درجات بالای محبت است منافاتی با تقوای الهی ندارد.

ص: ۲۱۴

۱- (۱) بقره / ۱۶۵.

۲- (۲) زخرف / ۶۷.

- در برخی از آیات قرآن از محبت و دوستی مهاجرین سخن گفته شده است. (۱)

- احسان و نیکی به پدر و مادر لازمه اش دوستی است. (۲)

- محبت و دوستی نسبت به اهل بیت به عنوان اجر رسالت سفارش شده است که (لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۳) و این «مَوَدَّة» مرتبه ای از محبت است یا در روایت حکایت شده: «أَحَبُّ اللَّهِ مِنْ أَحَبِّ حَسِينًا» کسی که به امام حسین علیه السلام محبت داشته باشد خداوند او را دوست دارد.

از این مجموعه به دست می آید که این محبت ها با محبت خدا منافاتی ندارد بلکه اگر دیگران راهی غیرالهی انتخاب کنند و انسان بخواهد آن ها را دوست داشته باشد با محبت الهی ناسازگار است و گرنه محبت اهل بیت و محبت پدر و مادر و محبت به افراد نیک، در طول محبت خداست نه در عرض محبت خداوند، بنابراین هرچه انسان پیامبر و اهل بیت او را بیش تر دوست داشته باشد خدا را بیش تر دوست خواهد داشت چون این ها مظاهر الهی هستند. و این محبت در طول محبت خداست خدا و پیامبر هم به این نوع محبت ها توصیه کرده اند اما اگر محبتی در عرض محبت خدا و یا در مقابل محبت خدا باشد یعنی جهتی غیرالهی بگیرد این ناپسند است و در روز قیامت هم مایه پشیمانی است و قرآن کریم می فرماید:

(يا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) ۴ برخی روز رستاخیز می گویند: «کاش من فلانی را دوست خودم انتخاب نکرده بودم.»

و در سوره توبه در مورد این نوع محبت می فرماید:

ص: ۲۱۵

۱- (۱) حشر / ۹.

۲- (۲) بقره / ۸۳ و نساء / ۳۶ و انعام / ۱۵۱.

«بگو به مردم که اگر پدران، مادران شما، فرزندان شما، برادران شما، همسران شما و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کسادهش می ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا دوست داشتنی تر باشند (این خوب نیست و آن وقت) باید منتظر باشید تا فرمان خداوند بر (تنبیه) شما فرا رسد؛ و خداوند گروه نادرستان را هدایت نمی کند» (۱)

بنابراین محبتی که در مقابل محبت خدا قرار بگیرد، چه به فرزند باشد چه به ثروت باشد این محبت، محبت منفی است. اما اگر همین محبت ها در طول محبت خدا باشد یعنی ما فرزند، ثروت و... را برای خدا دوست داشته باشیم این نه تنها بد نمی باشد بلکه چیزی است که خداوند به آن توصیه کرده است.

راه های شناخت محبت های الهی

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که از کجا معلوم می شود که این محبت برای خداست، و می تواند با محبت خدا در دل انسان جای بگیرد؟ و یا این محبت در مقابل خداست و باید از دل بیرون برود؟!

پاسخ وقتی روشن می شود که انسان بر سر دو راهی ها در مقام انتخاب قرار بگیرد. مثلاً- اگر انسان فرزندش را برای خدا دوست داشته باشد موقع جهاد در راه خدا - که در این آیه اشاره شده - حاضر است او را در راه خدا قربانی کند و دستور خدا، (جهاد) را بر محبت فرزندش مقدم می کند اما اگر این محبت در مقابل خدا، محبتی منفی باشد، حاضر نیست از فرزند و اموالش در راه خدا بگذرد. در مورد منافع قبیله یا حزب و گروه هم همین معیار مطرح است.

ص: ۲۱۶

۱- (۱) (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ)، توبه / ۲۴.

در آیه آخر سوره مجادله اشاره صریحی به این مطلب دارد و می فرماید:

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز داشته باشند نمی یابی که با دشمنان خدا و دشمنان پیامبر دوستی داشته باشند هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان باشند.»^(۱)

اگر کسی ایمان به خدا و رستاخیز دارد نمی تواند با کسانی که دشمن خدا و پیامبر هستند دوستی داشته باشد، این دو دوستی با هم منافات دارد و در حقیقت این دو دوستی با هم قابل جمع نمی باشد و در ادامه آیه به نکته بسیار ظریفی اشاره می کند و می فرماید: کسانی که ایمان به خدا و پیامبر دارند با دشمنان شان رابطه دوستی ندارند ولو این که این افراد دشمن، پدران یا فرزندان خودشان باشند یا برادرانشان، یا قبیله آن ها باشند.

اگر انسان به اصطلاح «تولی» و «تبری» پیدا کرد یعنی با خدا، پیامبر و دوستان آن ها دوست و با دشمنان آن ها دشمن بود خداوند در موردش می فرماید:

«اینان اند که خدا ایمان را در دل هایشان نوشته و با روحی از (جانب) خود آنان را تأیید کرد و آنان را در بوستان های (بهشتی) وارد می کند که نهرا از زیر [درختان]ش روان است، درحالی که در آن جا ماندگارند. خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند؛ آنان حزب خدا هستند؛ آگاه باشید در واقع فقط حزب خدا رستگارند!»^(۲)

پس اگر کسی می خواهد حزب الله باشد باید با خدا و رسولش دوست باشد و با دشمنان خدا و دشمنان رسولش دوست نباشد بلکه با آن ها مبارزه کند. این مجموعه آیات، نشانگر دو دسته محبت یکی در مقابل محبت خدا و دیگری در طول محبت خدا می باشد.

ص: ۲۱۷

۱- (۱) (لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ)، مجادله / ۲۲.

۲- (۲) مجادله / ۲۲.

*پرسش

مقصود از آرزوهای دراز (= طول امل) چیست؟

*پاسخ

واژه «أمل» به معنای «آرزو» می باشد. آرزو دو گونه داریم و از آیات و روایات هم هر دو گونه برداشت می شود؛ یکی آرزوهای پسندیده و دیگری آرزوهای ناپسند و مذموم.

الف) آرزوهای پسندیده

امید زندگی را در این آرزوها باید جستجو کرد چرا که اگر انسان به آینده خودش امیدوار نباشد در زندگی حرکتی نخواهد داشت و در حقیقت زندگی انسان بی هدف و بی معنا می شود. زندگی بدون آرزو، بدون امید و فاقد حرکت می شود که انسان را دچار گرفتاری های روحی و روانی مانند افسردگی می کند و گاهی اوقات ممکن است حتی انسان را به مرز خودکشی نزدیک کند.

از این رو قرآن کریم می فرماید: (لَا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)؛ [\(۱\)](#) «از رحمت خدا مأیوس و ناامید نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می شوند.»

و در سوره کهف از آرزوهای خوب سخن می گوید و می فرماید:

«باقیات، صالحات و کارهای نیکی که باقی می ماند این ها نزد پروردگار از نظر پاداش و از نظر آرزو و امید بخشی بهتر است.» [\(۲\)](#)

ص: ۲۱۸

۱- (۱) یوسف / ۸۷.

۲- (۲) کهف / ۴۶.

بخش دیگر، آن حالت آرزومندی و آرزواندیشی است که در منابع دینی از آن به «طول امل» تعبیر شده است. آرزواندیشی و خیال بافی آن است که انسان آنقدر غرق در آرزوهای طولانی بشود که واقعیت های زندگی را فراموش کند. لذا قرآن کریم خطاب به پیامبر می فرماید:

«کافران را رها کن تا بخورند و بهره برداری کنند و مشغول آرزوهای خودشان باشند که به زودی نتیجه اعمالشان را بیابند.» (۱)

در حقیقت علت این که این گونه آرزوها سرزنش شده همین است که انسان را از واقعیت ها دور می کند و از هدف زندگی باز می دارد، و یک حالت خیال بافی و خیال اندیشی در انسان ایجاد می کند و چنین افرادی وقتی متوجه خسارت می شوند که کار از کار گذشته است.

در برخی دیگر از آیات قرآن این گونه آرزوها و آرزومندی ها و آرزواندیشی ها را حاصل کار شیطان می دانند و می فرماید:

(... وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ) ۲؛ «من حتماً یک عده از بندگان تو را سهم خودم بر می دارم و آن ها را گمراه می کنم و آن ها را به آرزوهای دور و دراز می کشانم» و در آیه بعدی خداوند متعال می فرماید: «به آن ها وعده می دهد و آن ها را به آرزو می افکند، در حالی که آرزوها و امیدها و وعده های شیطان وعده های فریبکارانه است!» (۲)

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام حکایت شده:

ص: ۲۱۹

۱- (۱) (ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا وَيُلْهِيَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)، حجر / ۳.

۲- (۳) نساء / ۱۲۰.

«ای مردم! من بیش‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است؛ یکی پیروی کردن از هوای نفس، و دوم آرزوهای طولانی.» و در ادامه می‌فرماید: «پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می‌دارد، اما طول‌أمل باعث می‌شود که شما آخرت را فراموش کنید.»^(۱)

نتیجه

اسلام برخی از آرزوها را پسندیده و حتی به آن تشویق می‌کند زیرا امید آفرین است از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«امید مایه رحمت امت من است، اگر آرزوها نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت.»^(۲)

پیامبر اکرم با این تعبیر بلند و زیبا می‌فرماید: حرکت‌های انسان با آرزوهای نیکو شکل می‌گیرد مثل آرزویی که مادر نسبت به آینده فرزندش دارد؛ هم‌چنین آرزویی که باغبان نسبت به آینده کشتزار خودش دارد. و از طرفی آرزوهایی مورد نکوهش قرار گرفته است مثل آرزوهای دور و دراز، آرزوهایی که بیش از عمل و یا بدون عمل باشد، آرزوهای سرگرم‌کننده، آرزو نسبت به کارهای زشت و مانند آن زیرا اینگونه آرزوها انسان را از حق باز می‌دارد و از آخرت غافل می‌کند.

آری آرزوها مثل باران است، باران وقتی کم باشد رحمت است اما وقتی زیاد شود سیل ایجاد می‌کند و ممکن است خانه و کاشانه را آب‌ببرد. آرزو نیز به اندازه معقولش خوب است و برای زندگی هدف‌ساز است، ولی آرزوهای طولانی و خیال‌اندیشانه انسان را از واقعیت دور می‌کند و چون سیل، بنای اهداف زندگی را ویران می‌کند.

ص: ۲۲۰

۱- (۱) «یا ایها الناس إن أخوف ما أخاف علیکم اثنان اتباع الهوی وطول الامل» (نهج البلاغه، خطبه/ ۲۸)

۲- (۲) سفینه البحار، جلد ۱، ص ۳۰ ماده أمل.

رابطه مسائل معنوی با آرزوهای دراز (طول امل) چگونه است ؟

*پاسخ

در برخی از توصیه ها آمده که شما در امور مادی به زیر دستان خودتان نگاه کنید و در امور معنوی به بالا دست های خود نگاه کنید.

در برخی از سفارشات امام خمینی رحمه الله و برخی از بزرگان نیز آمده است اگر انسان نسبت به امور معنوی آرزو داشته باشد خیلی خوب است، ولی در همانجا نیز باید انسان امکانات خودش را ملاحظه کند و حد و اندازه خودش را محاسبه کند و در همان حد آرزو داشته باشد و آنگاه برنامه ریزی و حرکت کند.

مثلاً کسی که می خواهد به کمال برسد اگر برنامه ریزی غیرواقع بینانه داشته باشد و استعدادها و توانایی جسمی و روحی و ظرفیت های خودش را در نظر نداشته باشد، ولو در امور معنوی، با مشکل مواجه می شود. مثلاً «بیش از وسعش روزه بگیرد.» یا «بیش از توانش نماز بخواند.» یا «بیش از توانایی خود بخشش کند.» این افراط و تفریطها در حقیقت برخاسته از آرزوهای غیرمعقول است. چنین فردی از آن اول هدفی که در نظر گرفته و آرزویی که در ذهنش بوده، یک آرزوی غیر واقع بینانه بلکه همراه با خیال بافی بوده است.

راهکارهای مبارزه با آرزوهای دراز و ناپسند چیست ؟

*پاسخ

برای آزادی از این نوع آرزوها در منابع دینی راه هایی عنوان شده که برخی از آن ها را ذکر می کنیم.

اول. دوری از دنیازدگی

از آیه ۴۶ سوره کهف به دست می آید که دوری از دنیازدگی یکی از راه های مبارزه با آرزوهای طولانی است زیرا اول آیه می فرماید: (الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ) این دو را در مقابل هم قرار می دهد یعنی انسان نباید دنیا را هدف خودش قرار بدهد و دنیا زده بشود بلکه در مقابل بیش تر به آخرت، باقیات و صالحات توجه کند. از مواهب دنیایی استفاده نماید ولی دنیا زده نشود یا به عبارت دیگر «دنیا اصل و هدف او قرار نگیرد».

دوم. توجه به آخرت

یک حساب بانکی در آخرت برای خودش باز کند و زندگی خود را طوری تنظیم کند که به این حساب آخرت مرتب اضافه شود. با انجام کارهای خیری که برای انسان باقی می ماند (باقیات الصالحات) اعم از مسائل علمی، مادی یا بخشش و یا تربیت فرزند خوب و... توجه به آخرت و اصلاح عقیده و عمل در آن راستا انسان را واقع گرا می کند؛ و انس با آخرت و مسائل معنوی به او آرامش می دهد؛ و بالعکس اگر انسان دنیازده شود در روایات حکایت شده: «مثل تشنه ای است که هرچه از آب شور می خورد باز هم تشنه تر می شود»^(۱).

ص: ۲۲۲

۱- (۱) عن الكاظم عليه السلام: مثل الدنيا مثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتى يقتله (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۱)

برای نجات از این نوع آرزوها و خیال بافی ها باید از اوهام و آرزوهای طولانی و غیرواقعی پرهیزد و به واقعیت ها و امکانات خودش توجه نماید که چه استعدادهایی دارد و در زندگی چه امکاناتی در اختیارش است و سپس براساس آن ها برنامه ریزی کند، نه این که براساس خیالات و آرزوها و توهم ها برنامه ریزی و آرزوپردازی کند که در این صورت است که شخص فریب نفس خودش و یا فریب شیطان را خورده و فرصت ها از دست او رفته و متاعی نخریده.

مثلاً: جوانی می خواهد برای زندگی خودش برنامه ریزی کند، یک حالت این است که به صورت واقع بینانه زندگی فعلی خودش را در نظر می گیرد امکانات و استعدادهای خود و امکانات پدر و مادرش که می توانند به او کمک کنند و وضعیت فعلی جامعه را در نظر می گیرد و یک برنامه ریزی واقع بینانه انجام می دهد و از عمرش بهترین استفاده را می کند و طی این برنامه ریزی به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خودش می رسد و زندگی خوب و سعادت‌مندی را برای خودش رقم می زند.

اما همین جوان می تواند گرفتار آرزو اندیشی و خیال بافی شود که ای کاش من میلیاردها تومان پول داشتم، ای کاش فلان قدرت و مقام را داشتم، در حالی که الان امکانات، استعداد و ظرفیت و زمینه این کارها برای او فراهم نیست.

آری، وقتی انسان اسیر این گونه آرزوها شود با برنامه ریزی های غیرواقع بینانه، ناکامی های مکرر نصیب او می شود و سرخورده و ناموفق نسبت به هم ردیفان خود باقی می ماند و گاهی برای به دست آوردن و نائل شدن به

آرزوهایش، به صورت طبیعی نمی تواند برنامه ریزی کند و از برنامه های غیرطبیعی کمک می گیرد و مسیر انحرافی خود را آغاز می کند و انسانی که در بیراهه افتاد هر لحظه و هر روز که می گذرد از مسیر اصلی و صراط مستقیم فاصله می گیرد، تا آنکه گرفتار مشکلاتی مانند سرقت و مسائل بدتر از آن می شود؛ زیرا ویژگی هر انحرافی این است که انحرافات بعدی را به دنبال می آورد، تا آنجا که آخرت را به کلی فراموش می کند و سعادت دنیا و آخرت خود را از دست می دهد.

اگر انسان امکان رسیدن به امکانات مادی را داشته باشد آیا آرزوی دراز (طول امل) بد نیست ؟

* پاسخ

ما باید به دو نکته توجه کنیم.

اول این که طول املی که در روایات، دعاها و حتی در قرآن کریم نکوهش شده آیا این بدین معناست که انسان در زندگی خودش برنامه ریزی نکند؟ مسلماً بدین معنا نیست بلکه انسان باید برای زندگی هر روز خودش برنامه داشته باشد و یک برنامه کوتاه مدت و بلند مدت (ماهانه - سالیانه) داشته باشد. یکی از بزرگان و اساتید (از مراجع تقلید) می گفتند:

«اگر من ۷۰ سال دیگر زنده باشم، می دانم این برنامه ریزی که کردم چگونه پیش خواهد رفت.»

این نشان می دهد که ما باید در زندگی «برنامه ریزی» داشته باشیم و از ما خواسته اند که در کارهایمان نظم داشته باشیم، برنامه های کوتاه مدت و بلندمدت بریزیم که حتی دقیقه ای از عمرمان هم تلف نشود. پس اگر آرزواندیشی و خیال بافی را سرزنش کردند به این معنا نیست که انسان برای آینده خود برنامه ریزی نداشته باشد. همان طور که برای کشور برنامه ریزی بلند مدت و کوتاه مدت لازم است در زندگی فردی و خانوادگی هم برنامه ریزی لازم است و هم چنین آن برنامه ریزی همراه با خیال بافی نباشد دور از واقعیت و امکانات نباشد، بلکه با توجه به امکانات و استعدادها برنامه ریزی کنیم.

دوم این که آیا اگر آرزواندیشی و خیال بافی و طول امل در آیات و روایات سرزنش شده، بدین معناست که انسان به دنیا بی توجه باشد و از

امکانات دنیوی استفاده نکند؟ قطعاً بدین معنا نیست بلکه از منابع اسلامی استفاده می شود که انسان باید برای معاش خودش تلاش و برنامه ریزی داشته باشد که اگر این تلاش برای معاش نباشد آخرت خوبی هم در انتظار او نیست. چنانچه بیان کردیم تلاش برای به دست آوردن دنیا، خوب است، به شرطی که دنیا اصل و هدف، قرار نگیرد.

ص: ۲۲۶

من انسان گناه کاری هستم، وقتی به یاد گناهانم می افتم از خود مأیوس می شوم و بیش تر گناه می کنم راه چاره چیست ؟

* پاسخ

گناه و لغزش برای افراد غیر معصوم غالباً وجود دارد، و انسان وقتی گناه کرد راه توبه باز است، راه جبران و اصلاح باز است پس یأس و ناامیدی جایی ندارد! خداوند تَوَاب است (۱) و انسان نباید ناامید باشد. در آیات قرآن، ناامیدی را سرزنش می کند و می فرماید:

«از روح الهی ناامید نشوید که جز افراد کافر از روح الهی ناامید نمی شوند.» (۲)

به امید و رحمت الهی «روح» (۳) گفته شده یعنی از رحمت الهی و امید به خداوند مأیوس نشوید زیرا یکی از صفات کافران این است که از رحمت الهی ناامید می شوند. این بسیار مهم است که «قنوط»، یعنی ناامیدی از رحمت پروردگار، جزء «گناهان کبیره» شمرده شده است.

شهید دستغیب رحمه الله در کتاب گناهان کبیره این بحث را مطرح کرده اند که یکی از گناهان کبیره «ناامیدی از رحمت پروردگار» است بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

ص: ۲۲۷

۱- (۱) توَاب صیغۀ مبالغه است یعنی خیلی توبه پذیر است.

۲- (۲) (لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)، یوسف / ۸۷.

۳- (۳) «روح» در اصل به معنای «جان و نفس» است، به معنای رحمت و گشایش هم می آید؛ چرا که انسان وقتی به مشکلات گرفتار می شود و از مشکل نجات پیدا می کند، روح و جان تازه ای در او دمیده می شود و گویا نفس او آزاد می شود.

۱. انسان غیر معصوم گاهی به طور طبیعی گرفتار لغزش می شود؛

۲. طبق آیات قرآن انسان نباید ناامید شود؛

۳. بعد از ارتکاب گناه راه توبه و جبران باز است و خدا بسیار توبه پذیر است؛

بنابراین انسان نباید وقتی گناهی انجام داد ناامید و مأیوس شود و به گناهان قبلی اش ادامه دهد بلکه با توبه به آغوش رحمت الهی بازگردد.

زیرا خداوند تَوَّابٍ غَفَّارٍ رَحِيمٍ رحیم است و گویا به بنده گناهکار خود چنین پیام می دهد؛

هر چه بودی هر چه کردی آن گذشت حال بیا

از نو عمل آغاز کن باب عشق دیگری را باز کن

در آیات متعددی از «یأس» یاد شده و در همه این موارد یأس و ناامیدی را سرزنش می کند و در برخی آیات ناامیدی و یأس را از ویژگی های کفار می داند. و از طرفی در آیات فراوانی از قرآن به انسان امید می دهد و راه بازگشت را برای انسان گناهکار باز می داند و می فرماید: اگر از باب توبه وارد شدی آغوش پروردگار غفور رحیم باز است. یعنی خداوند هم می بخشد (غفور) هم بعد از بخشش مهربانی (رحیم) می کند.

و مکرر در آیات قرآن با تعابیر گوناگون به مومنان وعده بهشت می دهد وعده ملاقات پروردگار می دهد و قرآن کریم با این نوع برخورد روح امید را در زندگی انسان می دمد و بهداشت روانی افراد را تأمین می کند. زیرا هنگامی که انسان به آینده خودش و به رحمت پروردگار و به آخرت و بهشت امیدوار باشد، و از آن طرف ناامیدی را از خودش دور کند زندگی خویش را دارای هدف و معنای بلند می یابد و چنین کسی به وادی های خطرناکی مثل پوچی... و احیاناً خودکشی ها نمی رسد.

چرا انسان از پروردگار ناامید می شود؟! هنگامی انسان از لطف و گشایش الهی در کارها ناامید می شود که اعتماد به قدرت خدا و رحمت او نداشته باشد. و یا به وعده های او اعتماد نداشته باشد، و خود این عدم اعتماد به قدرت و رحمت الهی در حقیقت نوعی کفرورزی است و لذا فرمود:

«انسان هایی که کافر هستند از رحمت الهی مأیوس می شوند.»^(۱)

چون اعتمادی به قدرت خداوند و وعده های الهی، و امیدی به رحمت واسعه او ندارند!

ص: ۲۲۹

۱- (۱) یوسف / ۸۷.

آیا کسانی که گرفتار یأس باشند گناهشان بخشیده می شود؟ زیرا خداوند وعده بخشش همه گناهان را داده مگر شرک را، آیا یأس هم چنین است؟

* پاسخ

در برخی آیات اشاره شده است که خداوند شرک را نمی بخشد ولی گناهان دیگر را می بخشد و مفسران این نکته را تذکر می دهند که مقصود از این آیه این نیست که «شرک» بخشوده نمی شود، زیرا بارها در تاریخ اسلام این اتفاق افتاده که مشرکان و کافران توبه کردند و ایمان آوردند و پیامبر اسلام پذیرفتند. حتی در صدر اسلام بسیاری از اصحاب پیامبر مشرکانی بودند که بعداً ایمان آوردند و به اسلام وارد شدند.

این آیه که می فرماید: «شرک آمرزیده نمی شود»^(۱) مقصود «شرک بدون توبه» است ولی بقیه گناهان را ممکن است خدا بدون توبه هم ببامرزد!

ص: ۲۳۰

چه کنیم که از یأس و ناامیدی نجات پیدا کنیم؟

* پاسخ

با رعایت نکات زیر امید است که از «یأس» نجات پیدا کنیم.

اول) توجه به «عظمت و قدرت پروردگار» و «رحمت الهی» که خدا هم می تواند ما را ببخشد هم رحمت الهی او بی کران است و از طرفی «وعده بخشش» داده و خلف وعده در مورد او قابل تصور نیست بنابراین نباید از چنین شخص بزرگی ناامید باشیم.

دوم) توجه به این که راه توبه و بازگشت را خود خداوند باز کرده و از بازگشت گناه کاران استقبال می کند با این حال ناامیدی چرا؟!!

سوم) توجه به این که یأس و ناامیدی از رحمت خداوند خود گناهی بزرگ است و انسان اگر به همین نکته توجه کند آن وقت خود را از دام یک گناه به دام گناه دیگری نمی اندازد.

و نکته آخر؛ اگر انسان بداند که فرصت برای او باقی است و می تواند از بقیه عمرش استفاده کند و گذشته را جبران و اصلاح کند، بنابراین معنا ندارد که انسان در اثر گناه و لغزش ها به آینده خودش بدبین باشد، چرا که نتیجه بدبینی هم، ناامیدی و یأس می باشد. و «یأس» است که انسان را از دامن خطاها و گناهان کوچک تر به دامن گناهان و خطاهای بزرگ تر می اندازد.

آیا توبه کاملاً گناهان را پاک می کند یا فقط از شدت تأثیر آن ها کم می کند؟

* پاسخ

آثار گناه دو نوع است.

- گاهی آثار قراردادی و مجازات های الهی است (آثار قراردادی در دنیا این گونه تعبیر می شود)

- گاهی آثار گناه، آثار وضعی است.

اگر تأثیر گناه از مجازات های الهی و یا حق الله باشد توبه، این آثار را بر می دارد بلکه با توجه به آیات حتی برخی بدی ها و گناهان انسان تبدیل به نیکی می شود، می فرماید:

(مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمَلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)؛ (۱) «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند؛ پس آنان، خدا بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده [و] مهرورز است».

پس آثاری که از نوع مجازات های الهی است (۲) و گاهی «حق الله» نامیده می شود به وسیله توبه برداشته می شود.

اما آثار نوع دوم - آثار وضعی - این ها با توجه به تنهایی برداشتنی نمی باشد؛ مثلاً کسی که سرقت انجام داده گناهش مجازات الهی و عذاب دارد که به وسیله توبه این عذاب برداشته می شود اما اثر وضعی گناه به وسیله توبه برداشته نمی شود بلکه باید خسارت مالی آن سرقت را جبران نماید و...

ص: ۲۳۲

۱- (۱) فرقان / ۷۰.

۲- (۲) البته ممکن است، مجازات های الهی از نوع قراردادی نباشد.

اگر کسی گناهی انجام دهد و موجبات بدنامی خودش را در اجتماع فراهم کرده باشد، این بدنامی اثر وضعی آن گناه است و با توبه، این بدنامی برداشته نمی شود، در اینجا لازم است برنامه ریزی کند و این بدنامی را از بین ببرد و دوباره اطمینان اجتماع و مردم را به خودش جلب نماید این چیزی نیست که توبه آن را به راحتی بردارد. (۱)

بنابراین توبه مجازات های قراردادی و الهی را بر می دارد و در حقیقت در این بخش از آثار گناه می کاهد و حتی گاهی اوقات آن ها را به حسنات تبدیل می کند.

اما برخی از آثار و پیامدهای دیگر مثل «آثار وضعی» را بر نمی دارد.

ص: ۲۳۳

۱- (۱) البته اگر کسی موفق شود توبه واقعی (توبه همراه با اصلاح) نماید و از طرفی هم تلاش کند تا اطمینان جامعه و اطرافیان را جلب کند خداوند رحمن هم در پرتو «نور توبه» موجبات خوش نامی دوباره او را فراهم می کند.

در برخی آیات بعد از توبه اصلاح آمده مقصود از اصلاح کردن بعد از توبه چیست ؟

*پاسخ

اصلاح در آیات متعددی از قرآن با تعابیر گوناگون آمده است.

(فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ)؛ (۱) «اگر کسی بعد از ظلمی و گناهی که انجام داده و توبه کند و اصلاح کند، خدا به سوی او باز می گردد و توبه اش را می پذیرد.»

همین مضمون در آیات دیگر قرآن آمده و مکرر بر این مسأله تأکید دارد که باید توبه همراه با اصلاح و عمل صالح باشد یعنی اگر کسی گناهی انجام داد مانند دروغ، که فقط نافرمانی خداست (به شرطی که برای دیگران ضرر نداشته باشد) در این مورد توبه او اثر را بر می دارد و اما گاهی گناه از نوع ترک واجب است، مثلاً نماز نخوانده، اگر توبه کند آن پیامد و عذاب را می تواند بردارد ولی قضای نماز را باید به جا آورد، در حقیقت اصلاح در اینجا به این معنا است که اعمالی را که ترک کرده (نماز، روزه و...) قضایش را به جا آورد.

چند مثال

- اگر گناه از باب حق الناس باشد مثل سرقت یا فریب در معامله و... اصلاحش این است که مال مردم را برگرداند.

- گاهی در گناهان اجتماعی، انسان ضربه ای به آبروی کسی می زند مثلاً تهمت می زند، با توبه پیامد گناه خودش را از بین می برد و عذاب الهی

ص: ۲۳۴

برداشته می شود، اما آبروی مسلمانی از بین رفته و اصلاحش به این است که عذرخواهی کند و به مردم اعلام کند که این واقعیت نداشته و تهمت بوده است و سعی کند آبروی ریخته شده را باز گرداند.

- گاهی این گناهان اجتماعی، به وسیله عذرخواهی و حلالیت طلبیدن قابل جبران است، این هم اصلاحش به همین است مثلاً در مورد غیبت، هم باید توبه کرد که آثار گناهش برداشته شود، هم باید از آن شخص حلالیت طلبید و در حقیقت اصلاحش به آن حلالیت طلبیدن است.

اگر گناهان اجتماعی قابل جبران نباشد مثلاً غیبتی که انجام داده یا ظمی که کرده، به شخص مقابل دسترسی ندارد که از او حلالیت بطلبد، در این موارد اصلاح بعد از توبه به استغفار است یعنی برای آن شخصی که به او دسترسی ندارد یا الان او را نمی شناسد و مالی را از او برده از جانب او صدقه بدهد و یا برای او استغفار کند که در این موارد امید است این «اصلاح بعد از توبه» محسوب شود.

آیا ممکن است گناه، فردی باشد، ولی آثار وضعی اش باقی بماند؟

* پاسخ

این پرسش، هم به اثر وضعی مربوط می شود هم به اصلاح بعد از توبه، مثلاً گناهی کرده که برای او یک بیماری صعب العلاج بوجود آورده، یا عبادتی مثل نماز انجام نداده و او را از کمال واقعی و آن قرب معنوی باز داشته، که یقیناً اثر وضعی خودش را خواهد داشت، در این موقع ممکن است صرف توبه کردن از گناه کفایت نکند.

این همان «آثار وضعی» است که ممکن است قابل برداشتن نباشد، مثلاً اگر کسی مرتکب عمل منافی عفت شد و به بیماری های تناسلی یا مانند ایدز مبتلا شد، در حقیقت «خود کرده را تدبیر نیست». در این موارد باید از راه های پزشکی و یا موارد دیگر به دنبال اصلاح باشد و اصلاحش به این است که به پزشک مراجعه کند و بیماری خودش را بهبود بخشد؛ و به این صورت نیست که با یک توبه مشکل حل شود.

برخی می گویند توبه از گناه کاملاً صفحه ضمیرانسان را پاک نمی کند، مثل صفحه سفیدی که چیزی بر رویش نوشته شده باشد و بعد پاک شود، این چطور قابل توجیه است ؟

* پاسخ

در حقیقت توبه آلودگی روحی انسان را برمی دارد و انسان را پاک می کند و در روایات حکایت شده: «کسی که توبه کند، مثل کسی است که از مادر متولد می شود و گناهی ندارد.»^(۱) یا برخی از اعمال مثل حضور در عرفات در ایام حج، این حالت را برای انسان ایجاد می کند.

ولی به هر حال وقتی انسان مدتی از عمرش را به گناه گذرانده است از غافله کمال انسانی، عقب مانده یعنی بین او و کسی که اصلاً گناهی نکرده تفاوت است در حقیقت یک عمری از او به گناه تلف شده، و آن عمر به زیانکاری گذشته و قابل جبران نمی باشد.

سرمایه زکف رفت و متاعی نخریدیم

ولی در عین حال چه بسا انسان وقتی توبه کرد، با تلاش و اصلاح خودش و عباداتی که انجام می دهد، بتواند از آن انسانی که گناه نکرده سبقت بگیرد، و این بستگی دارد به توبه کننده، که بعد از توبه تا چه حد تلاش کند.

ص: ۲۳۷

۱- (۱) عن الباقر علیه السلام: التائب من الذنب کمن لا ذنب له. (بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۱)

*پرسش

اگر والدین به فرزندان ستم کنند فرزندان چطور برخورد کنند، به طوری که هم موجب ناراحتی آن ها نشود و هم بتوانند آن ها را امر به معروف و نهی از منکر کنند و اگر نصیحت تأثیر نداشت چطور باید با آن ها برخورد کرد؟

*پاسخ

با توجه به اختلاف سنی که بین پدر و مادر و فرزندان وجود دارد و به طور طبیعی هر کدام، فرزند زمان خود هستند و گاهی اختلاف فرهنگ هم دارند، و از طرفی فرزندان به اقتضای سن شان، شور جوانی دارند و پدر و مادر سردی و گرمی زندگی را چشیده اند و پخته شده اند و طبیعی است که در مسائل با احتیاط برخورد کنند این عوامل باعث می شود، گاهی در روابط بین پدر و مادر و فرزند اختلاف سلیقه هایی پیش بیاید و روابط دچار چالش شود و برخوردهای پدر و مادر هم غالباً از سر دلسوزی می باشد از این رو کاربرد تعبیر «ظلم و ستم» نسبت به فرزندان، صحیح به نظر نمی رسد. (۱)

از این رو چون احتمال چنین چالشی می رود قرآن کریم به بیان راه کار آن می پردازد و می فرماید:

«و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم - مادرش به او باردارشد، در حالی که سستی بر سستی (می افزود). و از شیر بازگرفتنش در دو سالگی بود - (و به او گفتیم): که برای من و پدر و مادرت سپاس گوی! که فرجام (همه شما)

ص: ۲۳۸

فقط به سوی من است» (۱). یعنی جایگاه پدر و مادر آنقدر مهم است که سپاسگزاری پدر و مادر در کنار سپاسگزاری از خدا مطرح شده است.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام وارد شده است که «هر کس پدر و مادرش را شکرگزاری نکند و سپاس نگوید شکر خدای را به جای نیاورده است!» (۲).

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکایت شده که فرمودند: «پدر و مادرت را اطاعت کن و به آن ها نیکی نما چه زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند.» (۳) و در حدیث دیگری حکایت شده سه بار از پیامبر پرسیدند به چه کسی نیکی کنیم؟ پیامبر فرمودند: «به مادرت!» و بار چهارم فرمودند: «به پدرت!» (۴).

و در آیه بعد می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)؛ (۵) «و اگر آن دو، تلاش کنند برای این که تو چیزی را که بدان هیچ دانشی نداری، همتای من قرار دهی، پس، از آن دو اطاعت نکن».

یعنی همیشه اطاعت پدر و مادر لازم است مگر در موردی که پدر و مادر بخواهند انسان را به گناه یا شرک وادار کنند. بلافاصله تذکر می دهد: پدر و مادری که می خواهند تو را مشرک یا گناه کار کنند حق نداری با آن ها برخورد نامناسب داشته باشی (وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) یعنی در دنیا با آن ها به روش پسندیده همراهی و مصاحبت کن و با آن ها برخورد نیک داشته باش.

ص: ۲۳۹

-
- ۱- (۱) (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ)، لقمان / ۱۴.
 - ۲- (۲) بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.
 - ۳- (۳) همان، ج ۷۷، ص ۱۴۴.
 - ۴- (۴) همان، ج ۷۴، ص ۴۹.
 - ۵- (۵) لقمان / ۱۵.

بنابراین ما حق نداریم نسبت به پدر و مادر خودمان تندی کنیم و قرآن بالاترین مرحله را بیان کرده که اگر پدر و مادر شما را به شرک دعوت کردند شما حق برخورد تند نداری، با این مطلب تکلیف موارد دیگر را روشن کرده است.

و حتی در آیه می فرماید: (فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ)؛ [\(۱\)](#) «به پدر و مادر اف نگو.»

«أف» کوچک ترین کلمه ای است که دلالت بر ناراحتی داشته باشد. بنابراین انسان در برابر پدر و مادر چاره ای جز صبر، بردباری و برخورد مناسب و نیکو ندارد و لازم است که اگر برخورد نامناسبی از پدر و مادر دید از او خواهش کند که این کار را ترک کند و نباید با پدر و مادر برخورد نامناسب داشته باشد چون ممکن است به «عاق والدین» برسد که یکی از گناهان کبیره می باشد.

ص: ۲۴۰

در امر به معروف و نهی از منکر مراتبی داریم، نسبت به پدر و مادر تا چه مراتب را می شود عملی کرد و کدام را نمی شود!!؟

*پاسخ

اولین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر این است که انسان از چیز منکر، بد و گناه به صورت درونی و قلبی ناراحت شود.

مرتبه دوم این است که آثار این ناراحتی در صورتش ظاهر شود، که من از این گناه ناراحتم و از آن گناه استقبال نکند.

مرتبه سوم این است که به زبان ابراز کند و با نرم خوبی تذکر دهد.

مرتبه چهارم این است که عملاً مانع انجام گناه شود.

مرتبه پنجم و ششم که می رسد برخوردهای بالاتر که در حقیقت نیاز به «اذن» حاکم شرع و دادگاه اسلامی دارد.

در مورد پدر و مادر ممکن است بتوانیم صحبتی با آن ها کنیم و یا با هدیه کتاب یا خواندن آیه قرآن یا روایت اهل بیت یا موعظه ای از اولیا خدا و... به طور غیرمستقیم آن ها را متوجه اشتباه خود کنیم. اما حق نداریم طوری برخورد کنیم که آن ها از دست ما ناراحت شوند، بیش تر باید سعی کنیم با تحمل و اخلاق خوش و احترام «قول میسور» و روش پسندیده آن ها را متوجه کار ناپسند خودشان بکنیم اما اگر در مورد گناه اصرار کردند فقط اطاعت نکنیم.

تعبیر جالب قرآن در آیه ۱۵ سوره لقمان این است «وَإِنْ جَاهِدَاكَ»؛ «و اگر پدر و مادر تلاش کنند که تو را مشرک کنند» مفسران می گویند: مقصود این است آن ها تلاش می کنند و این تلاش آن ها هم از روی

دلسوزی است گویا می خواهند سعادت تو را تأمین کنند اما راه را اشتباه کرده اند؛ فکر می کنند که سعادت فرزند در گناه و شرک است که لازم است آرام آرام آن ها را متوجه کرد که این گونه نیست. ولی فرزند حق توهین ندارد.

نکته

در آیات سوره لقمان و عنکبوت که در مورد رفتار نیک با پدر و مادر می باشد این مطلب آمده است.

(إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ (۱) «بازگشت شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت.»

از این تعبیر که فرزندان را متذکر می شود که «من به آنچه عمل می کنید شما را خبر می دهم» بر می آید که می تواند از طرفی هشدار نسبت به فرزندان باشد که روز قیامت و حساب در پیش است؛ پس مراقب رفتار خود با پدر و مادر باشید و از طرفی شاید اشاره به این نکته باشد که چون صبر در مقابل برخی اعمال بعضی پدر و مادرها، طاقت فرسا و سخت است، خداوند تلخی آن صبر را با حلاوت نظاره گری خود جبران می کند و به تعبیری می فرماید: «اگر صبر، تحمل و در مقابل رفتار بد، نیکی کردن، سخت است؛ بدانید که من این رفتار نیک شما را می بینم و در روز قیامت بر می شمارم و پاداش می دهم.»

آری اگر انسان بداند که خدا می بیند سختی ها به خاطر خدا شیرین می شود.

ص: ۲۴۲

پدر و مادر در کارهای خیلی دخالت می کند می خواهیم بدانیم که تا چه حد باید تابع آن ها باشیم ؟ حتی در امور مستحب و واجب و غیره ؟

* پاسخ

تبعیت از پدر و مادر، در مورد امور واجب که لازم است مثلاً- پدر و مادر به انسان می گویند: «نماز بخوان!» آن ها هم اگر نگویند ما باید نماز بخوانیم. یا اگر آن ها بگویند فلان گناه را انجام نده در این موارد هیچ بحثی نمی باشد که اطاعت لازم است.

در موارد مستحب مثل نماز جماعت یا موارد مباح مثل تفریح سالم که گناهی در آن نیست، در این موارد اگر پدر و مادر نهی کردند، انسان باید از پدر و مادر اطاعت کند چون اطاعت از پدر و مادر واجب است و دستور آنان بر امور مستحب و مباح مقدم است و تنها راهی که باقی می ماند این است که فرزند دلایل کارش را محترمانه برای آن ها بگوید اگر قبول کردند که بحثی نیست و اگر قبول نکردند همان اطاعت از پدر و مادر برای انسان کمال آفرین تر است از برخی کارهایی که انسان ممکن است در نظرش مباح و یا مستحب بیاید.

لذا وقتی در امور مستحب مثل زیارت حرم ائمه علیهم السلام ما اجازه نداریم از آن ها سرپیچی کنیم دیگر تکلیف بقیه موارد روشن است که اگر دخالت کردند، فرزند حق ندارد برخورد تند یا توهین آمیزی داشته باشد بلکه می تواند خیلی محترمانه و مؤدبانه از آن ها خواهش کند که این امور را به من و اگذار کنید. اگر هم قبول نکردند باز باید تحمل کرد و حق تندی ندارد.

زیرا رعایت حریم پدر و مادر در اسلام خیلی مهم است، تا حدی که اگر فرزند بدون اذن پدر و مادر مسافرت رفت آن سفر، سفر معصیت می شود و نماز در آن سفر، طبق فتوای مراجع محترم کامل می باشد.

گاهی پدر و مادر در مورد بخشش های مالی، برخی فرزندان را نسبت به بعضی مقدم می دارند و بین آن ها تبعیض قائل می شوند چگونه با آن ها برخورد کنیم!؟

* پاسخ

در مورد بخشش هایی که پدر و مادر نسبت به فرزندان دارند لازم است مساوات را رعایت کنند زیرا از لحاظ روانی روحیه آن ها تضعیف می شود و ممکن است آثار سوء بدنبال داشته باشد، و حتی انسان اگر به صورت طبیعی یک فرزندش را بیش تر از فرزند دیگرش دوست داشته باشد، اگر اظهار کند ممکن است حسادت دیگران را برانگیزد و این به مصلحت هیچ کدام نیست.

اما به هر حال فرزند حق ندارد نسبت به پدر و مادر در مقابل این رفتار اعتراض کند و برخورد غیرمودبانه داشته باشد، چنان چه در پرسش قبل بیان شد حتی اگر آن ها به شرک دعوت کنند نباید پیروی کند ولی فرمود: (صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) فرمود با آن ها رفتار پسندیده و نیکویی داشته باشید. بنابراین انسان حق ندارد با آن ها بد رفتاری کند.

یادآوری

با توجه به اختلاف سنی و بین فرزندان، نیازهای آن ها هم متفاوت می شود، لذا پدر و مادرها با توجه به اقتضای سن فرزندان و سطح تحصیلی آنان به تناسب نیاز هر کدام امکاناتی در اختیار آن ها قرار می دهند. لذا بهتر است به جای واژه «تبعیض» واژه «تفاوت» به کار رود و اگر تفاوت به این صورت باشد که ذکر شد، گاهی لازم می باشد.

آیا پدر و مادر می توانند ارث دختر و پسر را تغییر بدهند و دیگر این که آیا می توانند وصیت کنند که به یکی بیش تر و به دیگری کمتر بدهند؟

*پاسخ

در بخش اول پاسخ به وصیت، سپس به ارث می پردازیم.

وصیت

آیا پدر و مادر حق دارند وصیت کنند که اضافه بر ارث به کسی داده شود؟ پدر و مادر می توانند تا یک سوم از اموال خودشان را بلکه حق هر انسانی است تا یک سوم از اموال خودش را وصیت کند که در چه راهی مصرف شود. مثلاً در امور خیر مصرف شود، و یا این که به شخص خاصی داده شود، فرزندش باشد یا غیرفرزندش.

بنابراین، این که پدر و مادر یا هر شخص دیگری حق دارند که وصیت کنند این یک سوم از اموالشان را به کسی بدهند این مورد اختلاف نمی باشد. در سوره نساء(۱) به این مطلب اشاره شده که قبل از تقسیم ارث اول باید وصیت های شخص را انجام دهند، که همان یک سوم اموال است، و یا این که اگر بدهکاری دارد بدهکاریش را بپردازند.

ارث

ارث دختر و پسر، ارث پدر و مادر و هم چنین ارث همسر از همسر، در قرآن کریم معین شده از جمله در آیه ۱۱ از سوره نساء می فرماید:

ص: ۲۴۵

۱- (۱) (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنًا)، نساء / ۱۱ و ۱۲.

(يُوصِيَكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)؛ «خداوند به شما سفارش می کند در تقسیم ارث، به پسر دو برابر دختر بدهید.»

مثال

اگر یک برادر باشد و یک خواهر، دو برابر به پسر می رسد. حال آیا پدر و مادر می توانند این سهم را تغییر دهند مثلاً بگویند دختر برابر پسر ببرد؟ خیر این کار از عهده پدر و مادر خارج است و چنین حقی را ندارند چون این از احکام الهی است همان طوری که در مورد همسر و پدر و مادر معین شده که چقدر ارث ببرند و با شرایط خاصی این تقسیم ارث آمده و کسی نمی تواند آن ها را تغییر بدهد، چون این ها حدود و قوانین الهی است و ما حق تغییر آن ها را نداریم. (۱)

چنان چه بیان شد هر شخصی حق دارد که تا یک سوم اموال خودش را وصیت کند که مقداری از آن را به فلان فرزندم برای خرج تحصیلش بدهید، یا فرزندى که نیاز به مسکن دارد مبلغی را به او پرداخت نمایید. ولی همین را هم حق ندارد بیش از یک سوم وصیت بکند، و اگر بیش از آن شد مقدار بیش ترش صحیح نیست، مگر این که بقیه وارث ها اجازه بدهند. یا مثلاً فرزندان او اجازه بدهند که نصف اموالش را در راه خیر مصرف کنند. (۲)

خلاصه

۱. در وصیت نمی شود سهام ارث را تغییر داد.

۲. شخصی که وصیت می کند می تواند تا یک سوم از اموال خودش را برای کارهای خیر، یا برای شخص خاص از فرزند یا غیرفرزند وصیت کند.

۳. اگر بیش تر از یک سوم وصیت کرد، منوط به اجازه وارثان است و اگر اجازه ندادند، آن مقدار اضافه از وصیت باطل است.

ص: ۲۴۶

۱- (۱) اینکه چرا سهم هر کدام متفاوت است این بحث دیگری است که حکمت هایش در تفاسیر آمده است.

۲- (۲) ر. ک: توضیح المسائل مراجع تقلید و همچنین تحریر الوسیله امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۹۸ کتاب الوصیه.

آیا صله رحم با خویشاوندانی که دارای صفات ناپسند مثل نَمّامی و غیبت هستند جایز است ؟

*پاسخ

خداوند متعال دستور به صله رحم داده و واجب کرده اما از فحشا و منکر و... نهی کرده است(۱)؛ و این در حالی است که گاهی در صله رحم ها دچار غیبت یا گناهان دیگر می شویم وظیفه چیست؟

نکته اول

لازم است توجه داشته باشیم که صله رحم واجب است و قطع رحم حرام! یعنی انسان باید صله رحم به جا آورد و نباید قطع رحم کند و رابطه خودش را با پدر و مادر یا خویشاوندان قطع کند اگر انسان صله رحم را ترک کند و طوری باشد که عرفاً بگویند با خویشاوندانش قطع رابطه کرده، این شخص گرفتار گناه کبیره شده است.

نکته دوم

برخی افراد صفات بدی دارند، مثلاً اهل غیبت، فتنه گری و... هستند در مقابل این گونه افراد، وظیفه انسان نهی از منکر است و نهی از منکر مراتبی دارد و یک مرتبه اش این است که شخص، آثار ناراحتی را در چهره اش نمایان کند، مرتبه دیگر این است که مثلاً با زبان خوش و نرم خویی به او تذکر دهد و معایب کارش را یادآوری کند. و همین طور مراتب بالا-تر... بنابراین، انسان باید امر به معروف و نهی از منکر کند که از واجبات اسلامی

ص: ۲۴۷

است، البته در جایی که امر به معروف و نهی از منکر تأثیر داشته باشد یا احتمال یک نوع تأثیر بدهیم، آنجا امر به معروف لازم است. اما اگر جایی باشد که یقین داریم امر به معروف و نهی از منکر تأثیری نخواهد گذاشت آنجا دیگر این تکلیف از انسان ساقط می شود، بلکه ممکن است گاهی بدون این که تأثیر مثبتی داشته باشد موجب فتنه شود.

و برخی اوقات لازم است با این گونه افراد برخورد منفی شود، مثلاً- خویشاوندی که غیبت می کند انسان روابطش را با او کاهش دهد، این خودش نوعی نهی از منکر است. بنابراین می توانیم بین وظایف شرعی خودمان و این که قطع رحم نکردن، جمع بکنیم تا هم وظایف شرعی و هم صله رحم کنیم.

از طرفی انسان می تواند، با خویشاوندان خویش رابطه بیش تری داشته باشد، و با خویشاوندانی که صفات بدی دارند، اگر می تواند آن ها را اصلاح کند که اصلاح بکند، اما اگر نمی تواند اصلاح کند روابطش را کاهش بدهد، ولی قطع رابطه در این موارد باز موجب قطع رحم می شود، و مشکلات دیگری را برای انسان به وجود می آورد.

بنابراین چنین نیست که انسان تنها یک راه داشته باشد، و آن قطع رابطه با این گونه افراد باشد، بلکه می تواند با آن ها رفت و آمد کند، ولی رفت و آمد و صله رحم اندک، و امید است خود به خود همین کاهش روابط، روی آن ها تأثیر بگذارد و کم کم آن ها متوجه رفتار زشت خودشان بشوند و دست از آن رفتارشان بردارند.

*پرسش

آیا در قرآن آیه ای در مورد رعایت حجاب داریم و چرا در مورد حجاب صحبت نمی شود و تذکر داده نمی شود؟

*پاسخ

«حجاب» یکی از دستورات الهی است که در قرآن کریم، به طور صریح در آیات متعددی مطرح شده است و از آنجا که سلامت جامعه و بهداشت روانی خانم ها حتی بهداشت روانی مردان در گرو این مطلب است این موضوعی است که باید از زاویه های مختلف به آن پرداخت و هم چنین حکمت ها و قوانین و احکام آن بیان شود.

در این موضوع باید روشن شود خانم ها وظیفه شان چیست؟ همان طور که آقایان هم حجاب دارند و وظیفه آن ها چیست؟ تا چه حدی آقایان باید بدنشان پوشش داشته باشد و تا چه حدی خانم ها بدنشان پوشش داشته باشد؟ و این مسأله، هم بسیار ساده و هم بسیار مهم است. وقتی حکمت رعایت حجاب بیان شود که در آیات قرآن هم اشاره شده موجب می شود که خود خواهران با اشتیاق بیش تری به رعایت حجاب بپردازند.

در مورد حجاب آیاتی در قرآن وجود دارد که در دو آیه آن به این موضوع توجه ویژه شده است یکی آیه ۳۱ نور که می فرماید:

(وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ)؛ «و به زنان مؤمن بگو دیدگانشان را (از نگاه حرام) فروکاهند و

دامان (عفت) شان را حفظ کنند و زیورشان را آشکار نمایند، جز آنچه از آنها که ظاهر است و باید روسری هایشان را بر گریبان هایشان (فرو) اندازند و زیورشان را آشکار نمایند جز برای شوهرانشان...»

در این آیه از یک طرف به خانم ها تأکید می کند که مواظب باشند پاکدامن باشند و چشمشان را مواظبت کنند و از طرفی هم می فرماید: مواظب باشید مواضع زینت و جاهای تحریک آمیز بدن تان را برای نامحرم آشکار نکنید که البته خانم های مؤمن و متقی این مسائل را رعایت می کنند و اکثریت خواهران جامعه ما همین طور هستند. و در ادامه آیه یادآور می شود که زینت های زن برای چه کسانی می تواند ظاهر شود.

استاد شهید مطهری در کتاب «مسأله حجاب» بحث مفصلی در مورد این آیه دارند و نکات دقیق فقهی و تفسیری این آیه را مورد بحث قرار داده اند.

آیه مهم دیگر در مورد حجاب آیه ۵۹ سوره احزاب است که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجُكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)؛ «ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و زنان مومنان بگو: «از پوشش های بلند (چادرمانند) شان به خودشان نزدیک کنند، این [کار] برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند نزدیک تر است و خدا بسیار آمرزنده مهرورز است.»

به عبارت دیگر می فرماید: خانم محترم به صورت نامناسب از خانه خارج نمی شود مثلاً با همان لباس داخل خانه خارج نمی شود بلکه یک لباس اضافی دارد مثل چادر، که وجه کامل حجاب است یا مثلاً مانتوی بسیار مناسب با روسری بلند، که وقتی از خانه خارج می شود کاملاً معلوم است که این خانم عقیف و پاکدامن است. و در حقیقت به این صورت شخصیت خودش را به نمایش می گذارد.

و ادامه آیه می فرماید: (ذَلِمَكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرِفَنَ) این حجاب بهتر و نزدیک تر است به این که شناخته بشوند، یعنی انسان های لابلالی و هرزه و دگر آزاری که در جامعه وجود دارند و احیاناً مزاحم خانم ها می شوند، اگر خانمی را با حجاب کامل ببینند دیگر طمع نمی ورزند و متوجه می شوند که این زن پاکدامنی است. بنابراین آیه می فرماید فایده و حکمت رعایت حجاب این است که افراد شناخته می شوند، و دیگر کسی آن ها را اذیت نمی کند.

نتیجه

اگر خانمی حجابش را رعایت کرد، در جامعه به عنوان زنی پاکدامن شناخته می شود و از برخی مشکلات و خطرات محفوظ می شود از این رو حجاب «محدودیت» نیست بلکه «مصونیت» است و با رعایت حجاب «بهداشت روانی» جامعه تأمین می شود، و علاوه بر این که خود خانم ها از آرامش روانی برخوردار می شوند برای مردان جامعه هم این آرامش را به ارمغان می آورند، و دست و چشم طمع ورزان آلوده را هم کوتاه می کنند و از طرفی باعث تحکیم خانواده ها می شود و از تزلزل نظام خانواده جلوگیری می کند.

بنابراین رعایت حجاب یکی از مسائل مهمی است که در قرآن مطرح شده و در احادیث نیز بر آن تأکید شده و روحانیت و غیرروحانیت وظیفه دارند از طریق رسانه های مختلف اعم از صدا و سیما، مطبوعات، مساجد و... به این موضوع بپردازند و هم چنین باید مسئولین در مقام قانون گذاری و اجرا به این موضوع مهم توجه ویژه داشته باشند.

زیرا بخش قابل توجهی از افراد جامعه «حجاب» را رعایت می کنند و عده ای که رعایت نمی کنند «بی حجاب» نیستند بلکه «بدحجاب» اند، که:

- برخی در شرایط نامناسب خانوادگی و محیط، پرورش یافته اند؛

ص: ۲۵۱

- برخی از آن‌ها نمی‌دانند که «حجاب» از ضروریات اسلام است؛

- بعضی نیز از احکام رعایت حجاب آگاه نیستند؛

- برخی آن‌ها از حکمت‌ها و فایده‌های آن آگاهی ندارند و رعایت آن را مهم نمی‌دانند و...

بنابراین افراد گناه‌کار و عصیانگر که قصد سرپیچی و مخالفت با احکام الهی را دارند، عده اندکی هستند و چنان‌چه بیان شد بقیه اینها، علل و انگیزه‌های خاص خود را دارند که به مرور زمان «این نوع پوشش» به یک «عادت اجتماعی» برای آن‌ها تبدیل شده است.

لذا به نظر می‌رسد برای فراگیر شدن این حکم الهی در جامعه به یک پژوهش «جامعه‌شناختی و روانشناختی» نیاز داریم، تا علل و انگیزه‌ها و چالش‌ها و راهکارهای آن کشف شود و با یک برنامه ریزی دقیق در زمانی مشخص و بدون عجله، این موضوع به شکل معقول و مشروع و بدون افراط و تفریط در جامعه نهادینه شود و الگویی باشد برای جوامع دیگر.

ص: ۲۵۲

آیا رعایت حجاب اجر و پاداشی هم دارد؟

*پاسخ

از جمله آیاتی که به موضوع حجاب پرداخته، آیه ۵۹ سوره احزاب است با طرح این آیه ببینیم آیا پاداش رعایت حجاب از این آیه استفاده می شود یا نه؟! و این که روایات اهل البیت علیهم السلام در این باره چه می گوید؟

آیه مذکور می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ)؛ «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مومنان بگو: «از پوشش های بلند (چادرمانند) شان به خودشان نزدیک کنند، این [کار] برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند نزدیک تر است».

این آیه که از مهم ترین آیات حجاب است یک حکمت و فایده برای رعایت حجاب بر می شمارد و آن این که زنان با حجاب در جامعه به عفت و پاک دامنی شناخته می شوند از این رو مورد اذیت و آزار افراد لأبالی قرار نمی گیرند، و برعکس اگر خانمی حجابش را رعایت نکند افراد مریض در موردش قضاوت منفی می کنند و ممکن است مورد طمع دیگران واقع شود و از راه بی تقوایی چشم به این خانم بدوزند و پیامدهای منفی ای به دنبال داشته باشد که در نهایت خود این خانم مورد آزار و اذیت واقع می شود.

این حداقل فایده و پاداش شخصی است که با حجاب و عفت در جامعه حضور می یابد و هر چه این مراتب حجاب و عفت بیش تر باشد امنیت اجتماعی برای او بیش تر خواهد بود که قرآن به عنوان یکی از مؤلفه های امنیت اجتماعی برای زنان معرفی کرده است.

- اگر مقصود از پاداش، پاداش دنیوی باشد در این راستا باید گفت که حجاب از طرفی موجب مصونیت و امنیت شخص عقیف و با حجاب است و از طرف دیگر باعث تحکیم خانواده و جلوگیری از تزلزل نظام خانواده می شود که خود برکات بی شماری برای زن و شوهر، فرزندان، جامعه و... دارد و این پاداش کمی نیست.

- اگر مقصود پاداش اخروی باشد در این باره در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت شده که دو گروه اهل آتش اند یکی از آن ها کسانی هستند که حجاب خود را رعایت نمی کنند «کاسیات عاریات»^(۱) از این روایت معلوم می شود که رعایت حجاب شرط ورود به بهشت است.

حتی در همان روایت آمده: «بوی بهشت به مشام آن ها نخواهد رسید»^(۲).

بنابراین اگر کسی بخواهد به ثواب و بهشت الهی برسد لازم است حجاب و عفت و پاکدامنی خود را رعایت کند.

و از طرفی شخص با حجاب، یکی از دستورات الهی را رعایت کرده و این جزیی از تقوای عام است که دستور داده شده؛ زیرا تقوا، حداقل مراتبش این است که انسان گناه انجام ندهد، و واجبات الهی را انجام دهد، پاداش چنین شخص با تقوایی بهشت خواهد بود بنابراین از کلیات مفاهیم قرآنی و روح قرآن برداشت می شود؛ افرادی که حجاب دارند و عفت عمومی را رعایت می کنند جزء افراد با تقوا هستند، در نتیجه آن پاداش هایی را که برای افراد با تقوا گفته شده (اگر شرایط دیگر هم رعایت شود) برای آن ها خواهد بود. مثل بهشت، راحتی، بخشش گناهان، رستگاری و...^(۳)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) عن النبی صلی الله علیه و آله: صنفان من اهل النار لم ارهما، قوم معهم سیاط کاذناب البقر یضربون بها الناس، ونساء کاسیات عاریات ممیلات مائلات، رؤسهن کأنسمة البخت المائله، لا یدخلن الجنه ولا یجدن ریحها... صحیفه الرضا علیه السلام، ج ۳، ص ۱۶۸۰ و میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) ر. ک: شعراء / ۹۰، طلاق / ۴ و ۵، نور / ۵۲.

البته به نظر می‌رسد این پرسش ریشه در این دارد که بعضی پنداشته‌اند: انجام واجبات چون وظیفه انسان است «اجر و پاداشی» ندارد و فقط مستحبات است که پاداش دارد در حالی که این گونه نیست و اگر کسی محرّمات را ترک کند و واجبات را انجام دهد و با تقوا باشد، خدا به او پاداش خواهد داد.

آری، هر اطاعتی از پروردگار، پاداش او را به دنبال دارد، مثلاً کسی که در راه خدا جهاد می‌کند واجبی را انجام می‌دهد و در قرآن پاداش عظیمی برای مجاهدان در راه خدا وعده داده شده است. [\(۱\)](#)

یادآوری

پاداش‌های الهی لطف خداست نه استحقاق بنده! یعنی وظیفه عبد و بنده در برابر مولا، اطاعت است ولی مولای ما اینقدر کریم و مهربان است که ما با وسایلی که او در اختیار ما قرار داده، با دست با فکر و با زبانی که او در اختیار ما قرار داده تلاش می‌کنیم، عبادت و اطاعت می‌کنیم، و او به ما اجر و پاداش می‌دهد و این نهایت لطف الهی را نسبت به بندگانش نشان می‌دهد.

ص: ۲۵۵

منظور از (تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) در آیه ۳۳ سوره احزاب چیست؟

* پاسخ

در آیه ۳۲ و ۳۳ سوره احزاب به زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توصیه هایی می کند و در ادامه می فرماید: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ)؛ «شما در خانه هایتان بمانید و مثل جاهلیت نخستین زینت هایتان را آشکار نکنید.»

واژه «قرن» به معنای وقار، سنگینی و متانت است و در اینجا کنایه از قرار گرفتن داخل خانه است. (۱)

واژه «تبرج» به معنای «آشکار کردن» است. و مقصود از «جاهلیت اول» همان جاهلیت قبل از اسلام است.

قبل از اسلام که دوران «جاهلیت» بوده، زنان زیورها و زینت های خودشان را آشکار می کردند و حجاب مناسبی نداشتند. از این رو قرآن به زنان پیامبر توصیه می کند که هم چون زنان جاهلیت رفتار نکنید و اهل آشکار کردن زیورها، تفاخر، خودنمایی و... نباشید. به عبارت دیگر به زنان توصیه می کند که زینت ها را برای شوهرهای خودتان نگه دارید و خودتان را از نامحرمان پوشانید. جالب این است که در این آیه می فرماید: (الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) مفسران از این تعبیر استفاده کرده اند که جاهلیت دیگری هم در راه است، «جاهلیت اول»، جاهلیت قبل از بعثت پیامبر اسلام بوده که با ظهور اسلام برچیده شد.

ص: ۲۵۶

۱- (۱) در حقیقت قرآن، به زنان پیامبر توصیه می کند که در کوچه و بازار روان نشوید، چون ممکن است برخی افراد از حضور شما که از خانواده پیامبر هستید سوء استفاده بکنند و احیاناً در مسائل سیاسی و اجتماعی مشکل آفرین شود.

و شاید «جاهلیت دوم» زمان هایی مثل آخرالزمان باشد، که گاهی نشانه های آن را امروزه می بینیم. که همان عادات جاهلیت در برخی از کشورها و در برخی فرهنگ ها زنده شده است.

به عنوان مثال «زن» کالایی برای سرمایه داران شده است. این که به نام آزادی، زن به کالای تبلیغاتی تبدیل شده برای هیچ کس پوشیده نیست.

و هم چنین فرهنگ برهنگی در دنیا ترویج می شود و این ها همان ویژگی هایی است که در فرهنگ جاهلیت عرب وجود داشت که دوباره به نوع دیگر و با آب و رنگ جدیدی امروزه در برخی از جوامع هویدا شده و روز به روز شأن و منزلت زن را پایین می آورند و در حقیقت قرآن هشدار می دهد مواظب باشید که خانم ها گرفتار، همان جاهلیت نشوند، ولو با نام نوین!

ص: ۲۵۷

آیا در قرآن تعدد زوجات مطرح شده است؟ حکمت آن چیست؟

* پاسخ

خدای متعال در آیه سوم سوره نساء می فرماید: (فَمَا يُكْفُؤْنَ مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...); «و اگر می ترسید که دادگری را در (مورد ازدواج دختران) یتیم رعایت نکنید، پس آنچه از زنان، دل خواهتان است، دو دو و (یا) سه سه و (یا) چهار چهار، به زنی بگیریید؛ و اگر می ترسید عدالت را رعایت نکنید، پس (به) یک (همسر)، یا آنچه (از کنیزان) مالک شده اید، (اکتفا کنید)...»

در حقیقت این آیه شریفه دلیلی است بر جواز تعدد زوجات در اسلام که البته شرایط و بحث خاص خودش را دارد.

این آیه تعدد زوجات را در اسلام قانونمند کرده. قرآن کریم در مورد عادات و آداب و رسوم و مسائلی که در بین مردم هست مسائل حلال را از حرام جدا کرده و مسائل حلالش را هم قانونمند کرده. مثلاً در مورد ازدواج با همسران متعدد در طول تاریخ بشر این مسئله سابقه داشته و حتی برخی افراد حرمسرا تشکیل می دادند مخصوصاً پادشاهان و ثروتمندان.

در حقیقت قرآن کریم با این مسئله روشمند برخورد کرد و آن را محدود و قانونمند کرد، یعنی طوری برنامه اسلام و این قانون بیان شد که از تشکیل حرمسراهای بزرگ و شهوت رانی ها جلوگیری شود، ولی از طرف دیگر با شرایط سختی، که قرار داده شد، برای کسانی که واقعاً نیاز دارند یا جامعه ای که به تعدد زوجات نیاز دارد، این راه را مسدود نکرد لکن شرایطی برایش قرارداد و قانونمندش کرد و فرمود: اگر می توانید عدالت را رعایت بکنید بیش از یک همسر هم اگر کسی انتخاب کند اشکالی ندارد

البته شرطش خیلی مشکل است. فرمود که (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا) اگر می ترسید که عدالت را رعایت نکنید نه این که «عدالت را رعایت نکنید» وقتی که شما احتمال می دهید و می ترسید که عدالت رعایت نشود حق ندارید یک همسر بیش تر انتخاب کنید.

حال چه کسی می تواند بیش تر از یکی انتخاب کند؟ کسی که نیاز دارد؟ مثلاً در جوامع بشری، گاهی اوقات مردها در معرض حوادث قرار می گیرند. از دنیا می روند خانم هایی بی سرپرست می شوند و یا این که گفته شده که طول عمر جنسی زنان کمتر از مردان است مردان به صورت متوسط طول عمر جنسی آن ها زیادتر است بنابراین نیاز به ازدواج های بیش تری خواهند داشت؛ یا این که خانم ها معمولاً عادات ماهیانه دارند که آمیزش جنسی جایز نیست و دوران حمل دارند که معمولاً ۹ ماه طول می کشد و در این دوران ممکن است ممنوعیت های جنسی باشد و این ها مستلزم این است که برخی از مردان نیاز جنسی شان برطرف نشود و نیازمند به ازدواج با همسران دیگر باشند. گاهی اوقات حوادثی اتفاق می افتد مثل جنگ ها و حوادث مانند آن، و مردانی از دنیا می روند و تعداد خانم ها زیاد می شود که در این موارد تعدد زوجات یک راه حل است.

در برخی آیات قرآن می بینیم که این شرطی که برای عدالت گذاشته اند اصلاً به طور کلی نفی شده یعنی گفته شده شما اصلاً نمی توانید عدالت را در این زمینه رعایت کنید؟

(۱)

* پاسخ

در حقیقت مقصود این پرسش این است که قرآن «تعلیق بر محال نموده است»؛ یعنی می خواسته بفرماید که اصلاً چنین کاری امکان ندارد که کسی عدالت را رعایت کند.

رعایت عدالت مشکل است ولی محال نمی باشد، یعنی ممکن است مردانی عدالت رفتاری ظاهری را بین خانم هایشان رعایت کنند و شرایط جامعه هم اجازه بدهد و تعدد زوجات هم ضروری باشد که در چنین شرایطی اسلام راه را نبسته است.

مقصود از رعایت عدالت در آیه سوم نساء رعایت حقوق همسران یعنی عدالت ظاهری در رفاه و وسایل زندگی است. رفتار شوهر به گونه ای باشد که تساوی ظاهری بین این خانم ها و شئونات آنان کاملاً رعایت شود. و روشن است که تساوی در برخی از مسائل اصلاً امکان ندارد. مثلاً تساوی در محبت قلبی از اراده انسان خارج است و شاید مقصود آیه ۱۲۹ سوره نساء همین مطلب باشد. آری انسان نمی تواند دل خود را طوری تنظیم کند که محبت قلبی اش به دو نفر کاملاً یکسان باشد، ولی اگر این عدم تساوی محبت نسبت به دو همسر تأثیری در زندگی عملی بگذارد و در رفتار او

ص: ۲۶۰

۱- (۱) (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ)، نساء / ۱۲۹.

ظاهر شود یعنی موجب شود که مثلاً برای یکی از این خانم‌ها وسایلی بخرد یا رفاهی آماده کند که برای دیگری نمی‌کند این شوهر از عدالت خارج شده است. پس در حقیقت در اینجا مقصود از عدالت، تساوی محبت و مانند آن نیست که امکان عملی ندارد.

اما عدالت‌های رفتاری بین همسران لازم است و همان‌طور که روشن است این کار مشکل می‌باشد و چه بسا برخی از مراحلش برای بعضی افراد محال عادی باشد. بنابراین شرایط تعدد زوجات سخت است.

اسلام مسأله تعدد زوجات که در تاریخ بشر سابقه داشته را قانونمند کرده و شرط این قانون را هم بسیار مشکل کرده که تحقق خارجی آن اندک شود؛ ولی در عین حال راه را نبسته است. چون گاهی اوقات در جوامع بشری شرایطی به وجود می‌آید که تعدد زوجات یک راه حل اجتماعی است که از فحشا و منکرات جلوگیری می‌کند و در حقیقت یکی از راه‌های نجات جامعه از بعضی از مشکلات فرهنگی می‌باشد.

آری انسان به صورت طبیعی یک همسر انتخاب می‌کند و مرد و زن، کنار هم آرامش پیدا می‌کنند همان‌طور که قرآن می‌فرماید: (خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) ۱ خدا همسران را از جنس شما آفرید برای این که آرامش پیدا کنید قرآن زندگی زناشویی را مایه بهداشت روان و آرامش و سکون انسان می‌داند یعنی جوانی که ازدواج می‌کند زندگی اش به یک آرامش و بهداشت روانی می‌رسد در مورد خانم‌ها هم همین‌گونه است. و این در زندگی مشترک دو نفر تحقق پیدا می‌کند.

ولی در یک شرایط استثنایی ممکن است که مردها چند همسر انتخاب کنند مثل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با مطالعه زندگی پیامبر می بینیم که تعدد زوجات حضرت در یک بخش استثنایی از عمر ایشان بوده و الا وقتی که ایشان همسر انتخاب کرد در دوران جوانی که دوران شادابی و نشاط انسان است حضرت خدیجه را انتخاب نمود و سال ها در کنار ایشان بود و صاحب تعدادی فرزند شد تا وقتی که به سوی مدینه هجرت کرد آن وقت شرایط مدینه شرایط خاصی بود گاهی اوقات مسائلی پیش می آمد که لازم بود پیامبر از برخی از افراد یا قبایل یا خانم ها دلجویی هایی داشته باشد، برخی از خانم های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مثل ام سلمه و حفصه زن های بی سرپرست بودند و در محیط مدینه که تعداد زیادی افراد در اثر حوادث جنگ و امثال آن شهید شده یا از دنیا رفته بودند و زن های بی سرپرست زیاد شده بودند، تشویق می کردند که ازدواج های مجدد بشود. به خاطر اینکه این خانم ها بچه هایشان بی سرپرست نمانند که مشکلات متعدد آن برای جامعه بر هیچ کس پوشیده نیست، از طرف دیگر گاهی اوقات روابط سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا هدایایی که از طرف سران کشورها برای پیامبر، فرستاده می شد اقتضا می کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ازدواج های مکرری داشته باشد. همان طور که ماریه قبطیه از طرف پادشاه مصر به همراه جواب نامه ایشان هدیه فرستاده شد. و پیامبر برای احترام به پادشاه مصر با ماریه ازدواج کرد.

البته این مقطعی که پیامبر صلی الله علیه وآله ازدواج مجدد کرده اند، حدود ۱۰ سال آخر عمرش در مدینه است، که دوران کهولت سن پیامبر صلی الله علیه وآله است. یعنی دوران شهوت رانی نیست، دوران شادابی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یک دورانی بود که یک خانم بیش تر نداشت آن هم حضرت خدیجه بود. بنابراین نتیجه می گیریم که تعدد زوجات یک راه کار است برای شرایط خاصی در جامعه و برای افرادی که نتوانند به خاطر شرایط ویژه، به یک همسر اکتفا کنند.

آیا جوانی که یک بار دچار گناه زنا شده؛ او زناکار صدق می شود و مجبور است با زن زناکار ازدواج کند و یا فقط در مورد آن هایی است که متاهل اند و آن گناه را مرتکب می شوند؟

* پاسخ

پرسش شما از آیه سوم نور است که می فرماید: (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) ، «مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرک ازدواج نمی کند؛ و زن زناکار، جز مرد زناکار یا مرد مشرک، با او ازدواج نمی کند؛ و این (ازدواج) بر مؤمنان حرام شده است». در مورد این آیه لازم است ابتدا نظر مفسران را بیان کنیم و بعد هم از روایات اهل بیت استفاده کنیم تا پاسخ روشن شود.

مفسران در این مورد دو تفسیر ارائه کرده اند.

تفسیر اول. برخی از مفسران معتقدند که این آیه در مقام بیان یک واقعیت عینی است یعنی می خواهد بفرماید که معمولاً افراد آلوده سراغ افراد آلوده می روند، افراد پاک با افراد آلوده ازدواج نمی کنند. در حقیقت مقصود این آیه همان چیزی است که در فارسی می گویند.

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

اگر فردی با ایمان و پاک باشد به سراغ افراد آلوده نمی رود، یعنی به صورت تکوینی و فطری انسان های خوب و مومن به دنبال همسران پاک و شایسته می روند.

ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند

تفسیر دوم. این آیه یک حکم شرعی را بیان می کند به این ترتیب که مؤمنان حق ندارند با افرادی که مشهور به بدکاری هستند، قبل از توبه، با آنان ازدواج کنند، و این کار بر مؤمنان حرام است. اما اگر، فرد زناکار و بدکار، توبه کند، ازدواج با او برای مؤمنان اشکالی نخواهد داشت.

تفسیر دوم، هم موافق شأن نزول، و هم موافق برخی از احادیث اهل بیت است (۱).

در برخی از احادیث از امام باقر و امام صادق علیه السلام، حکایت شده که این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آلوده بودند، و خدا مسلمانان را از ازدواج با آن‌ها منع کرد و اکنون هم مردم مشمول این قانون هستند، پس هر کس که مشهور به عمل منافی با عفت شود، و حد زنا بر او جاری شود، سزاوار نیست که مؤمنی با او، ازدواج کند، مگر این که توبه کند و توبه اش ثابت شود (۲).

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام حکایت شده که، این آیه در مدینه نازل شده، ولی زن و مرد زناکار را مؤمن ننماید، و فرمود: (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً) یعنی عنوانی که برای این افراد آورد عنوان «زانی و زانیه» بود و مؤمنین را جدا کرد، و فرمود «حُرِّمَ ذَلِكُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ».

در همین حدیث از امام باقر علیه السلام حکایت شده که پیامبر فرمود: شخص زناکار، به هنگامی که مرتکب این عمل می شود در حقیقت مؤمن نیست، و نیز شخص سارق به هنگامی که مشغول دزدی می شود، مؤمن نیست، چرا که به هنگام انجام این عمل، ایمان از او بیرون می رود، همان طوری که پیراهن را از تن بیرون می آورد (۳).

در حقیقت این روایت اهمیت این موضوع را نشان می دهد.

نتیجه

به هر ترتیب ما چه تفسیر اول چه تفسیر دوم آیه را بپذیریم، بین افرادی که ازدواج کرده اند با افرادی که ازدواج نکرده اند تفاوتی وجود ندارد و مطلب برای هر دو گروه یکسان است.

ص: ۲۶۴

۱- (۱) البته برخی از صاحب نظران هم گفته اند، که این آیه با آیه ۲۲۰ سوره بقره، که ازدواج با مشرکان را حرام می کند نسخ شده است که البته جای بحث دارد.

۲- (۲) صافی، ج ۳، ص ۴۱۶-۴۱۷.

۳- (۳) همان و اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶.

چرا قرآن ازدواج زنان آلوده و مردان آلوده را سخت گیری کرده است؟

*پاسخ

برخی از حکمت های این دستور؛

۱. معمولاً افراد آلوده به عمل نامشروع زنا، گرفتار بیماری های آمیزشی می شوند و ازدواج با آن ها مؤمنان پاکدامن را گرفتار برخی از بیماری ها می کند یا احیاناً موجب انتقال آن بیماری و شیوع آن می شود.

۲. هم چنین ممنوعیت ازدواج با چنین افراد ناپاکی، باعث می شود که این افراد تحریم اجتماعی بشوند و همین موجب می شود تا تحت فشار روانی در اجتماع قرار بگیرند تا دست از این کارها بردارند و عفت عمومی، و عفت و پاکدامنی خودشان را حفظ کنند.

۳. از طرفی بیان این حکم باعث می شود که افراد دیگر هم، عبرت بگیرند و بدانند اگر دامن خود را آلوده کردند با چنین تحریمی روبرو می شوند.

یادآوری

حکمت ها، ظرایف معنوی و روانی این حکم الهی آن قدر فراوان است که با این حکمت های مادی و جسمی قابل مقایسه نیست.

ص: ۲۶۵

فصل پنجم: پرسش های گوناگون

اشاره

*قرآن و پلورالیسم

*قرآن و سکولاریسم

*علمی

*حادثه ۱۱ سپتامبر

*شیطانی

*تاریخی

*ادبی

ص: ۲۶۷

* پرسش

آیا قرآن براساس آیه ۶۲ سوره بقره پلورالیسم (تکثرگرایی دینی) را می پذیرد؟

* پاسخ

Plur sm

، ریشه آن لاتینی است و به معنای نظریه هایی است که به لزوم کثرت عناصر و عوامل در جامعه و مشروعیت منافع آن ها باور دارند(۱). برای روشن شدن پاسخ لازم است که تفسیر آیه را بررسی کنیم تا معنا و مقصود آیه و آیات مشابه روشن شود که قرآن پلورالیسم را نمی پذیرد.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) ، «در حقیقت، کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند و کسانی که به (آیین) یهود گرویدند و مسیحیان و صابئان (پیرو یحیای پیامبر)، کسانی (از آنان) که به خدا و روز بازپسین ایمان آوردند و [کار] شایسته انجام دادند، پس برای آنان پاداششان نزد پروردگارشان است؛ و نه هیچ ترسی بر آنان است و نه آنان اندوهگین می شوند».

شان نزول

برخی از مفسران حکایت کرده اند که در صدر اسلام پرسشی برای برخی از مسلمانان مطرح شد که اگر تنها اسلام راه حق و نجات است پس تکلیف نیاکان ما چه می شود؟ آیا آنان به خاطر عدم حضور در زمان پیامبر

ص: ۲۶۹

اسلام صلی الله علیه و آله و ایمان نیاوردن به او مجازات می شوند؟

این آیه بدین مناسبت نازل شد و اعلام کرد که هر کس در عصر خویش به پیامبر خویش و کتاب آسمانی او ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده است اهل نجات است و نگرانی ندارد، پس یهودیان و مسیحیان مؤمن و شایسته کردار که قبل از ظهور پیامبر اسلام زندگی کرده و مرده اند اهل نجات هستند.

نکات و اشارات

۱. مشابه این آیه در سوره بقره/ ۱۱۲؛ مائده/ ۶۹ و حج/ ۱۷ آمده است، و این آیات پاسخی است به کسانی که راه نجات را در پناه نژاد و ملیت خاص می جویند. همان طور که یهودیان دین و نژاد خود را از دیگران بهتر دانسته و بهشت را مخصوص خود می دانستند، ولی قرآن به آنان پاسخ می دهد که راه نجات منحصر در ایمان و عمل شایسته است. و تنها نام مسلمان، یهودی(۱) و مسیحی (= نصاری(۲)) بر خود نهادن موجب سعادت و نجات نمی شود.

۲. مفسران قرآن چند تفسیر عمده برای آیه فوق ارائه کرده اند.

الف) مقصود آیه ایمان و اعمال شایسته پیروان ادیان الهی قبل از اسلام است که از دنیا رفته اند و موجب نجات آنان خواهد شد همان طور که در شأن نزول بدان اشاره شد(۳).

ب) مقصود آیه ایمان و اعمال شایسته یهودیان و مسیحیان و صائبان در زمان حاضر است اما منظور ایمان به اسلام و عمل صالح بر طبق دستورات

ص: ۲۷۰

۱- (۱) واژه «هادو» از ریشه «هود» به معنای بازگشت به نرمی است. که در معنای توبه به کار رفته است، سپس به دین موسی علیه السلام گفته شده است و از این روست که پیروان او یهودیان نامیده شدند.

۲- (۲) واژه «نصاری» از ریشه «نصر» به معنای یاری کردن است و به کسانی همچون حواریون، که عیسی علیه السلام را یاری کردند نصاری گفته شد، سپس همه پیروان مسیح، نصاری و مسیحی نامیده شدند.

۳- (۳) نمونه، ج ۱، ص ۲۸۴.

قرآن است یعنی اگر آنان محتوای کتاب های خویش و بشارت های پیامبرانشان در مورد پیامبر اسلام پیروی کنند مسلمان می شوند و ایمان و عمل صالح آن ها پذیرفته خواهد شد (۱).

البته مانعی ندارد که هر دو معنا مقصود آیه باشد.

۳. ممکن است از آیه فوق استفاده شود که افرادی هم چون ادیسون که پیرو ادیان دیگر هستند ولی آگاهی کافی از اسلام ندارند (جاهل قاصرند) و به بشریت خدمت کرده اند پاداش مناسب عمل خویش را دریافت می کنند، و یا حداقل از عذاب کفر آنان کاسته می شود.

۴. آیا این آیه و آیات مشابه آن، بدان معناست که در عصر حاضر نیز همه پیروان ادیان الهی اهل نجات هستند و تکثرگرایی و پلورالیسم صحیح است؟

پاسخ منفی است چرا که آیات قرآن هم دیگر را تفسیر می کنند و در آیات دیگر وعده عذاب به غیر مسلمانان داده شده است. پس ادیان دیگر منسوخ شده و پیروان آن ها وظیفه دارند تا در مورد حقانیت اسلام تحقیق کنند تا مسلمان شوند. (۲)

ص: ۲۷۱

۱- (۱) یعنی «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ...» قید یهود و مسیحیان وصائبان است نه الذین آمنو (= مسلمانان) چون کسانی که ایمان آورده اند نیازی به این قید ندارند. (نمونه، ج ۵، ص ۲۷)

۲- (۲) البته برخی مفسران معاصر برآنند که طبق متن آیه ۶۲ / بقره نیز پلورالیسم رد می شود، چون اهل کتاب با ارتکاب مواردی که اسلام منع کرده است و با عدم اعتقاد به معاد واقعی، ملاک های این آیه را برای نجات ندارند. (تسنیم، ج ۵، ص ۹۴)

*پرسش

آیا قرآن کریم سکولاریسم (جدایی دین از دنیا و سیاست) را می پذیرد؟

*پاسخ

در این جا لازم است برای روشن شدن پاسخ مفهوم سکولاریسم و آیات مربوط به آن یادآوری شود.

مفهوم شناسی سکولاریسم (۱)

این واژه از نظر لغوی به معانی مختلفی هم چون «جدا انگاری دین و دنیا، غیرمقدس و غیرروحانی و...» آمده است، و در اصطلاح به معنای «هر چیزی است که به این جهان تعلق دارد و به همان اندازه و به طور غیرمستقیم از خدا و اولوهیت دور است». (۲)

این واژه در طول اعصار در معانی جدیدی بکار رفت؛ هم چون «تفکیک و ترخیص کشیشان، تفکیک دین و سیاست، تفوق دولت بر کلیسا، فرو کاستن دین به احساس و تجربه دینی و طرد دین و آموزه های فراطبیعی». (۳)

ص: ۲۷۲

۱- (۱) . Saecularism

۲- (۲) فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ماری بریجانیان، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، ص ۸۷ و فرهنگ انگلیسی، فارسی باطنی و آریان پور.

۳- (۳) ر. ک: فرهنگ و دین، براین. ر. ویلسون، ویراسته میرچا ییاده، مقاله جداانگاری دین و دنیا، ص ۱۲۴ و تاریخ فلسفه سیاسی، بهاءالدین بازارگاد، ج ۱، ص ۲۷۶ و قرآن و سکولاریسم، محمدحسن قدردان قراملکی.

۱. قرآن دستور می دهد که سهم خود را از دنیا فراموش مکن. (قصص / ۷۷)

۲. عدالت اجتماعی از اهداف پیامبران است. (حدید / ۲۵ و مائده / ۴۲)

۳. آزادی اجتماعی از اهداف پیامبران است. (اعراف / ۱۵۷ و نحل / ۳۶ و...)

۴. داوری بین مردم از وظایف رهبران الهی است. (بقره / ۱۲۳ و ۲۱۳؛ نساء / ۵۹ و ۱۰۵)

۵. قرآن به برخی مبانی، اصول و مسائل اقتصادی می پردازد و اصل مالکیت زن و مرد را می پذیرد (نساء / ۳۲)، معامله را حلال و ربا را حرام اعلام می کند (بقره / ۲۷۵)، مسائل ارث، وصیت و... را بیان می کند (نساء / ۲، ۷، ۱۲ و مائده / ۱۰۶ و...)، وفای به عقدها را لازم می شمارد (مائده / ۱)، کم فروشی را سرزنش می کند (مطففین / ۱ و شعراء / ۱۸۱)، بر توزیع و تعدیل ثروت تاکید می ورزد (حشر / ۷) و به تعاون و همکاری راهنمایی می کند. (مائده / ۲) و....

تذکر: تعیین و توجه به این قوانین دخالت در امور دنیای مردم و برخی آن ها مستلزم تشکیل حکومت است.

۶. قرآن برخی اصول و مبانی و مسائل نظام سیاسی را طرح می کند از جمله:

- حق قانون گذاری از آن خداست (انعام / ۵۷ و ۶۲ و یوسف / ۴۰ و...)

- اطاعت از رهبران الهی لازم است (نساء / ۵۹)،

- ولایت و سرپرست مردم را مشخص می سازد (مائده / ۳ و ۵۵ و ۶۷)،

- سخن رهبر الهی را فصل الخطاب معرفی می کند (احزاب / ۶)

- اصول سیاست خارجی مسلمانان را تعیین می کند. (نساء / ۱۴۱)

تذکر: توجه قرآن به این امور دخالت در دنیای مردم و زمینه سازی تشکیل حکومت الهی است.

۷. حکم جهاد، دفاع، چگونگی برخورد با اسیران و مخالفان در قرآن مطرح شده است که دخالت مستقیم در امور دنیوی و سیاسی - نظامی است (بقره/ ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶ و حج/ ۷۸ و نساء/ ۷۴، ۹۵ و براءت/ ۵ و انفال/ ۶۵ و...)

۸. تعیین قوانین حقوقی خانواده مثل احکام زناشویی و طلاق و... (سوره نساء و نور)

۹. تعیین قوانین جزایی و کیفری در مورد قصاص، زنا، سرقت و... (نور/ ۲ و ۴؛ مائده/ ۳۸ و ۳۳ و...)

۱۰. قرآن برخی پیامبران الهی مثل سلیمان را دارای مُلک و حکومت معرفی می کند. (و البته زمینه حکومت برای برخی رسولان الهی فراهم نشد.) (نمل/ ۱۴-۳۴)

نتیجه

با توجه به آیات فوق و موارد مشابه در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام و حکومت اسلامی آنها، روشن می شود که جدایی دین و دنیا و جدایی دین و سیاست و حکومت با اسلام ناسازگار است، پس سکولاریسم از منظر قرآن قابل قبول نیست. (۱)

ص: ۲۷۴

۱- (۱) برای اطلاع بیش تر از مدل ها و شبهات سکولاریست ها ر. ک: قرآن و سکولاریسم، محمد حسن قدردان قراملکی.

آیا از نظر قرآن سیاراتی مانند کره زمین وجود دارد که مثلاً انسان هایی در آن زندگی کنند؟

*پاسخ

در برخی از آیات قرآن اشاراتی به این موضوع شده مانند آخرین آیه سوره طلاق که می فرماید: «خداوند آسمان های هفتگانه را آفرید (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) و از زمین هم مثل آن آفرید.» (۱)

در اینجا بحث مفصلی مطرح است که مقصود از (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) چیست؟ آیا مقصود آیه این است که همان طور که ما مثلاً آسمان های متعددی داریم (۲) زمین های متعدد هم داریم؟

برخی از مفسران احتمال داده اند مقصود از مثل در اینجا «تعداد» باشد. یعنی همان طوری که آسمان ها تعداد زیادی است، زمین ها هم تعداد زیادی است. که برخی از کشفیات کیهان شناسی که در مورد کهکشان ها انجام شده تا حدودی به این مطلب نزدیک شده که در کهکشان های دیگر هم احتمال حیات وجود دارد. برخی دیگر از مفسران این احتمال را نمی پذیرند و می گویند مثلثیت ممکن است معانی دیگری داشته باشد مانند مثلثیت در خلقت یا مثلثیت در جنس آفرینش.

ص: ۲۷۵

۱- (۱). (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)، طلاق / ۱۲.

۲- (۲). اینکه سبع سموات را چطور معنا کنیم نیاز به بحث مستقل دارد. ر. ک: پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، ج ۱، ص ۱۲۶ مبحث هفت آسمان و زمین.

در راستای احتمال اول روایتی از ائمه علیهم السلام نقل شده به این مضمون که:

«همان طور که شما در شهرهای زمین زندگی می کنید شهرهایی مشابه دیگری هم وجود دارد که آفریده شده است.»^(۱)

اگر این روایات را با احتمال اول در آیه بپذیریم و بتوانیم قول اول را تقویت کنیم، می توانیم بگوییم غیر از عالمی که ما در آن زندگی می کنیم عالم های دیگری هم وجود دارد.

ولی این نظریه به تحقیق بیش تری نیاز دارد و ما در برخی از تحقیقاتی که داشتیم نتوانستیم این مسأله را به صورت کامل بپذیریم.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷۴، ماده نجم.

چرا در بسیاری از آیات قرآن «سمع» مفرد آمده و «ابصار و قلوب و أفئده» به صورت جمع آمده است؟

*پاسخ

در بسیاری از آیات (۱) قرآن، از گوش و چشم و دل یاد شده که گوش با لفظ مفرد «سمع» آمده، و چشم با لفظ جمع «ابصار»، و دل با لفظ جمع «أفئده و قلوب»؛ مفسران و صاحب نظران در ادبیات، در مورد این مطلب احتمالات متعددی داده اند.

۱. «سمع» چون «اسم جنس» است بر قلیل و کثیر دلالت می کند بنابراین لازم نبود که دیگر، جمع آورده شود.

۲. «سمع» مصدر است و مصدر چون جمع بسته نمی شود بر جمع و مفرد هر دو دلالت می کند.

۳. در اینجا مضافی در تقدیر است مثل «مواضع سمع» یعنی جایگاه های شنوایی.

۴. «سمع» به ضمیر «هم» اضافه شده و چون در ردیف جمع ها قرار گرفته است خودش بر جمع دلالت می کند و دیگر لازم نبوده است که جمع بیاید.

۵. عده ای نیز احتمال داده اند به خاطر کوتاهی کلام و ایجاز، و تفنن در عبارت، «سمع» آمده بنابراین اشکالی ندارد که واژه «سمع» به صورت مفرد و «ابصار» و «قلوب» به صورت جمع آمده است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱) (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً)، بقره / ۷ و هم چنین در آیات دیگری مانند بقره / ۲۰ و... نیز آمده است.

برخی از مفسرین برای این مطلب حکمت‌ها و اسرار علمی نیز ذکر کرده‌اند، که در اینجا می‌آوریم:

۱. این که واژه «سمع»، یعنی گوش در قرآن کریم به صورت مفرد آمده، اما چشم به صورت جمع «ابصار» آمده به خاطر این است که ادراکات و مشاهدات انسان با چشمش نسبت به مسموعات و چیزهایی که می‌شنود خیلی بیش‌تر است؛ چراکه اولاً امواج صوتی که قابل استماع است تعدادی نسبتاً محدود است در حالی که امواج نورهایی که قابل رویت و دیدن است، از میلیون‌ها می‌گذرد اما امواج صوتی به ده‌ها هزار مورد می‌رسد از این رو قرآن کریم برای اشاره به این مطلب، یعنی محدودیت قلمرو شنیدنی‌ها واژه «سمع» را مفرد آورده و برای اشاره به گسترده‌گی قلمرو دریافت‌های قلبی انسان یا مشاهدات چشمی انسان، واژه «قلب» و «بصر» را به صورت جمع آورده است.

۲. احتمال دیگر این که مدرک سمع انسان واحد است یعنی معمولاً انسان در یک لحظه یک صدا را بیش‌تر نمی‌شنود اما در یک لحظه با چشمانش می‌تواند دو تا تصویر را ببیند، و یا حتی بیش‌تر، اما با گوش‌هایش با این که دو تا گوش دارد اما یک صدا را عملاً بیش‌تر نمی‌تواند بشنود؛ بنابراین سمع را مفرد آورده و چشم را جمع بسته و متعدد آورده که اشاره کند به این که مدرک انسان‌ها در مورد سمع و شنیدن یکی است، اما مدرک انسان در مورد دیدنی‌ها، متعدد است.

البته این دو مطلب علمی اخیر در حد دو احتمال است و نمی‌شود به صورت یقینی به قرآن نسبت داد، ولی به هر حال دو احتمال علمی، زیبایی است که نسبت به این واژه‌ها گفته شده است.

آیا عدد «هفت» در قرآن یک کلمه مقدس است؟ زیرا عدد هفت، مکرر تکرار شده مانند هفت آسمان، هفت عضو بدن در سجده، هفت بار طواف خانه کعبه و هفت بار سعی صفا و مروه و... اگر مقدس نیست، چرا از عددهای دیگر استفاده نشده است؟

* پاسخ

نظر شما را برای پاسخ به نکات زیر جلب می کنیم که هر نکته در پیچه ایست برای نگاه به این موضوع؛

نکته اول - عدد در حقیقت نوعی رمز است برای ورود به یک برنامه، همان طور که شما برای ورود به برنامه های رایانه ای، رمز دارید، و یا برای اجرا شدن برنامه ها یا دستیابی به پایگاه ها از حروف یا اعداد خاصی استفاده می شود و اگر استفاده نشود، ورود ممکن نیست.

در مورد عبادات مثلاً نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت و مانند آن در عبادات دیگر که این اعداد مشخص موجب به کمال رسیدن انسان در همان مرحله می شود و در آن مرحله می تواند وارد یک برنامه معنوی جدید شود و در حقیقت این رمز ورود به آن برنامه است و همان طور که رمز را در برنامه های مختلف، سازنده و مهندس آن با توجه به ویژگی های آن قرار می دهد، در مورد انسان هم مهندس عالم هستی و خالق انسان با توجه به ویژگی ها و نیازهای جسمی و معنوی او، این رمزه را قرار داده است که گاهی این گره گشایی ها با عدد ۷ است، گاهی با ۴۰ مانند مناجات حضرت موسی با خدا (۱) و گاهی عدد اذکار ۳۳ است مانند تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام است و گاهی در رکعات و چگونگی عبادات تجلی پیدا

ص: ۲۷۹

۱- (۱) (وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ)، اعراف / ۱۴۲.

می کند که گاهی حکمت هایی برای این عبادات و اسرار آن بیان می شود و گاهی بیان نمی شود.

نکته دوم - عدد نوعی ظرف است و اصل آن مضروف عدد است، و مهم این است که داخل ظرف عدد ۷ چه چیزی ریخته می شود و این ۷ به چه چیزی تعلق می گیرد.

به عبارت دیگر خود عدد، «تقدس» یا «نحسی» ندارد و این که برخی گمان می کنند که مثلاً عدد ۱۳ نحس است یا فلان عدد خوب است این صحیح نیست. عدد ظرف است و آن چیزی که داخل این ظرف ریخته می شود مهم است اگر آن ذکر خدا باشد، خوب است اگر کار ناروا باشد بد است. مثلاً هفت سین مبنا ندارد عدد ۱۳ و نحوست روز سیزده مبنا ندارد.

نکته سوم - اگر به جای عدد هفت، هر عدد دیگری هم می آمد همین سؤال مطرح می شد که مثلاً چرا عدد ۱۲ یا ۱۵ آمده است؟ و گاهی این اعداد برای آزمایش افراد است که این مطلب ریشه قرآنی دارد که در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر سخن از دوزخ است و خداوند می فرماید:

«بر آن نوزده فرشته مأمور و نگهبانند.»(۱)

اینجا هم این سؤال به ذهن می آید که چرا نوزده نگهبان؟ چرا تعدادشان هیجده یا ۲۰ نیست جالب این است که خداوند تبارک و تعالی در ادامه آیه پاسخ همین سوال را می دهد و می فرماید:

«مأموران آتش را جز ملائکه قرار ندادیم، و تعداد آن ها را که نوزده قرار دادیم این نیست مگر برای آزمایش کسانی که کافر شدند و برای کسانی که صاحب کتاب هستند تا یقین پیدا کنند و کسانی که مؤمنند ایمانشان اضافه شود.»(۲)

ص: ۲۸۰

۱- (۱) (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْرَ)، مدثر / ۳۰.

۲- (۲) (وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا)، مدثر / ۳۱.

در حقیقت یک نوع تطبیق است که مثلاً در کتاب های آسمانی قبلی آمده، که چنین خبری توسط پیامبر آخرالزمان بیان می شود، آن وقت اهل کتاب یقین پیدا کنند و مؤمنین ایمانشان اضافه شود و این امتحانی باشد برای کسانی که کفر ورزیدند.

بنابراین چنان چه در آیه آمده، گاهی اعداد مایه «فتنه» و آزمایش افراد بوده که معلوم شود چه کسانی در مورد این اعداد به مجادله می پردازند و انکار می کنند، یا اگر می پذیرند روح تسلیم آن ها تا چه حد است.

ص: ۲۸۱

*پرسش

آیا آیه ۱۰۹ سوره توبه با انفجار برج های دوقلو در آمریکا توسط هواپیماها در ۱۱ سپتامبر تناسب دارد؟! با توجه به تعبیر «جرف هار» که در آیه ۱۰۹ توبه می باشد و با نام خیابان «جردن هاردن» تناسب دارد.

*پاسخ

آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره توبه در مورد جریان مسجد ضرار است که عده ای از منافقین مدینه در مقابل مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسجدی بنا کردند که پایگاه منافقین باشد و برخی هم احتمال داده اند که با دشمنان بیرونی اسلام مثل مسیحی های روم در ارتباط بودند، به هر حال این مسجد پایگاهی شد در مقابل پایگاه اصلی اسلام، که مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.

در آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ ویژگی های این دو مسجد و افرادش را بیان می کند و در آیه ۱۰۹ که مورد بحث ماست این دو مسجد را مقایسه می کند و می فرماید:

«و آیا کسی که ساختمانش را بر خود نگه داری و خشنودی خدا بنیان گذاشته بهتر است، یا کسی که ساختمانش را بر کنار پرتگاه فرو ریختنی بنیان نهاده است و او را در آتش جهنم فرو می افکند؟ و خدا گروه ستمکاران را راه نمایی نمی کند» (۱).

در این آیه چند کلمه وجود دارد که موجب این پرسش شده است.

«بنیان» به معنای ساختمان؛ «شفا» به معنای لبه چیزی؛ «جرف» کنار نهر آب یا چاه را می گویند که زیر آن را خالی کرده باشند؛ و «هار» به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است.

ص: ۲۸۲

۱- (۱) (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ)، توبه / ۱۰۹.

یعنی نفاق و منافقان، ظاهری زیبا دارند اما محتوی و بنیان آن‌ها سست است و در حال سقوط است در حقیقت اینجا از تشبیه روشنی استفاده شده است.

کار بی ثبات منافقین مثل کسی است که در لب پرتگاهی ایستاده و زیر پایش خالی شده و به زودی سقوط می‌کند. که اشاره به جریان مسجد ضرار است و افرادی که بنیان کارشان براساس تقوا است در حقیقت جای پای محکمی ندارند و براساس «رضایت الهی» و تقوا کارشان را انجام می‌دهند. آن یکی در جهنم سقوط می‌کند و آن یکی نجات پیدا می‌کند و سعادت مند می‌شود. چنان چه معلوم است این آیه تشبیه و مقایسه‌ای، بین مؤمنان و منافقان کرده است. بنابراین چه گذشت، این آیه، از لحاظ تفسیری به جریانی مثل ۱۱ سپتامبر ارتباطی ندارد، که برخی گفته اند خیابانی که این اتفاق در آن افتاده از لحاظ اسم شبیه بوده به «جُرْفِ هَارٍ» (۱) و برخی برای تأیید گفته اند آیه «۱۰۹» که دو عدد کشیده دارد «۱» و «۹» شبیه برج های دوقلو می‌باشد.

به نظر می‌رسد این‌ها نوعی برداشت های شخصی و تشبیهاتی می‌باشد که دلیلی برایش نداریم ما آیات قرآن را نمی‌توانیم براساس نظر شخصی و برداشت شخصی خودمان تفسیر کنیم و گرنه «تفسیر به رأی» می‌شود و تفسیر به رای حرام است و در روایات متعددی از شیعه و اهل سنت وعده آتش بر آن داده شده است.

بنابراین نمی‌توانیم بدون دلیل عقلی یا نقلی آیات قرآن را تفسیر کنیم. و حق نداریم به علت تشابه لفظی بدون این که معنای «لغت» ما را یاری کند و یا روایتی در اینجا باشد یا آیه دیگری آن را تفسیر کند، یا دلیل علمی یا عقلی قطعی آن را حمایت کند، چیزی را به قرآن نسبت دهیم.

ص: ۲۸۳

۱- (۱) نام خیابان «جردن هاردن» می‌باشد.

*پرسش

آیا می شود گفت بنیان کفر بنیانی است که شامل آیه ۱۰۹ سوره توبه نیز می شود؟

(۱)

*پاسخ

چنان چه بیان شد سیاق این آیات در مورد منافقین است، البته به نحوی می توانیم بگوییم جریان نفاق در درون خودش کفر را نیز دارد چنان چه از بعضی از آیات هم استفاده می شود. بنابراین، کفار هم جزء کسانی هستند که بنیانشان بر اساس ساختمان های بسیار سستی است که گویا زندگی شان را بر اساس بنیان های سستی نهادند که بر لب پرتگاه دوزخ هستند. بنابراین این افراد از نظر شاکله فکری و اعتقادی و اعمال و رفتار می توانند یکی از مصادیق آیه باشند.

ولی این نوع مصداق یابی روش خاص خود را دارد و باید مواظب بود دچار تفسیر به رأی نشود و نمی توان از آن باب که واژه هایی به طور تصادفی با هم شباهت داشته باشند، یا اعدادی از نظر شکلی شبیه هم باشند، دستمایه ای برای تفسیر قرآن قرار گیرد.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) (أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ).

*پرسش

شیطان کیست؟ و چه می کند؟

*پاسخ

وقتی گفته می شود «شیطان»، «ابلیس» به ذهن می آید در حالی که «ابلیس» کسی بود که وقتی فرشتگان به امر خدا بر آدم سجده کردند او تکبر ورزید و سجده نکرد و از این فرمان خدا سرپیچی کرد و خداوند او را از درگاه خودش راند و «شیطان رجیم» نامیده شد. «رجیم» یعنی (رانده شده).

بعد از آن هم آدم علیه السلام را فریب داد و موجب شد که از بهشت خارج و به زمین «هبوط» کند و در این جریان دشمنی اش را نیز با انسان نشان داد. و هنوز هم ما انسان ها در معرض خطر او قرار داریم.

ولی در قرآن کریم «شیطان» گاهی اعم از «ابلیس» است لذا در سوره ناس می فرماید: (الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ)؛ «کسانی که وسوسه می کنند برخی از جنیان هستند و برخی از انسان ها هستند.» و در روایاتی ذیل این آیه وارد شده که «برای دل هر مؤمنی دو گوش هست (دو راه انتقال اطلاعات و الهام است) که یکی را فرشته الهام می کند، و دیگری را شیطان الهام و وسوسه می کند».

از این رو این وسوسه گر ممکن است از جنس انسان ها باشد و ممکن است از جنس شیطان ها باشد.

در نتیجه ابلیس یکی از شیاطین است و شیطان، اعم از جن و انسان است.

قرآن کریم در مورد شیطان که از نوع جن است تعبیرات بسیار تنیدی دارد و صریحاً اعلام می کند که: (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا)؛ [\(۱\)](#) «شیطان دشمن شماست، شما هم او را دشمن خود بگیرید.»

و در جای جای قرآن خطرات شیطان را برای انسان گوشزد می کند زیرا اگر بخواهیم با چنین دشمنی مبارزه کنیم حتماً باید او را بشناسیم و از اسرار کار او با خبر شویم تا در مبارزه موفق شویم لذا برای به دست آوردن این شناخت قرآن کریم شیطان را در آیات متعددی برای انسان چنین معرفی می کند:

- شیطان دشمن آشکار شماست. [\(۲\)](#)

- شیطان دوست و همنشین بدی است. [\(۳\)](#)

- شیطان آدم و حوا را فریب داد و موجب لغزش آن ها شد و آن ها را (از بهشت) بیرون کرد. [\(۴\)](#)

- شیطان (به هنگام انفاق) وعده فقر به شما می دهد و شما را از آن می ترساند. [\(۵\)](#)

- شیطان به فحشا (و زشتی ها) دستور می دهد. [\(۶\)](#)

- رباخواری را قرآن، نتیجه ارتباط با شیطان می داند. [\(۷\)](#)

- شیطان خواهان گمراهی انسان است و تلاش می کند تا انسان را به گمراهی و بیراهه های دور دستی بيفکند. [\(۸\)](#)

ص: ۲۸۶

۱- (۱) فاطر / ۶.

۲- (۲) یوسف / ۵ و اعراف / ۲۲.

۳- (۳) نساء / ۳۸.

۴- (۴) بقره / ۳۶ و....

۵- (۵) بقره / ۲۶۸.

۶- (۶) همان

۷- (۷) بقره / ۲۷۵.

۸- (۸) نساء / ۶۰.

- هر کسی شیطان را ولی خود برگزیند، دچار زیانکاری آشکاری می شود. (۱)

- شیطان فریبکارانه به انسان وعده می دهد و آرزواندیشی انسان را تقویت می کند او را به سوی آرزوهای دور و دراز و غیرواقعی و سرگرم کننده سوق می دهد. (۲)

- قرآن شراب خواری و قمار بازی را از وسائل و دام های شیطانی معرفی می کند (۳) و می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد.» (۴)

- شیطان برخی چیزها را برای انسان زینت می دهد و کارهای بد و ناپسند را در نظر انسان نیکو جلوه می دهد. (۵)

- شیطان یکی از عوامل فراموشی یاد خداست و حتی عامل فراموشی خود انسان است. (۶)

- شیطان وسوسه گر پنهان است. (۷)

- شیطان می خواهد انسان را خوار کند. (۸)

- شیطان مانع راه خداست. (۹)

- شیطان انسان را به سوی آتش فرا می خواند. (۱۰)

- شیطان انسان را به سوی کفر می کشد. (۱۱)

ص: ۲۸۷

۱- (۱) نساء / ۱۱۹.

۲- (۲) نساء / ۱۲۰.

۳- (۳) مائده / ۹۰.

۴- (۴) مائده / ۹۱.

۵- (۵) انعام / ۴۳.

۶- (۶) مجادله / ۱۹.

۷- (۷) ناس / ۴ و ۵.

۸- (۸) فرقان / ۲۹.

۹- (۹) نمل / ۲۴.

۱۰- (۱۰) لقمان / ۲۱.

۱۱- (۱۱) . حشر / ۱۶.

- و یکی دیگر از دام های شیطان اسرافکاری است و اسرافکاران برادران شیطان هستند. (۱)

یکی از فضلا به نام دکتر «فتح الله نجارزاده» کتابی را تحت عنوان «جنگ بی پایان» نوشته که نبرد انسان با شیطان را که در آیات متعدد قرآن مطرح شده جمع آوری و تحلیل نموده است که کتاب بسیار مفید و ارزنده ای است.

ص: ۲۸۸

۱- (۱). اسراء / ۲۷.

راهکارهای مقابله با شیطان چیست ؟

*پاسخ

اگر همان آیاتی که شیطان و ابزارهای کار او را معرفی می کند، مورد دقت و بررسی قرار دهیم و روی همان موضوعات مراقبت کنیم در حقیقت شیطان را خلع سلاح کرده ایم.

در آیات مربوط به شیطان خداوند متعال راه هایی را نیز اشاره می کند که برخی از آن ها را بر می شماریم.

۱. شیطان دشمن شماست

قرآن می فرماید: (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا) ؛ (۱) این آیه شیطان را دشمن ما معرفی می کند و به ما یادآور می شود که شما هم به شیطان به چشم دشمن نگاه کنید!

چگونه با دشمن برخورد می کنیم؟ کاملاً مراقب هستیم و همه حرکات و نقشه های او را زیر نظر داریم و مواظب هستیم که ما را فریب ندهد؛ با شیطان هم باید همین گونه برخورد کنیم تا بتوانیم از دام های خطرناک او نجات پیدا کنیم.

۲. در مواجهه با شیطان به خدا پناه ببرید

قرآن کریم با عبارات متعدد می فرماید:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) ۲

ص: ۲۸۹

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۱)

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۲)

وَإِنِّي أُنزِغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳)

إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۴)

به نظر می‌رسد این تنوع عبارات هر کدام، به بعدی از شخصیت و چگونگی شیطان نظاره دارد و از طرفی به حالت و چگونگی انسان نظر دارد که در یک جمع بندی به انسان می‌فرماید این شیطان دشمن پیچیده و خطرناکی است که از راه های مختلف سعی در نفوذ دارد و باید انسان در رویارویی با او به خدا پناه ببرد. (۱)

۳. یاد خدا

قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا؛ (۲) «انسان های با تقوا هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.»

خداوند در این آیه به ما آموزش می‌دهد که افراد با تقوا وقتی شیطان به آن‌ها نزدیک می‌شود، گویا آثر خطر به صدا در می‌آید. مثلاً اتومبیلی که دزدگیر دارد وقتی دزدی نزدیک او بشود و قصد سویی داشته باشد اولین حرکاتی را که داشته باشد آثر خطر به صدا در می‌آید و چراغ‌ها روشن می‌شود آن وقت دزد ناکام می‌ماند.

ص: ۲۹۰

۱- (۵) در مورد نحوه پناه بردن به خدا در مباحث آینده بیش تر توضیح می‌دهیم.

۲- (۶) اعراف / ۲۰۰.

انسان های با تقوا هم به هنگام وسوسه شیطان به یاد خدا می افتند و با یاد خدا دل آن ها روشن می شود و در پرتو روشنی دل، خطر شیطان را درک می کنند و شیطان را ناکام می گذارند.

در حقیقت انسان باید این آمادگی را داشته باشد که هر گاه شیاطین به او نزدیک شدند به یاد خدا بیافتد و درون خودش را با یاد خدا روشن کند تا عرصه بر شیطان تنگ شود.

۴. شناسایی سیاست گام به گام شیطان

خداوند متعال در سوره بقره آیه ۲۰۸ می فرماید:

(وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ)؛ «از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست!»

یعنی شیطان برنامه هایش را مرحله به مرحله و گام به گام به پیش می برد؛ باید از همان گام اول از او پیروی نکرد.

مثلاً ممکن است اول انسان را با شخصی ناباب دوست کند و در گام بعدی به یک مجلس نامناسب بکشد، بعد دوستان ناباب و کم کم انحرافات بزرگ تر پیش می آید تا انسان را به سقوط بکشد. در حالی که روز اول اصلاً فکر نمی کرد روزی دچار چنین انحراف بزرگی بشود و به خود مطمئن بود ولی سیاست گام به گام شیطان یکی یکی خطهای قرمز را رد کرد تا به اینجا رسید که غیرقابل جبران یا جبران آن سخت می شود.

لذا جای تعجب نیست که قرآن هشدار می دهد مواظب باشید شیطان پرست نشوید. (۱) چطور ممکن است؟! آری انسانی که گام به گام به

ص: ۲۹۱

۱- (۱) (يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا)، (مریم / ۴۴) و (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ)، (یس / ۶۰).

دستورات شیطان عمل کرد به جایی می رسد که هر دستوری به او می دهد بدون چون و چرا انجام می دهد. یعنی انسان به طوری پیرو شیطان می شود که گویا او را «اله» و «معبود» خود انتخاب کرده و هرچه او می گوید گوش می دهد و جامه عمل می پوشاند آری این است نتیجه نهایی پیروی کردن از گام های اول شیطان.

۵. غنی سازی اوقات فراغت

انسان باید میدان جولان را از شیطان بگیرد؛ اگر می بینیم شیطان به هنگام خلوت بیش تر ما را وسوسه می کند یا به هنگام بی کاری بیش تر به سراغ ما می آید، راه درمان را زود انتخاب کنیم و سعی کنیم کمتر در مکان های خلوت تنها باشیم؛ و از طرفی اوقات بی کاری خود را به مطالعه یا مشغول کار شدن و یا... غنی سازی کنیم.

نتیجه

شیطان دشمن قطعی انسان است و قسم خورده که او را به گمراهی بکشد لذا در این مسیر باید با دو بال در آسمان معنویت پرواز کنیم و آنقدر بالا برویم تا دست او به ما نرسد.

بال اول پناه بردن به خداست و از او استمداد جستن و این که با یاد خدا دل را روشن کنیم و با توکل بر خدا عرصه را بر او تنگ کنیم.

بال دوم این است که بعد از تکیه بر خدا با اراده و آگاهی خود از گام های حساب شده شیطان پیروی نکنیم.

و در پایان با ذکر خدا میدان جولان را از او بگیریم و چه ذکرى بالاتر از «تلاوت قرآن» و خواندن «نماز» و عشق بازی با «اهل بیت» که زینت و مایه حیات اوقات فراغت است.

آیا «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» آیه قرآن است و منظور از آن چیست ؟

* پاسخ

عبارت «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» عین آیه قرآن نیست بلکه از یکی از آیات قرآن گرفته شده است.

خداوند متعال در سوره نحل آیه ۹۸ می فرماید: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) ؛ «وقتی که قرآن را قرائت می کنی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی آیه با عبارت «فاستعد» امر می کند که «پناه ببر»، و متکلم در مقام گفتن می گوید: «اعوذ» پناه می برم. لذا تعبیر «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» از این آیه گرفته شده است و در معنا و مقصود تفاوت چندانی نمی کند.

در حقیقت این آیه شریفه اشاره می کند به رانده شدن شیطان. چه کرد شیطان که از درگاه الهی رانده شد؟ «شیطان» در مقابل آدم تکبر ورزید و سجده نکرد او نژادپرست بود می گفت: «من از آتش خلق شدم انسان از خاک خلق شده است» و به مقام انسان حسادت ورزید. و بعد از این همه سرپیچی باز توبه نکرد و به دشمنی خود ادامه داد و آدم را فریب داد تا از بهشت اخراج شد. حال خداوند می فرماید: وقتی می خواهید قرآن بخوانید از این شیطان رانده شده پرهیز کن و به خدا پناه ببر و این پیام را هم برای ما دارد که شیطانی که تکبر ورزید و از فرمان من سرپیچی کرد مواظب باشید که شما اینگونه نباشید.

چرا به هنگام قرآن خواندن باید به خدا پناه ببریم؟

* پاسخ

آیه خطاب به پیامبر می فرماید: «و اذا قرأت» یعنی «وقتی تو [= پیامبر] قرآن می خوانی به خدا پناه ببر.» در این آیه به پیامبر اکرم خطاب شده، ولی مقصود همه انسان ها می باشند و این درس و آموزه ای است برای همه انسان ها، که وقتی می خواهید قرآن بخوانید به خدا پناه ببرید چرا به خدا پناه ببریم؟! به خاطر این که با این پناه بردن توجه به خدا را در نفس خود بیش تر کنیم که از برخی از هوس ها، تکبرها، نژادپرستی ها، انحرافات که شیطان در دامش افتاد ما دچارش نشویم به عبارت دیگر آن تکبر، حسد و هواهای نفسانی که شیطان داشت هرکسی که داشته باشد مانع فهم قرآن می شود. لذا با پناه بردن به خدا و توجه بیش تر می توانیم شناخت بهتری از قرآن پیدا کنیم و تدبر و تفکر ما دیگر مانعی نخواهد داشت، فهم حقایق قرآن دیگر مانعی نخواهد داشت و از وسوسه های ویرانگر شیطان هم در امان می مانیم و در نتیجه پرده و حجابی میان ما و قرآن قرار نمی گیرد.

چراکه اگر این حالت توجه و پناهندگی به خدا نباشد و شیطان در مقام «قرائت قرآن» حضور بیابد حضور قلب نداریم و از قرآن بهره کافی نمی بریم و در مقام «فهم و درک قرآن» نیز با حضور شیطان، پرده و حجابی ایجاد می شود و ممکن است به انحرافی مثل «تفسیر به رأی» دچار شویم و در دامی که شیطان افتاد ما نیز گرفتار شویم.

چرا در این آیه فرمود: از شیطان رجیم به خدا پناه ببرید و از شیطان های دیگر (جنی و انسی) نام نبرد؟

*پاسخ

آیه در مقام بیان مصداق است و با توجه به واژه «رجیم» که اشاره به ابلیس است، مصداق کامل را بیان می کند ولی این در حقیقت بیان مصداق بارز است ما باید از تمام وسوسه های شیطانی به خدا پناه ببریم.

ص: ۲۹۵

آیا فقط به هنگام قرائت قرآن باید به خدا پناه ببریم؟

* پاسخ

خیر، این پناه بردن به خدا فقط مخصوص هنگام قرائت قرآن نیست بلکه این آیه یک مصداق را بیان کرده است و ما باید در تمام زندگی خود به خدا پناه ببریم و برای این موضوع شواهدی نیز در قرآن وجود دارد:

- در سوره ناس می فرماید: از شر شیطان به خدا پناه ببرید و به صورت مطلق هم آمده و هم چنین در سوره مومنون آیه ۹۷ می فرماید:

(وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ)؛ «و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم.»

در این آیات پناه بردن به خدا به طور مطلق آمده به اصطلاح حذف متعلق افاده عموم می کند و تمام کارها و امور زندگی را شامل می شود.

- در سوره آل عمران آمده: وقتی که مادر حضرت مریم نذر کرد که این فرزندی را که داخل شکمش است، برای خدا باشد و خادم بیت المقدس باشد [و فکر می کرد که پسر می باشد] هنگامی که حضرت مریم علیها السلام متولد شد، این گونه خداوند از او نقل می کند که گفت:

(إِنِّي أُعِيدُهَا بِحُكِّكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) ۱؛ «من این مریم را و فرزندان و نسل حضرت مریم را [که عیسی باشد] از شیطان رجیم به تو پناه می دهم.»

در حقیقت وقتی فرزندی از او متولد می شود این فرزند را از شر شیطان رجیم به خدا می سپارد و نقل این مطلب برای ما از قرآن به این منظور است که ما هم آموزش ببینیم و فرزندانمان را به خدا بسپاریم و از شر شیطان ها و توطئه ها و دام های شیطانی به خدا پناه ببریم. بنابراین این موضوع مخصوص

قرآن نمی باشد. و در تمام زندگی، انسان باید توجه به خدا داشته باشد و به او تکیه کند زیرا در آیه بعدش می فرماید: (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)؛ «چرا که او [= شیطان]، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل دارند تسلطی ندارد.»

آری، در آیه قبل فرمود: وقتی که قرآن می خوانید از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید و در آیه بعد علت این مطلب را بیان می کند که چرا به خدا پناه ببریم به خاطر این که شیطان بر کسانی که ایمان می آورند و بر پروردگارشان توکل و تکیه می کنند، تسلط نخواهد داشت. پس کسی که به خدا پناه می برد در حقیقت هم به خدا ایمان دارد و هم به خداوند تکیه و توکل می کند و در نتیجه شیطان دیگر بر چنین انسانی تسلطی نخواهد داشت.

زیرا سلطه شیطان بر کسانی است که یا ایمان ندارند و یا بر خداوند توکل نمی کنند و با خداوند ارتباط برقرار نمی کنند؛ و به عبارت دیگر به خداوند پناه نمی برند.

چگونه از شر شیطان به خدا پناه ببریم ؟

پناه بردن سه مرحله دارد. ۱. مرحله زبانی؛ ۲. مرحله فکری؛ ۳. مرحله عمل.

پناه بردن در مرحله زبان به همین است که می گوئیم: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) خواننده قرآن هم در ابتدای قرائت همین را می گوید که از آیه ۹۸ سوره نحل الهام گرفته شده است.

اما لازم است از این مقام فراتر رویم و برسیم به مرحله «فکر و عقیده»، که عقاید خودمان را به خدا پناه بدهیم و از عقاید خرافی و باطل دوری کنیم و بعد، نتیجه اصلاح عقائد، در عمل خلاصه می شود که در زندگی و عمل هم باید پناه به خدا ببریم از این که راه هایی را که شیطان برای انحراف

انسان‌ها قرار داده و این‌که در طرح‌ها و دام‌های شیطانی گرفتار نشویم. یعنی عمل و رفتار ما منطبق بر قول و سخن و عقیده ما باشد و در زندگی عملی هم تابع شیطان و پیرو شیطان نباشیم. چرا که اگر پناه بردن به خدا از شیطان در حد زبان باشد و در عمل و اعتقاد نباشد شیطان بر ما مسلط می‌شود چنانچه در ادامه همان آیات سوره نحل در آیه ۱۰۰ می‌فرماید:

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ)؛ «تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی و سرپرستی خودشان برگزیده‌اند، و آن‌ها که نسبت به او [=خدا] شرک می‌ورزند (و فرمان) شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می‌نهند!» یعنی اگر کسی در زمینه عقاید سستی کرد و از دایره توحید و ایمان خارج شد، و یا کسی به طرف دوستی شیطان رفت و پیرو شیطان شد، این شخص تحت تسلط شیطان قرار خواهد گرفت.

نتیجه

- در آیه اول فرمود: از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید. (۱)

- در آیه دوم فرمود: اگر شما ایمان بیاورید و تکیه و توکل بر خداوند کنید شیطان نمی‌تواند بر شما مسلط شود به همین دلیل به خدا پناه ببرید. (۲)

- و در آیه سوم فرمود: شیطان بر کسی مسلط می‌شود که از او پیروی بکند او را به دوستی و سرپرستی بگیرد و از دایره ایمان خارج شود. (۳)

به آن امید که گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» به هنگام قرائت قرآن مقدمه‌ای باشد برای پناه بردن به خدا در همه کارهایمان هم در «قول» هم در «عقیده» و هم در «عمل».

ص: ۲۹۸

۱- (۱). نحل / ۹۸.

۲- (۲). نحل / ۹۹.

۳- (۳). نحل / ۱۰۰.

*پرسش

چرا قرآن برخی داستان‌ها را به طور مکرر مطرح می‌کند؟ مثلاً به داستان حضرت موسی در سوره‌های مختلف پرداخته است، چرا مثل داستان حضرت یوسف در یک سوره و برای یک بار مطرح نکرده است؟

*پاسخ

برای روشن شدن پاسخ اول باید بررسی کنیم که هدف قرآن کریم چیست؟ بعد بینیم آیا این نوع چینش آیات متناسب با هدفش است یا خیر؟

هدف قرآن کریم صرف داستان‌سرایی و قصه‌گویی نبوده، بلکه هدف قرآن هدایت و تربیت انسان‌هاست، حال که هدف تربیت است، مربی وقتی بخواهد افراد را تربیت کند و یکی از ابزارهای آن نقل داستان باشد لازم نیست داستانی را از ابتدا تا آخر نقل کند، بلکه به مناسبت‌های مختلف قسمت‌هایی از این داستان را که آموزنده است نقل می‌کند و از آن نتیجه‌گیری می‌کند.

قرآن کریم چنین کرده، چون هدفش تربیت بوده، گاهی اوقات از برخورد موسی علیه السلام با فرعون سخن می‌گوید؛ گاهی از برخورد موسی با شعیب پیامبر و ازدواجش با دختر شعیب در سوره قصص سخن می‌گوید، گاهی از بهانه‌جویی‌های بنی اسرائیل در سوره بقره سخن می‌گوید، و از این موارد نتیجه‌گیری می‌کند.

به عبارت دیگر، قرآن کریم، در هر سوره‌ای از یک زاویه به داستان موسی و فرعون نگاه کرده، و در همان رابطه هم، نتایجی گرفته که آن نتایج متفاوت است و به مناسبت در سرنوشت مسلمان‌ها تاثیرگذار بوده است.

در بخش دوم پرسش آمده چرا مثل داستان حضرت یوسف یکجا نیامده است؟ در پاسخ باید گفت: آری اکثر داستان حضرت یوسف در سوره یوسف آمده ولی این طور نیست که همه مطالب مربوط به حضرت یوسف علیه السلام در سوره یوسف آمده باشد، بلکه در سوره انعام آیه ۸۴ و سوره غافر آیه ۳۴ نیز در مورد حضرت یوسف علیه السلام سخن گفته شده است.

بنابراین اولاً- این طور نیست که همه مطالب مربوط به حضرت یوسف علیه السلام در یک سوره آمده باشد و از طرفی همه حوادث زندگی حضرت موسی هم در قرآن نیامده بلکه بخشی از آن آمده است.

ثانیاً ممکن است که داستان حضرت یوسف یک پیوستگی خاصی داشته و قرآن کریم از آن پیوستگی نتایج ویژه ای را دنبال کرده از این رو به صورت یکجا نقل کرده. یعنی همان انگیزه هدایت و تربیت قرآن، اینجا اقتضا کرده که مطلب را به طور پیوسته نقل کند.

چند مثال از مواردی که خداوند داستان‌ها را به صورت قطعه قطعه بیان کرده، و از آن‌ها نتایجی خاص را دنبال کرده بیان بفرمایید؟

*پاسخ

در سوره بقره از آیه ۳۰ به بعد مباحث مربوط به حضرت آدم علیه السلام و سجده فرشتگان را مطرح می‌کند؛ از آیه ۳۹ گفتار فرشتگان را مطرح می‌کند که چرا خلیفه‌ای قرار می‌دهی که در زمین فساد کند؛ بعد داستان عرضه اسماء نقل شده؛ در ادامه سجده فرشتگان و سجده نکردن ابلیس مطرح می‌شود؛ و بالاخره داستان خروج و هبوط حضرت آدم علیه السلام از بهشت نقل می‌شود.

همین داستان در سوره اعراف از آیه ۱۱ به بعد آمده ولی آنجا داستان سجده فرشتگان و سرکشی آدم خیلی مختصر، در آیه ۱۱ مطرح شده، و از آیه ۱۲ به بعد به این بحث می‌پردازد که چرا شیطان سجده نکرد؟ و در ادامه بحث برتری جویی شیطان، و در حقیقت این که شیطان نژادپرست بود که گفت: «مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک آفریدی من از او برترم» (۱) و بعد این که ابلیس از درگاه الهی بخاطر این تکبر و نژادپرستی رانده شد و گفت که تا روز قیامت من در راه مستقیم الهی می‌مانم، و انسان‌ها را فریب می‌دهم.

همان طور که ملاحظه می‌شود بیش تر بحث در اینجا در رابطه با شیطان و تکبر شیطان است، و از آن طرف معرفی شیطان و این که شیطان اقواگری و وسوسه‌گری می‌کند و انسان‌ها را فریب می‌دهد و منحرف می‌سازد.

ص: ۳۰۱

۱- (۱) «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، اعراف / ۱۲.

در حقیقت عناصر اصلی داستان واحد است ولی از دو دیدگاه و دو دریچه متفاوت به داستان نظاره شده که هر کدام اهداف ویژه خود را دنبال می کند.

و نیز داستان حضرت موسی از آیه ۴۰ سوره بقره شروع می شود و در این آیات به برخورد بنی اسرائیل با حضرت موسی می پردازد و بیش تر به بهانه جویی های بنی اسرائیل، و گوساله پرستی بنی اسرائیل می پردازد.

و همین داستان حضرت موسی علیه السلام در سوره طه آیه ۹ به بعد نیز آمده ولی در این آیات برانگیخته شدن حضرت موسی علیه السلام به نبوت و ماجراهایی که در پی آن می آید و انتخاب شدن هارون به وزیری او و برخورد آن ها با فرعون و معرفی معجزات حضرت موسی علیه السلام مطرح می شود.

لذا می بینیم که به داستان حضرت موسی پرداخته شده ولی از دو زاویه متفاوت. و جالب این که در سوره قصص داستان حضرت موسی از تولد تا رشد در کاخ فرعون و جوانی و مبارزات او و خروج از شهر و آشنایی او با حضرت شعیب و... همه این مجموعه به دنبال هم مطرح شده است که اهداف تربیتی خود را دنبال می کند.

قوم «أجوج و مأجوج» که بودند؟ آیا جن بودند یا انسان، و کی ظهور می کنند؟

* پاسخ

در قرآن کریم دو بار از «أجوج و مأجوج» سخن به میان آمده یکی در آیه ۹۴ سوره کهف و دیگری در آیه ۹۶ سوره انبیا.

از کلام مفسران و مباحث تاریخی روشن می شود که «أجوج و مأجوج» دو قبیله وحشی بودند که در قسمت های شمال آسیا زندگی می کردند و مزاحم مردم اطراف خودشان می شدند.

برخی مفسران نوشته اند: این ها گروهی بودند که حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد در عصر کورش زندگی می کردند و به سرزمین های ایران نیز هجوم آوردند که با اتحاد حکومت «ماد» و «فارس» شکست خوردند و حتی مردم «قفقاز» از «کورش» خواستند که در مقابل این ها سدّی بنا کند(۱).

در قرآن آمده که «ذو القرنین» در آنجا سدّی آهنین بنا کرد تا مردم آن منطقه از شرّ «أجوج و مأجوج» در امان باشند(۲).

در آیه ۹۴ سوره کهف می فرماید:

«قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَاأَجُوجَ وَ مِأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سِدًّا» ؛ «(آن گروه) گفتند: ای ذو

ص: ۳۰۳

۱- (۱) در مورد این که آیا «ذی القرنین» همان کورش بوده یا نه، نظرهای متفاوتی مطرح است. (ر. ک: نمونه، ج ۱۲، ص ۵۴۲)

۲- (۲) برخی این سد را بر دیوار چین منطبق دانسته اند و بعضی گفته اند: این سد همان سد «مأرب» در سرزمین یمن می باشد. البته معلوم است که این دو، مصالحش از آهن و مس نیست بلکه از مصالح ساختمانی معمولی ساخته شده است. (همان)

القرنین! در واقع یأجوج و میأجوج در این سرزمین فساد گزند، و آیا هزینه ای در اختیار تو قرار دهیم، تا این که بین ما و بین آنان سدی قرار دهی؟».

و در آیه ۹۶ و ۹۷ می فرماید:

«(ذوالقرنین گفت:) قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید (و آن ها را روی هم بچینید) تا وقتی که کاملاً میان دو کوه را ببوشانید، (او) گفت: (در اطراف آن آتش افروزید، و) در آن بدمید. (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت: اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم. (سرانجام چنان سد نیرومندی ساخت) که آن ها [= طایفه یأجوج و میأجوج] قادر نبودند از آن بالا روند؛ و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.»

جنس یأجوج و میأجوج و زمان خروج آن ها

آن چیزی که از ظاهر قرآن استفاده می شود این است که این ها، از جنس غیرانسان شمرده نشدند بنابراین دلیلی نداریم که این ها را از جنیان بدانیم؛ بلکه آن چه از روایات و نظر مفسران به دست می آید آن ها قومی وحشی بودند که دیگران را اذیت می کردند و در آن موقع سرکوب شده اند.

در مورد قیام آن ها در سوره انبیاء آیه ۹۶ می فرماید: «تا آن زمان که «یأجوج و میأجوج» گشوده شوند و آن ها از هر محل مرتفعی به سرعت عبور کنند.»

«آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه، شکسته شدن سد آن ها و نفوذشان از این طریق به مناطق دیگر جهان است؟ یا منظور نفوذ آن ها به طور کلی در کره زمین از هر سو و هر ناحیه می باشد؟ آیه فوق صریحاً در این باره سخن نگفته، تنها از انتشار و پراکندگی آن ها در کره زمین به عنوان یک نشانه پایان جهان و مقدمه رستاخیز و قیامت یاد کرده است.»^(۱)

ص: ۳۰۴

چرا مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند و چه شد که به سوی کعبه تغییر قبله دادند؟

*پاسخ

در آیات (۱) متعددی از قرآن موضوع تغییر قبله مطرح شده است. در مورد این که چرا مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند باید گفت آری درست است که کعبه کانون اولیه عبادت بشر در روی زمین بوده و از قداست خاصی برخوردار است، ولی آن زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به رسالت مبعوث شدند مشرکان در مکه زندگی می کردند و بت هایشان را در کعبه مستقر کرده بودند و لذا نماز خواندن به سوی کعبه، نوعی احترام به بت های آن ها به شمار می آمد، و چه بسا گمان می کردند که پیامبر اسلام در مقابل بت های آن ها کُرنش و سجده می کند. لذا از آن اول دستور آمد که مسلمان ها به طرف بیت المقدس نماز بخوانند که در حقیقت یکی از مساجد مهم و قبله بسیاری از ادیان الهی است. ولی هنگامی که مسلمان ها به مدینه هجرت کردند و حکومت اسلامی تشکیل داده شد و صفوف آن ها از مشرکان و یهودیان و مسیحیان جدا شد و به عنوان یک ملت ممتاز و مشخصی، مطرح شدند و دیگر احتمال این نبود که کسی فکر کند که این ها بت پرست هستند، دستور داده شد که به سوی کعبه نماز گذارند.

قرآن کریم در سوره بقره این مطلب را به عنوان یک آزمایش مطرح می کند و می فرماید:

ص: ۳۰۵

«... و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آن ها که به عقب باز می گردند مشخص شوند. و مسلماً این حکم جز بر کسانی که خداوند آن ها را هدایت کرده، دشوار بود. (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده است؛) و خدا هرگز ایمان [= نماز] شما را ضایع نمی گرداند زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.»^(۱)

در حقیقت این یک آزمایش بود برای مسلمان ها که صفوف مسلمانان واقعی را از مسلمان های ظاهری جدا کند. چه کسانی پیرو راه خدا و پیامبر هستند و اگر گفتند: «به طرف بیت المقدس نماز بخوانید، بخوانند»، و اگر گفتند: «خداوند می فرماید: به طرف کعبه نماز بخوانید، بخوانند.» در حقیقت با این آزمایش صف مسلمانان واقعی از بهانه جویان و کسانی که در ظاهر مسلمانند ولی در واقع تسلیم نیستند جدا می شود.

نکته

دستورات خدا و پیامبر در حقیقت هم چون نسخه پزشک است که ممکن است یک روز این دارو برای انسان ها تجویز شود و روز دیگر داروی دیگری و نسخه تغییر کند. انسانی که می خواهد سلامت خودش را باز یابد، سالم باشد و تکامل پیدا کند، باید به این پزشک اعتماد کند و از آنجا که پیامبر اسلام در حقیقت پزشک معنوی است از این رو لازم است به نسخه های او عمل شود.

در این موضوع هم باید گفت که کعبه در حقیقت قدیمی ترین مرکز توحید است، و اصل این است که ما به سوی آنجا نماز بخوانیم، و اگر یک

ص: ۳۰۶

۱- (۱) (وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ، بقره/ ۱۴۳).

مدتی به سوی بیت المقدس نماز خوانده شد، در حقیقت یک دستور موقت بود و آن دستور نسخ شد (۱)؛ یعنی دستور و حکمی موقت صادر شد و تا مدتی این حکم باقی بود، و هنگامی که مصلحت تغییر کرد حکم جدید آمد.

و در آیه ۱۵۰ سوره بقره می فرماید:

«و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید؛ تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند؛ (زیرا از نشانه های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده، این است که او، به سوی دو قبله، نماز می خواند) از آن ها نترسید و (تنها) از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید.» (۲)

در حقیقت مسلمان ها بین دو راه قرار داشتند.

اگر به سوی بیت المقدس نماز می خواندند یهودی ها بر آن ها شماتت می کردند و می گفتند: شما مستقل نیستید، و قبله شما، همان قبله ماست و نکته مهم تر این که در کتاب های آسمانی خودشان، در نشانه هایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوانده بودند که پیامبر موعود به طرف دو قبله نماز می خواند ولی این نشانه در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله تا آن زمان تحقق نیافته بود و لذا زبان به شماتت مسلمان ها می گشودند که شاید آن پیغمبر موعودی که

ص: ۳۰۷

۱- (۱) چند نوع نسخ داریم: گاهی نسخ آیه قرآن به وسیله آیه قرآن است، که این همان نسخ مشهور است و گاهی اوقات هم نسخ سنت به وسیله آیه قرآن است. و این نسخ از نوع دوم است. یعنی سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند اما ناسخ این سنت، یعنی دستوری که آمد و حکم اول را برداشت در قرآن در آیات مذکور آمده است.

۲- (۲) (وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَاَلَيْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

در کتاب های مقدس قبلی آمده است این پیغمبر نیست. چون این نشانه [= به طرف دو قبله نماز خواندن] را ندارد.

از طرف دیگر مشرکان ایراد می گرفتند که اگر پیامبر اسلام ادعا می کند که برای احیاء ابراهیم علیه السلام آمده پس چرا خانه کعبه را وا گذاشته و به سوی بیت المقدس نماز می خواند؟ آیا کعبه و آیین ابراهیم را فراموش کرده است که به طرف بیت المقدس نماز می خواند؟ در حقیقت هم مشرکان او را سرزنش می کردند و هم با بیان دیگری یهودی ها شماتت می کردند. و این فرایند تغییر قبله، زبان هر دو گروه را بست.

در این آیه به سه مورد از اسرار تغییر قبله اشاره شده است.

- توجه به مسجد الحرام جلوی بهانه جویی های دشمنان اسلام را گرفت.

- تغییر قبله موجب تکمیل نعمت های الهی شد. «وَلَأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ»^۱ زیرا این یک نوع تکامل تربیتی بود چون مسلمان ها با انضباط اسلامی آشنا می شدند.

- توجه مسلمان ها به مسجد الحرام و کعبه، زمینه ساز هدایت آن ها شد و مسلمان ها را از برکات معنوی راه ابراهیم برخوردار ساخت.

در چه حالتی و در چه مکانی تغییر قبله اتفاق افتاد؟

*پاسخ

خداوند متعال در آیه ۱۴۴ سوره بقره می فرماید:

«نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی باز می گردانیم پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا باشید روی خود را به سوی آن بگردانید و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شده به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله نماز می خواند) و خداوند از اعمال آن ها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست.»

از آیه استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاقه خاصی به کعبه داشت و انتظار می کشید تا فرمان تغییر قبله به سوی آن صادر شود. زیرا او می دانست که «بیت المقدس» قبله موقتی مسلمانان است و آرزو داشت قبله اصلی و نهایی زودتر تعیین گردد. اما از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیم فرمان خدا بود، حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد، تنها نگاه های انتظار آمیزش به آسمان (۱) نشان می داد که او شوق شدیدی در دل دارد (۲).

بر اساس روایات تاریخی، تغییر قبله مسلمان ها از بیت المقدس به سوی کعبه، در حال نماز ظهر انجام گرفت. روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای نماز به

ص: ۳۰۹

۱- (۱) تعبیر «نگاه به آسمان»، شاید به این خاطر باشد که «فرشته وحی» از طرف بالا- بر او نازل می شد و گرنه می دانیم خداوند نه مکانی دارد و نه وحی او محل معینی. (نمونه، ج ۱، ص ۴۹۳).

۲- (۲) همان.

مسجد قبيله بنی سالم، تشریف برده بودند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال نماز ظهر بودند و دو رکعت نماز را به جا آورده بودند که پیک وحی نازل شد و دستور داد که از سوی بیت المقدس به طرف کعبه باز گردند، و این در حالی است که بیت المقدس در شمال مدینه و کعبه در جنوب مدینه واقع شده است؛ لذا پیامبر باید ۱۸۰ درجه از طرف شمال که بیت المقدس بود بر می گشتند به طرف جنوب که مکه بود و همین کار را انجام دادند. مسجدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن این نماز را به جا آوردند به مسجد ذوقبالتین (۱) مشهور شد.

نکات

۱. آن محرابی که پیغمبر اسلام در نماز برگشتند و به طرف مکه نماز خواندند، امروزه با دقیق ترین وسایل جهت یابی اندازه گیری شده و با این که هیچ وسیله تعیین قبله ای نداشتند بسیار دقیق به طرف مکه است. و برخی اظهار داشته اند که این یکی از کارهای بسیار شگفت آور و معجزه آسای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

۲. موضوع قبله و تعیین جهت آن، در اسلام یکی از انگیزه هایی شده که مسلمان ها به مسایل مربوط به جغرافیا، نجوم و مسایل قبله شناسی و جهت یابی روی آورند و به همین خاطر برخی از علوم در بین مسلمان ها مثل علم هیئت و جغرافیا رشد کرد زیرا محاسبه جهت قبله در نقاط مختلف زمین، بدون آشنایی با این علوم امکان نداشت.

ص: ۳۱۰

۱- (۱) امروزه یکی از مکان هایی که حجاج را برای دیدن به آن مکان می برند همین مسجد ذوقبالتین است که دارای دو قبله است. البته در سال های اخیر محرابی که به طرف بیت المقدس بود را تخریب کرده اند و به جای آن در بزرگی گذاشته اند. ولی هنوز این مکان معلوم است و به عنوان یک مکان تاریخی تغییر قبله، در تاریخ اسلام باقی مانده است.

این که قرآن می فرماید: (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) سابقین و انصار و تابعین چه کسانی هستند؟

* پاسخ

آیه ۱۰۰ سوره توبه، افراد اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را به سه گروه تقسیم می کند:

الف) آن هایی که پیشگام در اسلام و هجرت بودند. (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ).

ب) گروهی که پیشگام در یاری پیامبر و یاران مهاجرش بودند. (وَ الْأَنْصَارِ)

ج: افرادی که بعد از این دو گروه آمدند، و از برنامه های آن ها پیروی کردند. (وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ)

و در ادامه می فرماید خدا از این افراد راضی است (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) زیرا هم ایمان داشتند و هم اعمال شایسته انجام دادند و (رَضُوا عَنْهُ) و این ها نیز از خداوند راضی هستند.

معرفی سابقین و مهاجرین

به صورت طبیعی در هر انقلابی مثل انقلاب پیامبر عده ای پیشگام هستند، یعنی در آن روزهایی که روزهای خطر محاصره، مشکلات و جنگ و درگیری است، و هنوز اسلام قدرتی پیدا نکرده، در آن مرحله سخت، این ها به یاری پیامبری شتافتند. افرادی مثل امیرالمومنین علی اباذر و سلمان، این افرادی که در موقعیت های سخت به پیامبر کمک کردند این ها پیشگامانی هستند که در حقیقت عشق سوزانی به پیامبر داشتند، هنوز پیامبر حکومتی

نداشت و مقام ظاهری دنیوی و حکومتی نداشت که کسی به او چشم طمع داشته باشد، بلکه به خاطر ایمانشان و سوز عشقشان بود که دور پیامبر، پروانه وار جمع شدند، و برخی نیز خودشان را فدای پیامبر کردند و بعد هم به حمایت از پیامبر، خانه و کاشانه خود را رها کردند و همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند. و افرادی نیز در مدینه از پیامبر استقبال کردند و خانه و کاشانه خود را در اختیار او و اصحاب او گذاشتند و آن هم در زمانی که حکومت پیامبر هنوز مستقر نشده بود و از طرفی جنگ های سختی مانند جنگ احد، بدر، خیبر، خندق و جنگ های دیگر بر پیامبر تحمیل می شد و این ها شجاعانه دفاع می کردند و نام پرافتخار «انصار» را برای خود ثبت کردند.

معرفی تابعین

تابعین کسانی هستند که بعد از پیامبر و این دو گروه آمدند و از آن ها پیروی کردند. (۱) تابعین در اینجا معنای عامی دارد (۲) و همه کسانی که بعد از پیامبر حتی تا زمان ما آمدند و از پیامبر و اصحاب پیامبر، پیروی نیکویی کردند جزء تابعین به حساب می آیند. به تعبیر دیگر هر کسی که هجرت، جهاد و شهادت داشته باشد و از برنامه های الهی پیامبر حمایت کند، اگر چه در زمان ما باشد جزء تابعین می باشد.

ص: ۳۱۲

۱- (۱) اتبعوهم باحسان دو گونه معنا شده است. الف) از اصحاب اولیه در نیکی ها پیروی کردند. (باء به معنای فی) ب) از اصحاب اولیه به نیکی پیروی کردند (باء به معنای مع) ولی ظاهر آیه مطابق معنای اول است. (ر. ک: نمونه، ج ۸، ص ۱۰۰)

۲- (۲) در علم رجال و درایه «تابعین» به کسانی می گویند که بعد از پیامبر آمدند و اصحاب پیامبر را درک کردند و علوم اسلامی را گرفتند و وسعت بخشیدند. که تا حدود زمان امام باقر (علیه السلام) را تابعین می گویند و شامل طبقات بعدی نمی شود. ولی اصطلاح تابعین در آیه شریفه معنای عامی دارد.

در برخی از روایات و هم چنین در اقوال مفسران و مورخان این بحث مطرح شده که بین سابقین، با سابقه ترین آن ها چه کسانی بودند که این آیه حتماً شامل حال آن ها می شود، در پاسخ همه اتفاق دارند که نخستین مسلمان زن، خدیجه علیها السلام همسر فداکار پیامبر بود و دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت بر این باورند که نخستین مرد مسلمان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که به پیامبر اسلام ایمان آورد. بنابراین به طور یقین این دو بزرگوار جزء سابقین اولین هستند(۱).

آیا همه اوصاف و فضایل در این آیه، شامل حال همه صحابه پیامبر می شود؟

صحابه و یاران دیگر پیامبر هم اگر دارای صفاتی باشند که این آیه بر آن تأکید دارد مشمول این آیه هستند به عبارت دیگر بسیاری از یاران پیامبر افراد نیک و فداکاری بودند و قابل احترام هستند، ولی این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که برخی از اصحاب پیامبر، راهشان را در همان زمان پیامبر از پیامبر جدا کردند، و برخی بعد از رحلت پیامبر راهشان را از ایشان جدا کردند.

در آیه مورد بحث که سه گروه سابقین از مهاجرین و انصار و تابعین را مطرح می کند بدون فاصله در آیه بعد خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«از اطرافیان شما از اعراب و هم چنین از اهل مدینه و بادیه نشین ها افرادی هستند که منافق اند.»(۲) یعنی از کسانی که به ظاهر مسلمان بودند، و در مدینه یا اطراف آن، در سلک اصحاب پیامبر بودند، آن ها در واقع منافق بودند.

ص: ۳۱۳

۱- (۱) شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آن ها ادعای اجماع و اتفاق کرده اند. (ر. ک: نمونه، ج ۸، ص ۱۰۳)

۲- (۲) (وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ)، توبه/ ۱۰۱.

از این آیه و آیات دیگر به دست می آید که برخی از اصحاب پیامبر ولو تعداد اندکی، افرادی بودند که راهشان را از پیامبر جدا کردند و در باطن منافق بودند و از نظر تاریخی هم این مسأله ثابت شده و در منابع تاریخی آمده است که برخی از افراد راهشان را از پیامبر جدا کردند.

مثلاً عبدالله بن ابی سرح، شخصی بود که در زمان پیامبر مرتد شد، و از مدینه فرار کرد و به مکه رفت. در حالی که او جزء اصحاب پیامبر بود و هم چنین برخی از این افراد با امیرالمؤمنین علی علیه السلام مبارزه و جنگ کردند. بنابراین نمی توانیم بگوییم همه اصحاب پیامبر در یک درجه هستند، و همه آن ها حتی منافقین - خدا از آن ها راضی بوده است. لذا آیات بعد از آیه ۱۰۰ استثنای این آیه محسوب می شود. و نیز در آیه ۱۰۷ همین سوره، مسأله مسجد ضرار مطرح شده، منافقینی که در مدینه پایگاهی بر ضد پیامبر ایجاد کرده بودند در حالی که این ها به ظاهر در سلک اصحاب پیامبر بودند. بنابراین هر چند بین اصحاب پیامبر افراد بزرگی هم چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابوذرها، سلمان ها، مقدادها وجود داشته، ولی افرادی هم بودند که، از این راه جدا شدند و نباید بگوییم که همه آن ها مشمول این آیه هستند و در پایان باید گفت: یک موضوعی را که ما نمی توانیم منکر آن شویم، این است که در قرآن، از سه جریان سخن گفته شده است.

الف) جریان مؤمنان

ب) جریان کافران

ج) جریان منافقان

از همان اوایل سوره بقره، این مسأله مطرح است و در سوره منافقون این بحث خیلی اوج می گیرد و هم چنین در سوره توبه مطرح می شود که خط

ص: ۳۱۴

نفاق در میان اصحاب پیامبر، وجود داشته و این یک واقعیتی است که قرآن آن را تأیید می کند و بر روی آن تأکید دارد. هرچند این به معنای آن نیست که ما اصحاب نیک پیامبر را که خداوند، رضایت خود را از آن ها در قرآن اعلام کرده، نادیده بگیریم. زیرا در میان اصحاب پیامبر، افراد معصوم هم بودند، امیرالمومنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام جزء اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و اصحاب نیک دیگری که جزء صحابه شمرده می شوند.

مهم این است که این جریان نفاق جریانی است که در قرآن، بارها از آن یاد شده است و وجود آن در کنار خط کفار، و مؤمنان، قطعی است.

ولی این سوال مطرح است که آیا جریان نفاق از مکه شروع شد یا از مدینه؟ که لازم است در مورد نفاق در قرآن جریان شناسی کنیم و حتی شاید یک پایان نامه یا کتاب می طلبد که، نوشته شود و این موضوع تحلیل شود.

برخی از مفسران به دلایل خاصی معتقدند که جریان نفاق از مکه شروع شد ولی آن چیزی که مسلم است این است که در مدینه وجود داشته که آیه ۱۰۱ سوره توبه نیز به طور صریح از این مطلب پرده بر می دارد که در مدینه، افراد منافق وجود دارد و مدینه زمانی بود که پیامبر اسلام کم کم به حکومت و مقامات دنیوی رسیده بود، و طبیعی است که جریان ها و افرادی به طمع مقامات دنیوی به پیامبر نزدیک شوند، همان طور که در هر انقلابی این حادثه اتفاق می افتد، در انقلاب اسلامی ما نیز این حادثه رخ داد و در جاهای دیگر هم معمولاً بعد از انقلاب ها این مسأله اتفاق می افتد.

در تورات و انجیل مطالبی آمده که آدمی از بیانش شرم دارد و نسبت هایی به خداوند و برخی پیامبران داده که صحیح نمی باشد. ولی برخی از اهل کتاب به استناد آیه ای از قرآن که «اگر نمی دانید از اهل کتاب پرسید» معتقد هستند که تورات و انجیل تحریف نشده و اگر تحریف شده بود در قرآن چنین آیه ای وجود نداشت؟ توضیح دهید.

* پاسخ

با توجه به شواهدی که در دست است تورات و انجیل در بسیاری از موارد در طول تاریخ دستخوش تحریف شده و حتی برخی از نویسندگان و صاحب نظران یهود و مسیحیت هم به این مسأله اعتراف کرده اند از جمله «ایان بار بور» در مقدمه کتاب «علم و دین» می نویسد.

برخی از قسمت های تورات ۸۰۰ سال بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام نوشته شده (۱) و داستان رحلت حضرت موسی در تورات نگاشته شده (۲) و خود به خود این مطالبی که صدها سال بعد از رحلت حضرت موسی جمع آوری شده، برخی از مطالب عامیانه انحرافی در آن داخل شده، یا کم شده یا برخی مطالب به آن اضافه شده است. حال پرسش این است که با این اوصاف چرا قرآن می فرماید: «اگر نمی دانید از اهل کتاب سوال کنید؟»

برای پاسخ لازم است اول این آیه را معرفی و بررسی کنیم تا معلوم شود چرا قرآن این جمله را فرموده است؟ خداوند متعال در سوره نحل می فرماید: (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). (۳)

ص: ۳۱۶

۱- (۱) علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ص ۱۳۰.

۲- (۲) کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۳۴.

۳- (۳) نحل / ۴۳.

در مورد این که «اهل ذکر» چه کسانی هستند؟ مفسران قرآن چند دیدگاه دارند؛ نظر مشهور این است که «ذکر» یعنی تورات و اهل ذکر یعنی دانشمندان یهود، که قرآن می فرماید: اگر نمی دانید از آن ها بپرسید!

برای فهم این آیه لازم است که فضای آیه و آیات قبل و بعد این آیه را در نظر بگیریم، با دقت و بررسی در این آیات در می یابیم که روی سخن در این آیات با مشرکان است، زیرا مشرکان می گفتند:

«چرا خدا پیامبری فرستاده که می خورد، در بازار راه می رود و... چرا خدا یک فرشته ای نفرستاد، که برای ما پیامبری کند، و آیا می شود بر بشر هم وحی شود؟» این گونه سوالات مطرح بوده که در این سوره و سوره های دیگر به آن اشاره شده است.

آیه مذکور در مقام پاسخ گویی به مشرکان است و می فرماید: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ) ۱ ای پیامبر اسلام قبل از تو نیز مردانی فرستادیم که به سوی آن ها وحی می شد موسی را فرستادیم انسان بود و به او وحی می شد عیسی را فرستادیم انسان بود و به او وحی می شد، و هم چنین پیامبران دیگری که هم بشر بودند پس خطاب به مشرکان می فرماید: «ای مشرکان شما که اشکال می کنید که آیا ممکن است به انسان ها وحی شود؟ بروید از کسانی بپرسید که قبل از شما پیامبرانی به سوی آن ها فرستاده شد. (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) ؛ «اگر نمی دانید بروید از یهود بپرسید!»

یهود و مسیحیت در جزیره العرب همسایه مشرکان بودند در بخش هایی از جزیره العرب مثل مدینه ساکن بودند، و از لحاظ فرهنگی و علمی از عرب

جاهلی سطح بالاتری داشتند و حتی مرجعیت علمی یهود و مسیحیت را قبول داشتند زیرا این ها از لحاظ فرهنگ و سطح علمی نسبت به مشرکان، بالاتر بودند چرا که آن ها جاهل بودند و اهل کتاب نسبت به آن ها عالم بودند لذا قرآن به مشرکین می فرماید: شما چرا این اشکال را می کنید که پیامبر چرا فرشته نمی باشد ما قبل از این پیامبر، نیز پیامبرانی فرستادیم که از جنس بشر بودند، اگر شما شک دارید بروید از اهل کتاب پرسید از یهودی ها و مسیحی ها پرسید که آیا پیامبران قبلی فرشته بودند یا انسان بودند و این موضوع با تحریف یا عدم تحریف تورات ارتباطی ندارد.

زیرا در این آیه خطاب به مسلمان ها نمی باشد، که مسلمان ها بروند از اهل ذکر یعنی مسیحی ها و یهودی ها سوال کنند؛ بلکه خطاب به مشرکان است که از اهل کتاب در مورد یکی از اصول کلی و مشترک ادیان سوال کنند که پیامبران قبلی هم، بشر بودند. تفسیر دیگری از آیه شده که برخی بزرگان بر این باورند این تفسیر، به نوعی تفسیر باطن آیه است که در برخی روایات اشاراتی به مصادیق آن شده است.

قرآن کریم در موارد فراوانی آیاتی دارد که ظاهرش مربوط به یک واقعه خاصی است اما با الغاء خصوصیت (یعنی خصوصیات زمان و مکان را کنار بگذاریم) یک قاعده کلی به دست می آید. برخی مفسران از این آیه یک قاعده کلی به دست آورده اند به این ترتیب که آیه می فرماید:

(فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ)؛ «سوال کنید از کسانی که اهل ذکرند!» در حقیقت آیه می فرماید: «انسان های جاهل، به انسان های عالم مراجعه کنند.» که یکی از مصادیق رجوع جاهل به عالم، مراجعه مشرکان به اهل کتاب می باشد. نمونه دیگر رجوع جاهل به عالم، همان رجوع افراد به متخصص

است اگر فردی از ناحیه قلب بیمار است به متخصص قلب مراجعه کند، و هم چنین در مسائل شرعی نیز اگر توانایی استنباط احکام را ندارد به متخصص آن یعنی به مراجع تقلید مراجعه کند. و این یک قاعده کلی می باشد. از این روست که در برخی از روایات شیعه و اهل سنت این مطلب وارد شده که «اهل ذکر همان اهل بیت علیهم السلام هستند.»^(۱) و اگر در این آیه آمده (فَسَيُكَلِّمُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) یعنی «از اهل بیت علیهم السلام پرسید.» و این همان قاعده کلی است که ما به دست آوردیم که یکی از مصادیق بارزش اهل بیت علیهم السلام می باشند.

اهل بیت به عنوان دانایان امت هستند که اگر شخصی پرسشی دارد و در موضوعی جاهل است از آن ها سوال کند. بنابراین آیه، یک قاعده کلی رجوع به متخصص را برای ما بیان می کند که مصادیق متعددی دارد در یک زمان، یکی از مصادیقش مراجعه مشرکان به اهل کتاب بوده یا مراجعه هر انسان غیرمتخصص به افراد متخصص بوده است و مصداق بارزش مراجعه مسلمان ها به اهل بیت می باشد.

یادآوری

هرکدام از این تفسیرها را بپذیریم این آیه ارتباطی با تحریف یا عدم تحریف تورات و انجیل ندارد البته آیاتی از قرآن کریم، اشارتی به تحریف معنوی از تورات و انجیل دارد و علاوه بر آن در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم از این که ما مراجعه کنیم به اهل کتاب نهی شده است و چنان چه بیان شد صاحب نظران یهودی و مسیحی نیز ادعای عدم تحریف تورات و انجیل را ندارند.

ص: ۳۱۹

*پرسش

راجع به کلمه «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْمٌ تَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» کلمه «نَفَرٌ»، منظور یک نفر از جن است، ولی در ادامه می فرماید: «فَقَالُوا» پس گفتند، در حالی که باید می فرمود: «فَقَالَ» آیا این تناقض در قرآن نیست؟

(۱)

*پاسخ

برخی از کلمات فارسی با عربی از لحاظ شکل یکی است اما از لحاظ معنا با هم فرق دارد. مثلاً واژه «طوفان» که در داستان نوح و هم چنین در داستان حضرت موسی و فرعون آمده است، (۲) «طوفان» در عربی به معنای «سیلاب» می باشد و در فارسی به معنای «گردباد» است و همین مطلب، برخی از مترجمین ما را هم به لغزش انداخته و طوفانی که در قرآن است را به همان لفظ فارسی آورده اند در حالی که طوفان در عربی به معنای «سیلاب» است و حال آنکه در فارسی به معنای «گردباد» است.

همین مشکل در آیه مذکور نیز خودنمایی می کند، زیرا «نفر» در فارسی با «نفر» در عربی از لحاظ شکلی و لفظی مشترک هستند ولی از نظر معنا متفاوتند، «نفر» در فارسی «واحد شمارش» است مثلاً می گوئیم یک نفر انسان، دو نفر انسان.

اما «نفر» در عربی به معنای «عده» و «گروه» می باشد. و صاحب نظران واژه شناس گفته اند «نفر» دلالت می کند بین ۳ تا ۱۰ برخی هم گفته اند ۳ تا ۷ به هر حال جماعتی بیش از سه نفر را «نفر» می گویند.

ص: ۳۲۰

۱- (۱) جن / ۱.

۲- (۲) اعراف / ۳۳ و عنکبوت / ۱۴.

از این رو وقتی می فرماید: (نَفَرٌ مِنَ الْجِنَّ فَقَالُوا) یعنی جماعتی از جنیان گفتند یا گروهی از جنیان گفتند. بنابراین فعل «فَقَالُوا» هم، مطابق با «نفر» که به معنای جماعت است باید جمع بیاید. و جالب این است که واژه شناسان گفته اند واژه «نفر»، جمع است که در عربی مفرد ندارد یعنی اسم جمع است و مفرد ندارد. (۱)

بنابراین یک اشتراک لفظ در فارسی و عربی موجب این پرسش شده بود و دیدیم که تناقضی در آیه وجود ندارد. از این رو توصیه می شود که در ترجمه و تفسیر آیات، به معانی در ذهن، اعتماد و تکیه نکنیم بلکه برای ترجمه و تفسیر آیات، لازم است به کتاب های لغت معتبر رجوع شود.

ص: ۳۲۱

۱- (۱) ر. ک: التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوی، ج ۱۴، ص ۱۹۶، ماده «نفر».

در آیه ۹۱ سوره انبیاء در مورد حضرت مریم می فرماید: (وَ الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا) ولی در سوره تحریم می فرماید: (الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا) چرا یک جا ضمیر مذکر آمده و در مورد همان مطلب در جای دیگر ضمیر مؤنث؟

(۱)(۲)

* پاسخ

موضوع آیه در مورد حضرت مریم علیها السلام است که خداوند فرزندی به نام عیسی به او عنایت کرد بدون این که شوهری داشته باشد.

مفسران حدود هزارسال پیش مثل مرحوم علامه طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان به این نکته توجه کرده بودند (۳) که این اختلاف تعبیر برای چیست؟ و احتمالاتی را هم مفسران برای این مسأله مطرح کرده اند، برخی گفته اند در آیه ۹۱ سوره انبیاء (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا) که ضمیر مؤنث آمده ضمیر به «الَّتِي» بر می گردد. زیرا «الَّتِي» مؤنث است، لذا معنای آیه چنین می شود: حضرت مریمی که (أَحْصَيْتْ فَرْجَهَا) پاکدامن بود (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا) ما در آن از روح خودمان دمیدیم. در مورد آیه آخر سوره تحریم، که فرمود: (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا) مفسران در اینجا دو احتمال داده اند. (۴)

ص: ۳۲۲

۱- (۱) «و (یاد کن) آن (مریم را) که دامان (عفت) خود را حفظ کرد و از روح خویش در او دمیدیم؛ و او و پسرش را نشانه ای (معجزه آسا) برای جهانیان قرار دادیم»، انبیاء / ۹۱.

۲- (۲) «و (نیز) مریم، دختر عمران، که دامان (عفت) خود را حفظ کرد و از روح خویش در او دمیدیم و کلمات پروردگار خویش و کتاب هایش را تأیید کرد و از فرمانبرداران [فروتن] بود»، تحریم / ۱۲.

۳- (۳) نک: مجمع البیان، ذیل آیه ۹۱ / انبیاء.

۴- (۴) نک: همان ذیل آیه ۱۲ / تحریم.

- این قید به واژه فرج بر گردد، چون واژه «فرج» از لحاظ لفظی مذکر است و حکم مذکر را دارد و می تواند ضمیر مذکر به آن برگردد. لذا معنای آیه چنین می شود: «ما در وجود حضرت مریم از روح خودمان دمیدیم.»

- ضمیر به عیسی علیه السلام برگردد که در این حالت معنای آیه چنین می شود: «ما در وجود حضرت عیسی علیه السلام که در درون حضرت مریم علیها السلام تشکیل شده بود از روح خودمان در او دمیدیم.»

البته به نظر می رسد معنای اول ظهور بیش تر داشته باشد.

۱. قرآن کریم، با ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از فضلاء حوزه و دانشگاه، موسسه فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۳ ش.
۲. امام خمینی رحمه الله، صحیفه نور.
۳. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ش.
۴. باهنر، محمدجواد، فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۵. الحرالعالمی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
۶. خمینی رحمه الله، روح الله، تحریر الوسیله، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۰ ش.
۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتبه الرضویه، ۱۳۳۲ ش.
۸. رضایی اصفهانی، محمدعلی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، تهران و رشت، انتشارات مبین، ۱۳۸۱ ش.
۹. رضایی اصفهانی، محمدعلی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، سازمان چاپ و انتشارات اسوه، ۱۳۷۵ ش.
۱۰. رضایی اصفهانی، محمدعلی، درسنامه روش ها و گرایش های تفسیر قرآن (منطق تفسیر قرآن)، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۱۱. ری شهری، محمد محمدی، میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
۱۲. سبحانی، جعفر تفسیر آیات مشکله، تنظیم سید هادی خسروشاهی، قم، موسسه امام صادق علیه السلام (انتشارات توحید)، ۱۳۷۱ ش.

۱۳. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ق، ۲۰ جلدی.
۱۵. الطبرسی (امین الاسلام)، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، المکتبه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۹۵ ق.
۱۶. علوی مهر، حسین، روش ها و گرایش های تفسیری، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۱۷. علی اکبری، حسن، مهاجم فرهنگی از دیدگاه آیات، روایات و فقه، تهران، سازمان تحقیقات خود کفایی بسیج، ۱۳۷۵ ش.
۱۸. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا.
۱۹. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی روش های تفسیری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۲۰. فیض کاشانی، محمدحسن، تفسیر صافی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۵ جلدی، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۲ هـ -.
۲۱. کتاب مقدس، انجمن کتاب مقدس ایران، تهران، ۱۹۸۷ و ۱۹۳۲، شامل تورات و انجیل و ملحقات آنها.
۲۲. کتاب نقد، شماره ۵ و ۶، (ویژه نامه تفسیر به رأی، تسبیح، هرمنوتیک)
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، قم، دفتر نشر فرهنگ اهل البیت، چاپ اسلامی، ۱۳۶۱ ش، ۴ جلدی.
۲۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵ ش، ۱۱۰ جلدی.
۲۵. مجله معرفت، شماره ۲۶، مقاله «قرآن و فرهنگ زمانه» از محمدعلی رضایی اصفهانی.
۲۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

۲۷. معرفت، محمدهادی، التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، مشهد، الجامعه الرضويه للعلوم الاسلاميه، ۱۴۱۸ ق.

۲۸. مكارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش، ۲۷ جلدی.

۲۹. نرم افزار جامع تفاسیر شیعه حاوی تفاسیر شیعه، و مکتبه التفسیر و علوم القرآن، حاوی تفاسیر اهل سنت.

۳۰. نهج البلاغه، امام علی، جمع آوری سید رضی، با ترجمه آشتیانی و امامی زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، انتشارات مطبوعاتی هدف، قم، بی تا.

۳۱. واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، موسسه فرهنگ دانش و اندیشه معاصر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

ص: ۳۲۷

لیست آثار انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن

الف. کتاب های منتشر شده:

۱۷-۱. پرسش های قرآنی جوانان ج ۱-۱۷، محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

۱۸. فلسفه احکام (۲) حکمت ها و اسرار نماز، احمد اهتمام

۱۹. آموزه های عاشورا، محمدعلی رضایی اصفهانی

۲۰. تفسیر قرآن مهر، سوره یوسف علیه السلام، محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

۲۱. تفسیر قرآن مهر، سوره توبه، محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

۲۲-۴۳. تفسیر قرآن مهر (ج ۱-۲۲)، محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران

۴۴. مراحل انس با قرآن - دکتر محمد فاکر میدی

۴۵-۴۶. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن (جلد ۱ و ۲)، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی

۴۷. مستشرقان و تاریخگذاری قرآن، دکتر محمدجواد اسکندرلو

۴۸. قرآن و هنر، دکتر علی نصیری

۴۹. قرآن و بهداشت روان، دکتر احمد صادقیان

۵۰. اعجازها و شگفتی های علمی قرآن - محمدعلی رضایی اصفهانی و محسن ملاکاظمی

۵۱. قرآن و ریاضیات، سید مرتضی علوی

۵۲. پژوهشی در روایات تفسیری امام باقر و امام صادق (علیه السلام)، دکتر لاله افتخاری.

۵۳. قرآن و کیهان شناسی، سید عیسی مسترحمی.

۵۴. پژوهشی تطبیقی در بطون قرآن، سید حیدر طباطبایی.

۵۵. شگفتی های پزشکی در قرآن، حسن رضا رضایی.

۵۶. انس با قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی.

۵۷. مدیریت علوی (حکمت ها و آموزه های مدیریتی عهدنامه مالک اشتر)، حسن علی اکبری.

۵۸-۶۶. مجله تخصصی قرآن و علم (۱-۹).

۶۷-۷۷. مجله تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان (۱-۱۱).

۷۸. شگفتی های پزشکی در نهج البلاغه، حسن رضا رضایی.

۷۹. تعارضات عقاید و هابیت با قرآن، ابوالمصطفی.

۸۰. سیمای سوره های قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی.

۸۱. فلسفه احکام (۱) حکمت ها و اسرار احکام بهداشتی اسلام - احمد اهتمام

۸۲. ترجمه آموزشی قرآن، محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه.

۸۳. تفسیر قرآن مجید، (خلاصه تفسیر مهر تک جلدی) دکتر محمد علی رضایی اصفهانی.

ب. کتاب های در دست انتشار:

۱. پرسش های قرآنی جوانان (۲۱) «شبهات (۲): قرآن شناسی، خداشناسی و معادشناسی» - دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران.

۲. پرسش های قرآنی جوانان (۲۲) «شبهات (۳): تربیت و تاریخ» - دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران.

۳. پرسش های قرآنی جوانان (۲۳) «شبهات (۴): کیهان شناسی و پزشکی»

- دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران.

۴. پرسش های قرآنی جوانان (۲۴) «تعارضات وهابیت، یهود و مسیحیت» - دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران.

۵. فلسفه احکام (۳)، خداشناسی از راه کیهان شناسی - احمد اهتمام.

۶. ترجمه تفسیری قرآن - دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه.

۷. قرآن و مدیریت، محسن ملاکاظمی.

۸. تفسیر آیات حج، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

۹. تفسیر آیات الحسین علیه السلام، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

۱۰. دانشنامه میان رشته ای قرآن و علوم، (ج ۱-۶) جمعی از پژوهشگران

ص: ۳۳۱

زندگینامه مختصر دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

تولد:

۱۳۴۱/۲/۱ ش (۱۹۶۲ میلادی - ۱۳۸۳ قمری)

تحصیلات:

الف: دکتری علوم قرآن و حدیث (دانشگاه)

ب: سطح چهارم تفسیر و علوم قرآن (حوزه علمیه قم)

ج: سطح چهارم فقه و اصول (حوزه علمیه قم)

تدریس:

۲۶ سال در دانشگاه های اصفهان - علامه طباطبایی، رضوی، معارف و حوزه های اصفهان و قم و مشهد.

کتاب ها:

۶۴ جلد از جمله تفسیر قرآن مهر (۲۲ جلد) - منطق تفسیر قرآن (۱-۴) - ترجمه قرآن - منطق ترجمه قرآن - پژوهشی در اعجاز علمی قرآن (۱-۲) - پرسش و پاسخ های قرآنی (۱-۱۲) - تفسیر قرآن مجید (مهر جوان) - ترجمه آموزشی قرآن (ترجمه قرآن مجید)

مقالات:

بیش از ۱۲۰ مقاله تخصصی (۹ مقاله علمی پژوهشی و ۳ مقاله برگزیده)

ترجمه آثار:

۲۸ اثر به ۸ زبان زنده دنیا. (انگلیسی، عربی، اردو، آذری، هندی، تایلندی، بنگالی، مالایو و روسی)

نرم افزارها:

۱۰ مورد (از جمله نرم افزارهای آثار مکتوب - تفسیر گویای مهر - سخنرانی ها و...)

ص: ۳۳۲

مسئولیت ها:

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه (دانشیار)

مدیر مدرسه عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه - مدیر گروه مطالعات قرآنی دانشگاه مجازی المصطفی - مدیر مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی - سردبیر علمی سه مجله تخصصی قرآن و علم، قرآن پژوهی خاورشناسان، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن

برگزیدگی:

احراز ۲۱ رتبه علمی و جایزه از مراکز، همایش ها و جشنواره ها و دانشگاه ها و حوزه ها.

تخصص ها:

مباحث میان رشته ای قرآن و علم - قرآن و مستشرقان.

طراحی و تأسیس:

طراحی ۲۰ رشته قرآنی و حدیثی در سطح کارشناسی، ارشد و دکتری که به تصویب وزارت علوم رسید. تأسیس انجمن قرآن پژوهی حوزه علمیه قم و موسسه پژوهش های قرآنی المهدی و مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی و دو مجله تخصصی

آدرس: قم، خیابان سمیه، خیابان شهید رجایی، کوچه ۴، پلاک ۷۷، مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی.

تلفکس: ۰۲۵۱-۷۷۳۴۰۹۴؛ Rezaee@quransc.com

و نیز جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، مدرسه عالی قرآن و حدیث، ۰۲۵۱-۷۷۱۰۲۵۱؛

Ma_rezaeiranani@miu.ac.ir

ص: ۳۳۳

الف. خرید حضوری:

به مراکز پخش که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

۱ - قم، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن: قم، خیابان سمیه، خیابان شهید رجایی، کوچه ۴، پلاک ۷۷، تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۴۰۹۴

۲ - قم، انتشارات المصطفی: قم، خیابان حجتیه، روبروی درب مدرسه حجتیه، جنب بنیاد نهج البلاغه، تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۰۵۱۷

۳ - قم، انتشارات زمزم هدایت: قم، میدان دورشهر (جانبازان)، خیابان شهید فاطمی، نبش کوچه ۳، تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۰۷۳۵

۴ - خراسان رضوی، انتشارات به نشر: مشهد، میدان بیمارستان امام رضا (علیه السلام)، ابتدای خیابان رازی، انتشارات آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، تلفن: ۰۵۱۱-۸۵۱۱۱۳۶-۳۷

۵ - تهران، پکتا: تهران، خیابان حافظ، نرسیده به چهار راه کالج، نبش کوچه بامشاد، پلاک ۵۲۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۴۰۳۰۳-۵

۶ - آذربایجان شرقی، کتاب فروشی شهید شفیع زاده: تبریز، خیابان امام خمینی رحمه الله نرسیده به میدان ساعت، روبه روی خیابان تربیت، ۰۴۱۱-۵۵۶۳۴۶۷۰

۷ - اصفهان، کتاب فروشی اندیشه: اصفهان، خیابان شهرداری، اول خیابان ابوذر، روبه روی بازار حمام قدیم، کتاب فروشی اندیشه اصفهان، ۰۹۱۳۹۹۹۲۵۹۰

۸ - تهران، فروشگاه آستان قدس رضوی - به نشر: تهران، خیابان انقلاب، مقابل درب اصلی دانشگاه تهران، فروشگاه آستان قدس رضوی به نشر، ۰۲۱-۶۶۴۶۵۷۳۵-۸۸۹۶۰۴۶۶

۹ - قم، کتاب فروشی مجتمع آموزش عالی امام خمینی: قم، خیابان ۱۹ دی (باجک) میدان جهاد، کتابفروشی مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره) - ۰۲۵۱-۷۱۱۰۵۹۹

- ۱۰ - آذربایجان شرقی، کتاب فروشی اهل بیت (علیه السلام): تبریز، شهرستان مرند، خیابان پروین اعتصامی روبه روی بانک صادرات، پلاک ۳۴، کتابفروشی اهل بیت - ۲۲۵۷۴۴۷-۰۴۹۱.
- ۱۱ - اصفهان - نجف آباد، انتشارات انصار الامام المنتظر: اصفهان، نجف آباد، خیابان منتظری شمالی، جنب حوزه علمیه امام المنتظر، نمایشگاه و فروشگاه، انتشارات انصار الامام المنتظر، ۲۵۱۲۶۰-۰۳۳۱.
- ۱۲ - اصفهان - شهرضا، فروشگاه کتاب شهر ایران: اصفهان، شهرضا، خیابان شهید بهشتی، مجتمع علی ابن ابیطالب، فروشگاه کتاب شهر ایران، ۲۲۳۹۶۹۳-۰۳۲۱.
- ۱۳ - یزد، کتاب فروشی نیکو روش: یزد، خیابان امام خمینی (ره)، کتابفروشی نیکو روش، ۶۲۶۴۶۹۹-۰۳۵۱.
- ۱۴ - خراسان جنوبی، نمایشگاه دائمی کتاب: خراسان جنوبی، بیرجند، میدان شهداء، نبش حکیم نزاری ۱، ۲۲۲۴۴۹۵-۰۵۶۱.
- ۱۵ - مازندران، محصولات فرهنگی حاج بصیر: شهرستان بابل، جنب مسجد جامع، سازمان تبلیغات اسلامی شهرستان بابل، مرکز فرهنگی شهید حاج بصیر، ۲۲۹۸۱۵۵-۰۱۱۱.
- ۱۷ - فارس، کتابفروشی موعود: شیراز، خیابان زند، جنب هلال احمر، ساختمان مرکزی علوم پزشکی شیراز، ۲۱۲۲۰۵۸-۰۷۱۱.
- ۱۸ - همدان، کتابفروشی منتظران نور: همدان، خیابان شهداء، کوچه آخوند، کتابفروشی منتظران نور، ۲۵۱۷۴۰۵-۰۸۱۱.
- ۱۹ - اردبیل، نمایشگاه دائمی ولایت: اردبیل، مابین عالی قاپو و باغیشه، روبروی دبیرستان بهار، ۲۲۵۳۸۰۰-۰۴۵۱.
- ۲۰ - آذربایجان غربی، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام صادق علیه السلام: آذربایجان غربی، ارومیه، جاده سلماس، پشت ماکارونی چی چست، کوچه ناوایی، ۹۱۴۳۸۸۷۶۶۹.
- ۲۱ - مرکزی، کتابفروشی سادات، استان مرکزی، اراک، خیابان پاسداران، بعد از چهارسو، روبروی کامپیوتر مرکزی، کتابفروشی سادات، ۲۲۲۷۳۹۱-۰۸۶۱.

۲۲ - شیراز، کتابفروشی قائم، استان فارس، شیراز، میدان دانشجو، جنب خوابگاه قدس، کتابسرای قائم، ۶۲۹۴۱۱۱-۰۷۱۱.

۲۳ - قزوین، کتاب شهر ایران، قزوین، خیابان فلسطین، چهار راه عمران، فروشگاه کتاب شهر ایران، ۳۳۵۷۵۳۴-۰۲۸۱.

۲۴ - لرستان، کتاب شهر ایران، لرستان، خرم آباد، خیابان آیت الله کمالوند، جنب سینما استقلال، ۲۲۳۲۷۸۰-۰۶۶۱.

۲۵ - تهران، کتاب و محصولات فرهنگی صوت العظیم، تهران، شهر ری، میدان شهید مدرس، جنب حوزه علمیه حضرت عبدالعظیم، ۵۱۲۲۳۳۸۱-۰۲۱.

۲۶ - خراسان رضوی، انتشارات دیانت، خراسان رضوی، مشهد، چهار راه شهداء، کوچه آیت الله بهجت ۲، مجتمع گنجینه کتاب، طبقه منهای یک، پلاک ۶۰۴، ۲۲۲۶۸۹۷-۰۵۱۱.

۲۷ - اصفهان، انتشارات قانون مدار، کاشان، میدان امام خمینی، ابتدای خیابان ابوذر ۲، جنب بیمه البرز مرکزی، پلاک ۳۲، ۴۴۷۱۰۱۴-۰۳۶۱.

۲۷ - افغانستان، کتاب فروشی مدرسه رسالت، کابل، پل سرخ، قلعه وزیر، مدرسه رسالت، ۹۳۷۷۷۵۵۶۵۵۷-۰۰۹۳۷۷۷۵۵۶۵۵۷-۰۹۱۲۵۵۱۸۵۸۰-۰۰۹۳۷۹۹۵۵۶۵۵۷.

ب. خرید غیر حضوری:

۱. از طریق فاکس: ۷۷۳۴۰۹۴-۰۲۵۱.

۲. خرید اینترنتی: www.quransc.com

۳. در صورتی که مایل به خرید کتاب های فوق هستید مبلغ آن را به شماره حساب جاری ۱۵۳۱۱۰۱۰۵۳ بانک تجارت شعبه صفائیه قم به نام آقای نصرالله سلیمانی واریز و فیش آن را برای ما ارسال کنید تا کتاب ها به آدرس شما پست شود.

ص: ۳۳۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

